

گلبانگ مغز

از فراسوی قانون جاذبه

درویشی چیست؟

درویش کیست؟

نورالدین چاردهی

دل و جان یکی است  
به کانون عشق تهر فرو دآر  
که اینجا وادی طور سیناست  
و مقام حیرت و مجذوب عنایت ازلی شدن

گفتار چهاردهی

گلبانگ مغز (در یونانی حیثیت)

گلبانگ مغز  
از  
فراسوی قانون جاذبه

۸۷۱۲۵

گفتاری از «نورالدین چهاردهی»



هو العشق



هو العقل

نام کتاب: گلبانگ مغز از فراسوی قانون جاذبه

نویسنده: نورالدین چهاردهی

ناشر: نویسنده

چاپ و صحافی: پیک ایران

نوبت چاپ: اول

تاریخ: بهار ۷۰

طرح روی جلد: استاد آذربید

## فهرست

| صفحه ۱    | عنوان                                           |
|-----------|-------------------------------------------------|
| ۷ - ۱۰    | ۱ - مقدمه                                       |
| ۱۱ - ۱۳   | ۲ - شرح حال                                     |
| ۱۷ - ۴۳   | ۳ - اصطلاحات                                    |
| ۴۷ - ۶۷   | ۴ - علوم غریبه                                  |
| ۷۱ - ۷۴   | ۵ - سلوک بدون فراگیری علم عرفان امکان‌پذیر است؟ |
| ۷۷ - ۸۰   | ۶ - مکاشفه - مشاهده                             |
| ۸۳ - ۸۷   | ۷ - قالب مثالی چیست؟                            |
| ۹۱ - ۹۳   | ۸ - دور و کور چیست؟                             |
| ۹۷ - ۹۸   | ۹ - مرگ و تولد نوع                              |
| ۱۰۱ - ۱۰۴ | ۱۰ - روح کیهانی                                 |
| ۱۰۷ - ۱۱۴ | ۱۱ - کیوان قزوینی کیست؟                         |
| ۱۱۷ - ۱۲۱ | ۱۲ - گفتاری از استاد                            |
| ۱۲۵ - ۱۲۶ | ۱۳ - مراتب جان و شرح آن                         |
| ۱۲۹ - ۱۳۵ | ۱۴ - عارف عامل به انجام چه کارهایی قادر است؟    |
| ۱۳۹ - ۱۴۳ | ۱۵ - تناسخ                                      |
| ۱۴۷ - ۱۵۲ | ۱۶ - انواع ریاضت و مقام نیروانا                 |
| ۱۵۵ - ۱۶۰ | ۱۷ - عشق                                        |
| ۱۶۳ - ۱۷۸ | ۱۸ - وحدت وجود                                  |
| ۱۸۱ - ۱۹۳ | ۱۹ - اذکار قلبی                                 |
| ۱۹۷ - ۲۰۱ | ۲۰ - پرسش از علمای روحی غرب و دیگر نقاط         |
| ۲۰۵ - ۲۰۷ | ۲۱ - جبر است یا اختیار، یا هیچکدام؟             |
| ۲۱۱ - ۲۱۴ | ۲۲ - تکمله                                      |

این کتاب را به فرزند دل‌بند پر مهرم آقای «محمدرضا مدرسی چهاردهی» تقدیم  
می‌دارد.

«نورالدین چهاردهی»

## مقدمه

این ناچیز که اکنون از مرز هفتاد و سه سالگی گذشته‌ام در طول حیات خود - شصت و اند سال - در ادیان، مذاهب، مکتبها و مشربها علمی و عملی جفا و رنج فراوانی بر خود هموار کردم؛ در کلیه فرق که جنبهٔ سلوک روحی داشته‌اند سیر کرده، به کنه هر یک از مسلکها دست یافته و از ریاست مکتبها چشم پوشیده، از پیشنهادات فریبنده به دیدهٔ قبول ننگریسته، در به‌روی خودی و بیگانه بر بسته سر به جیب دامن فرو برده و به تفکر نشسته و روازن بدن را مسدود ساخته و به ریاضت شاقه تن در دادم؛ نتیجهٔ طی این راه دراز آن بود که در میان ادیان هیچ آئینی همپایه دین مقدس اسلام و هیچ برگزیده الهی در طی ادوار تاریخ تمدن بشری همسنگ حضرت ختمی مرتبت (ص) نبوده است. با غور و بررسی و امعان نظر از جنبهٔ علمی و معنوی دریافته‌ام که در میان مذاهب اسلامی هیچیک در حدّ مذهب ناجیه اثنی‌عشری نبوده و نخواهد بود؛ زیرا فقط مذهب اثنی‌عشر است که پاسخگوی نیازهای رادمردان و دانشمندان والاگه‌ری است که بری از علقهٔ دنیای دنی باشند لاغیر و دست به فتراک آستان پاک‌ائمه اطهار (ع) سعادت دو دنیا را در بر دارد و برای روندگان راه حق و حقیقت و عتبه آستان اولیاء حق، فقط علی مرتضی و فرزندان پاک‌نهادش می‌باشند.

به زعم این بی‌مقدار، اولین کسی که در دامن پر مهر رسول اکرم (ص)، واجد مقام ولایت کلیه گردید، علی مرتضی (ع) بود، و هر کس به دیانت مقدس اسلام با تمامی ذرات وجود، ایمان بیاورد، و به دستورات احکام الاهی عامل گردد، به سعادت دارین فایز می‌گردد.

این ذره نادار ضمن اعتقاد راسخ به مذهب اثنی عشر مکتب روحی را نیز پذیرا بوده و از نوجوانی با نوک مژگان طی طریق نمودم.

حال که زمانه یاری داد و ره آورد کوشش خستگی ناپذیرم را تدوین نموده و در دسترس نسل جوان قرار می‌دهم، چون فرصت کم بوده شبی در خلوت خود بر دلم خطور کرد که گذشته از انتشار آثارم، تنی چند از پاکه‌آدان را که توفیق رفیق آنان گشته، با اشارت غیبی دستور مشی مکتب روحی دهم پس از سپری شدن چند سنه بر آن شدم تا آن حد که امکان‌پذیر باشد برقع بیک سو افکنده و یادگاری از خود باقی‌گذارم، تا روندگان راه حق و حقیقت را اندکی یاری دهد، و ماورای این مباحث باید پرده ماده بدرد و جهان غیب را با قید جسد مادی لمس نماید که نتیجه دریافت حقایق نفس‌الامری است نه براهین نقلی و عقلی. دو تن از نورچشمانم :

۱ - محمود شتابی

۲ - مسعود رضا مدرسی چهاردهی

که هر دو تن در تمام مراحل کتابت تقریراتم تا طبع و انتشار آن یار و همراهم بوده‌اند، رجاء واثق دارد، که این عزیزان و دیگر نورچشمانی که افتخار پویندگی به طریق رادان جهان همت گماشته‌اند به عنایت خاصه ارواح طیبه و اولیاء حق در نشاء مادی، راه به عالم ماورای ماده نصیبشان گردد، این زبان آرزوست، و ندای قلبی اشارتی نمود، که این آمال روحی تحقق یابد، و به فضای بی‌رنگی دخول نمایند.

شیخ اجل سعدی فرمود:

طیران مرغ دیدی تو زیبای بندشهو

بدرآی تاببینی طیران آدمیت

پس از ذکر این مقدمه ابواب کتاب را، در بدایت به اصطلاحات خاصه مکتبهای صوفیه مطمح نظر قرار داده، تا خواننده پس از آشنایی به مفاهیم آن، گفتار بزرگانی چون سنایی، عطار، مولوی و جامی را، علماً در یابد، و چون تصوف اسلامی در مبحث اعتقادات وجوه اشتراکی زیاد با فرق موجود در شبه قاره هند دارد معضلات مباحث مکتبهای هند را به روشنی یاد کرده و اندکی به نحوه نشستهای هشتاد و چهار گانه آن و حبس نفس، کیفیت تغذیه و محل عزلت برای ریاضت و دیگر نکاتی که دانستن آن ضروری است و روشن ساختن خفایا و خبایای سلوک آئین هوشنگ که قبل از دین زرتشت بوده، و سلوک نقطویان و پیروان علوم محتجبه (علوم پنهانی) که اصطلاحاً (کُله سر) نامند، که هر یک از حروف نشانه یکی از علوم غریبه است مثل کاف، کیمیا، و این علم به پنجاه و دو شعبه منقسم می گردد و ارتباط با کواکب که در اصطلاح عام تسخیر کواکب نامند، سلوکی دارند که مغایر مکتب روحی است، پس نتیجه می گیریم که برای علم سلوک که عرفان علمی نامند، و عمل آن که عامه تصوف گویند، به طور فشرده تشریح نموده، و پس از ذکر این مباحث اشارتی به نحوه اجرای عمل خواهد رفت، از ساحت پاک حضرت باری عزآسمه مسئلت دارد که این بی مقدار را از لغزش در کلام باز دارد

آنچه در مورد اجرای سلوک است تا آن درجه که ابراز مطلب امکان پذیر باشد، دریغ نخواهم ورزید، و چون در سنوات ماضی در باره سلاسل صوفیه چند کتاب منتشر ساخته ام، از ذکر نام مشایخ و اقطاب و قوانین سلاسل صوفیه، چه موجود در ایران و دیگر بلاد اسلامی خودداری می شود، مراد گوینده این گفتار اعم سلوک روحی است، نه سلوک خاص فرقه ای یا سلسله ای از سلاسل تصوف.

از خواننده بیدار دل انتظار دارد، که با دقت و امعان نظر، به این سطور که ره آورد شصت و اند سال است، بنگرند، اگر مرضی خاطرشان گردید، نصب العین خود قرار دهند، و الا بسویی افکنده، و از دیده تیزبین خود دور نگه دارند.

گوینده گفتار، خود را مسئول وجدان خویش می داند، و آنچه را با

تمامی ذرات وجودش پذیرفته، و بدان عامل بوده، بر طبق اخلاص نهاده، و ارمغان ناچیزی است از جانب چهاردهی به جوانان این سرزمین پاک، که خدایش آنان را از کلیه بلیات حفظ نماید.

توجه خوانندگان ارجمند را باز بدین نکته معطوف می‌دارد: که مباحث این کتاب با هم، همبستگی خاص داشته، و هر فصلی مکمل فصل دیگر بوده، لذا برای آنکه خواننده در مطالعه مندرجات کتاب دچار لغزش نگردد، و ضمن مرور به فصل تناسخ، ناچار نشود، رشته سخن را رها ساخته به فصل وحدت وجود مراجعه نماید، لذا هر فصلی در عین اینکه کلیه مباحث کلی و جزئی تشریح گردیده، وابستگیهای آن نیز در همان فصل بیان شده، تا خواننده به کنه آن مبحث واقف شود، و هر فصل ارتباطش با فصول دیگر به حد کمالش توضیح داده شده است، و این تکرار مطالب جهت رعایت حال خوانندگان بوده، نه غفلت تقریر کننده مندرجات کتاب، مانند فصل وحدت وجود و تناسخ و دور و کور و جبر و اختیار.

شیوه این کتاب طوری تدوین شده که مشابهنی با کتب مدوّه صوفیه و عرفاء در قرون ماضیه ندارد، و این ناچیز سعی نموده تا حد امکان بیش از اسلاف خود، پرده از اسرار عرفان علمی برداشته و بیانی روشنتر در مباحث عملی، و تا اندازه‌ای گفتاری که تا کنون ذکر نفرموده‌اند، به اقتضای ضرورت زمان حاضر عرضه نموده، تا خواننده با دقت در مندرجات کتاب به این مباحث دل بسته و بکار گیرد، یا بالکل رها ساخته و عمر خود را صرف این امور ننماید. چه به دیده قبول بنگرد، یا به دیوار بکوبد، وظیفه روحی خود را، و دینی که به هموطنان خویش داشته ادا نموده است.

با عنایت خاصه و توسل به ارواح شامخه و تصویب کلی و جمیع الجهات پنج مجمع روحی علوی، برقع به یکسو افکندم. می‌گویم و از عهده برون می‌آیم - تو خواه از سخنم پند گیر، خواه ملال.

## شرح حال نگارنده کتاب

این ناچیز نورالدین چهاردهی پنجمین فرزند آیت الله حاج شیخ محمد، مشهور به آیت الله زاده، ولد ارشد مرحوم آیت الله آقا میرزا محمد علی چهاردهی است. بزرگان خانواده ما معتقدند که سلسله نسب پدری خاندان این بی مقدار به ملا عبدالرزاق لاهیجی که از تلامذه و داماد صدرالمتالهین ملاصدرای شیرازی بود، می رسد.

در نیمه شعبان سال ۱۲۹۷ بین الطلوعین در خانه ملکی واقع در محله بین الحرمین در کربلا پا به عرصه وجود نهادم.

مادرم بنت مرحوم آقا شیخ جواد رشتی از تلامذه بنام شیخ المتأخرین شیخ مرتضی انصاری بوده، و نسب مادرم به سید بحر العلوم اتصال دارد، که نام فامیلی عده ای از خانواده امی این ذره نادر بحرالعلومی است.

بعد از درگذشت جد پدری ام، خانواده ما از عتبات عالیات به گیلان مهاجرت کردند، و در شهر رشت اقامت گزیدند، هنوز از سنین عمرم هشت سالی سپری نشده بود، که پدرم در جوانی به بیماری کلیه درگذشت، و در فوت او شهر رشت یکپارچه تعطیل شد، دسته های سینه زن و زنجیرزن به راه افتاد.

عمویم که تحت تربیت پدرم بود عطوفت و مهربانی برادر بزرگ را نادیده گرفت و کلیه املاک ما را تصاحب کرد، و برای پیشبرد مقاصد خود، کار و کالت عدلیه را نیز پیشه ساخت.

وضع زندگی خانواده ما دگرگون گردید، آنچه در ذهنم باقی مانده آن است که در تمام طول سال کفشم پهلوی دریده بود، و جورابم با داشتن وصله‌ها و زنش چند برابر یک جفت جوراب بود. و شلوارم همیشه دارای پینه بود. بی‌مهری و عناد عمو مرا از داشتن مکنت بیزار ساخت، تا آن حد که این ناچیز با خدای خود عهد بسته که گرد مکنت نگردم و با آنکه زمینه مال اندوزی فراهم بود، اینک که سنین عمر از مرز هفتاد و سه گذشته، غیر از تعداد معدودی کتاب چیزی ندارم و بدین امر مبتهج و مسرورم.

سیره پدرم آن بود، که در دهه محرم روضه خاندان عترت (ع) را بر پا می‌داشت، و با طلوع آفتاب روضه به پایان می‌رسید، روحانیت عزای حسینی (ع) در ده روز اول محرم مرا در خردی پیوندی به ساخت سرور شهیدان اتصال داد، که سالیان دراز نتوانست این اتصال روحی را بگسلاند، پس از خاتمه دوره دبستان به دبیرستان آمریکایی در رشت رو آوردم، و از آن موقع به فراگیری انجیل و تورات پرداختم، برای دریافت کنه اعتقادات مسیحی به پروتستان رو آوردم و شش ماه و اندی نزد دکتر سعیدخان کردستانی که اناجیل را با روش خاصی تعلیم می‌داد و رهبر جمعیت برادران در ایران بود به آموزش نشستم، بعداً به شعبات ارتدوکس و کاتولیک آشنا شدم، پس از آن تورات را نزد خاخام یهودی تحت تعلیم قرار گرفته و ششصد و سیزده قانون دیانت یهود را به فارسی برگرداندم، سپس به تصوف رو آوردم و کلیه سلاسل تصوف اسلامی اعم از شیعه و سنی را از ابتدا تا انتها که مقام ارشاد باشد طی نمودم، خلاصه سخن آن است که سی و هشت دین و مذهب و مکتب و مشرب را با نوک مژگان طی نمودم و به ریاضات صعبه تن در دادم، نزد پروفیسور عباس شوشتری معروف به مهرین طی دو سال و اندی مکتبهای هند را فرا گرفته و بعد عامل شدم، مانویت و میترائیسم را بالغ بر دو سال نزد ذبیح بهروز تلمذ نمودم آئین زرتشت را نزد رشید شهردان آشنا شده و سلوک آئین

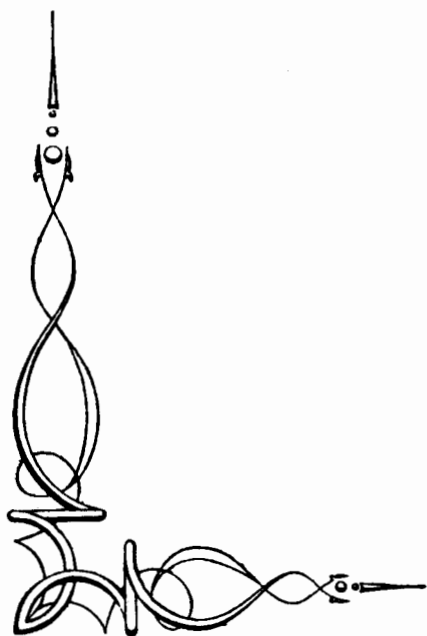
هوشنگ را به دستور وی مشی نمودم، بالغ بر پنجاه استاد در فرق متغایر هم عتبه بوسیدم اگر در تمامی ایام حیاتم حدّ نصاب بگیرم، حداقل در یک شبانه روز هشت ساعت به طور مسلم به مطالعه و درس و تدریس و عمل مصروف کردم. توجه ساحت پاک جانان و تفضل سرور شهیدان و ثامن الائمه (ع) مرا از گرد دعاوی باز بداشت، اینک ره آورد خود را در دسترس نسل جوان قرار داده و می‌دهد، اگر در اثر انتشار هر یک از آثارم تنی چند به خود آیند، مزدم را دریافت داشته‌ام.

ای خواننده بیدار دل، ره آورد این پیرمرد که با آغوش باز انتظار پیک اجل را دارد بدان که مأمور تو بود و در طی سالیان دراز لحظه‌ای از پای نشست تا نتیجه این سفر طولانی را به زبان خامه در اختیار بگذارد. و به ساحت خاندان پاک حضرت ختمی مرتبت التجا می‌برد که از گمراهی، برهی، زیرا اسرار نهفته را بر طبق اخلاص نهاده و به راستی سوگند، که گرد دروغ نگشته‌ام، حال خود دانی، و وجدان پاکت.

در پایان این گفتار جهت مزید استحضار خوانندگان ارجمند تذکر این نکته را ضروری می‌داند، پس از انتشار اولین اثرم، یک تن از اقطاب به دشمنیهای رذیلانه تن در داد، و موجبات ناراحتی این ناچیز و افراد خانواده‌ام را فراهم ساخت.

دو تن از زعمای فراماسیون یکی پس از دیگری احداث یک سلسله تصوفی که مشابهت با اقدامات غلام احمد قادیانی داشت جداً از من خواستار شدند، چون به پیشنهادات فریبنده و اغواگر آنان تن در ندادم، با تمامی قوا و ایادی خود به دشمنی برخاستند، با آن که با سختیها و مصائب سخت مواجه گشتم، اما التجا به ساحت پاک ارواح شامخه حفظم فرمود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.





## اصطلاحات



## اصطلاحات

شاه نعمت‌الله ولی رساله‌ای در اصطلاحات صوفیه نگاشته که با آثار مشایخ و اقطاب صوفیه مطابقت ندارد، حتی خود وی نیز در آثارش اصطلاحاتی را که بیان نموده به کار نگرفته است.

«شاه نعمت‌الله» رسائل محیی‌الدین را تفسیر نموده که با غور و بررسی گفتار «محیی‌الدین» روشن می‌گردد که شاه به عمق مسائل عرفانی و سلوکی چندان آشنا نبوده است.

«آخوند ملا محمدتقی حکیم ملقب به لقب طریقت «مظفرعلیشاه»، مدفون در کرمانشاه که مشتاق علیشاه مدفون در کرمان پیرعشق وی بوده، کتابی در اصطلاحات صوفیه نگاشته است و در قرن اخیر صفی‌علیشاه مدفون در باغ سپهسالار حیاط خانه سیف‌الدوله برادر بزرگ عین‌الدوله نیز کتابی در اصطلاحات صوفیه دارد که به آثار متقدمین خود ارجح است.

اینک آراء خود و استادام را در مورد اهم اصطلاحات ذیلأ عرضه می‌دارد.

## ۱ - زمان

زمان که ظرف وجود اجسام و مدت بقاء نوع و هیئت آنها است، منقسم می‌شود، متنازلاً به قرن‌ها، سال‌ها، روزها و دقیقه‌ها تا آنی که به قدر شمردن دوام ندارد و تا لفظ «یک» بگویی یا توهم کنی چندین آن گذشته و شماره آنها را به هیچ آلتی نتوان معین ساخت مگر به حدس و گمان. زمان همان حرکت قطعی اجزاء کلیه عالم طبیعت است امر موهومی که وجود خارجی ندارد.

## ۲. دهر

دهر حرکت قطعی اجزاء کلیه عالم ملکوت است، که ارواح باشند، و حکماء آن را نفوس کلیه نامند.

## ۳. سرمد

سرمد حرکت قطعی اجزاء عالم جبروت است، که عقول باشند، چه طولیه که به اعتقاد حکماء گویند ده تاست، و چه عرضیه که بی‌پایان است. تورانی و یونانی خیلی معتقد و از آنها مستمد بودند تا به درجه پرستیدن خدای بزرگ و آنها راخدایان کوچک می‌نامیدند.

## ۴. مکان

مکان مطلق نیز مثل زمان بی‌اصل است، یعنی موجودی که فائده و کارش فقط نگهداشتن موجودات باشد وجود ندارد بلکه موجودات همه متکی، معتمد، مکان و مجذوب یکدیگرند، و این مجذوبیت و مکان بودن یکی از شئونات و صفات موجودات است، نه آنکه همه فائده و دوایر آنها منحصر باشد به همین، بلکه آنقدر فوائد عظیمه و کارهای مهم دارند که نزد آنها مکانیت گم است و قابل شماره نیست.

## ۵. مقامات و منازل

مقامات و منازل اهل سلوک را صد اصل و هزار مقام و هفتاد هزار حجاب تعیین کردند.

اینک هفت معانی روح، ذیلاً ذکر می‌شود:

## ۱ - روح بخاری

روح بخاری که خون صالح مبدل به آن بخار می‌شود، در قلب و ریه و از میان دو شریان به مغز سر می‌رود، که همان روان است و حکماء روح حیوانی نامند.

## ۲ - قوه محرکه حیوانیه

قوه محرکه حیوانیه که خادم قوه مدرکه است.

۳ - قوه شهویه و غضبیه که قوه هر دو، یک قوه است، و فعل شهویه قوه جذب و قوه غضبیه دفع است.

## ۴ - روح، مجرّد

روح، مجرّد از ماده و از تعلق به ماده و از تشکل به صورت و اندازه که لازمه ماده است، می‌باشد و این معنی مراد از لفظ روح القدس است.

حکماء پهلویون او را رب‌النوع انسان می‌دانند، و می‌گویند از همه رب‌النوعها بزرگتر و همه مسخر اویند که شرعاً ملائکه می‌گویند.

## ۵ - مطلق مجرّدات

مطلق مجرّدات از عقل و نفس است بلکه طبیعت کلیه نیز بنا بر تحقیق آنهم مجرّد می‌باشد.

## ۶ - روح الایمان

مبداء ایمان مؤمنین است که آن را روح الایمان می‌نامند.

## ۷ - روح النبوة والولاية

مبداء نبوات و رسالات و عصمتها را روح النبوة والولاية می‌نامند و آن را روح القدس نیز می‌نامند، روح القدس خواب ندارد، غفلت ندارد. و تمام او علی‌الدوام توجه به خداست.

## ۶. جابلقا و جابلسا

جابلقا عبارت از عالم ارواح است که جانب مشرق ارواح قرار دارد، برزخ میان غیب و شهادت است.  
جابلسا عبارت از عالم مثال است و عالم برزخی است که ارواح بعد از مفارقت نشاء دنیوی در آنجا باشند و در مغرب عالم اجسام است.

## ۷. مرتبهٔ احدیت

مرتبهٔ احدیت که عالم هاهوت و مقام غیب‌الغیوب و کنز مصون و غیب مکنون است، اولاً دارای حد، تعین و صفتی نیست، ثانیاً دارای وجود منبسط، وجود مطلق، فیض مقدس، حق مخلوق به، مقام قاب قوسین، فیض رحمانی، حقیقت محمدیه می‌باشد.

## ۸. مرتبه واحدیت

مرتبه واحدیت، مقام اسماء و صفات که عالم لاهوت و عالم عقول و جبروت است.

## ۹. عالم عقول

عالم عقول جبروت است.  
عقول طولیه منحصر به عشره است.  
عقول عرضیه، بنا به قول سقراط و افلاطون که هر نوع از انواع مدبری دارد، ارباب انواع، مثل نوریه افلاطونیه نامند.  
۱۰. صفات جمال

صفات جمال که لطف است و مقتضی انوجاد است، (کل یوم هو فی شأن).

## ۱۱. صفات جلال

صفات جلال مقتضی انعدام است.

ماسوی الله به مقتضای این دو صفت آنآ فناً در انوجاد، انعدام و تجددند.

## ۱۲. علم الیقین

علم الیقین مانند دخانی در خلف جداری مرئی شود.

## ۱۳. عین الیقین

عین الیقین در دخان دیده شود.

## ۱۴. حق الیقین

حق الیقین، خود را در آتش اندازد.

## ۱۵. سلوک، جذبه

سلوک کوشش است، جذبه کشش است، عروج بخشش است، ولایت باطن نبوت، والاهیت باطن ولایت است. سالک به عالم کبیر رسد و خلیفه خداست، معجون اکبر، اکسیر اعظم، کبریت احمر، جام جهان نما و آیینه گیتی نماست، خدای هستی است. نیست نمای و عالم نیستی است هستی نمای، عالم به جمله به یکبار، خیال و نمایش است.

## ۱۶. عنقا

عنقا را به وجود مطلق تعبیر فرموده‌اند، از حیثیت اختفای او در پس کوه قاف و کثرات تعینات.

## ۱۷. بهشت و دوزخ

بهشت مقام روح و قلب و دوزخ مقام نفس و هواست.

## ۱۸. فرق و جمع

جمع در مقابل فرق است، فرق احتجاب است. از حق به خلق، همه را

خلق بیند، و حق را غیر داند.  
جمع مشاهده حق به خلق، یعنی همه حق بیند، و خلق به نظر او در  
نیاید.

۱۹. صحو و خلع  
صحو عبارت است در توجه از فایض شدن، فیض تابی رکود حواس  
صاحب وقت به عالم معنی شود.  
خلع آنکه به اختیار خویش خواهد از بدن بگسلد و به خواست باز آید.  
۲۰. عالم ملک  
مجموع عالم اجسام. از علوی و سفلی موسوم به ملک است.

۲۱. انسان  
انسان خلاصه و مجمع عالم امکان است.

۲۲. شراب  
شراب حب ولایت است.

۲۳. پیاله و جام و ساقی  
پیاله و جام و ساقی مظهر تجلی آیات پیر و مرشد و گاه پیر دلیل  
است.

۲۴. خرابات  
خرابات مجمع فقرا است

۲۵. قلندر  
قلندر ظهور نور حق در هیکل مجذوب است کبریت احمر ولایت و  
بیعت، نور و وحدت و ولی وقت و انسان کامل و نفس انسان است.

## پوست انداختن سالک

هر اصطلاحی برای آن است که سالک مبتدی آن جمله کوتاه را در ذهن خود بسپارد و مفهوم مبسوط آن را دریابد. اگر گذشته از این مسائل نیازی به اجرای علم عرفان دارد، می‌بایست زیر نظر استاد خود به کار پردازد و هر زمانی که آن اصطلاح را شنید یا در مباحث عرفانی برخورد نمود و از نظر گذرانید یابه‌خاطر وی خطور کرد مصداق آن را که با سلوک در وجود خود پیاده نموده به نظر در آورد، چه بسا در اثر ممارست در هر یک از مباحث صاحب نظر گردد. که قبل از وی کسی بدان پی‌نبرده باشد. اینک این مبحث را از کتاب عرفان‌نامه استادام، از صفحه ۴۱۷ تا ۴۱۹ برای استحضار خوانندگان بیدار دل عیناً نقل می‌نماید:

«جذب و سلوک پهن شده در همه خوردنهای روحانی و جسمانی که مطلقاً خوردن بر دو قسم است یکی آن که خورنده خود را داخل کند به میان ماکول و او را پاره کند و جزء خود سازد و پوست خود و پرده خود نماید و خود را بزرگ کند، چنانکه در حیوانات نطفه دیده می‌شود و دیگر آنکه خورنده ماکول را داخل خود نماید و جزء درونی خود سازد، و خود پوست آن گردد و پوست خود را بازتر سازد، یعنی از طرف درون بزرگ گردد و ماکول در او گم و ناپیدا باشد بر خلاف اول که ماکول بر ظاهر آکل پیداست اما بی‌تعیین و تعین به هر حال مال آکل است و این خوردن در همه نباتات و حیواناتست که غذای آنها داخل اندرون آنها شده ناپیدا می‌شود، پس سطح ظاهر درخت همیشه ظاهر است و بر مغز آن مغز تازه افزوده می‌شود و مغز سابق متدرجاً قشر می‌گردد و در حیوانات نیز غذا جزء خون می‌شود و خون سابق عضله می‌شود و عضلات جلد می‌شوند و جلد سابق متدرجاً متلاشی شده می‌ریزد، مگر مار که سالی یک‌بار از جلد سابق خود بیرون می‌آید و عرفاً این کار را از مار پسندیده می‌دانند از خود ظاهر سازند که از قشر طبیعت و صفات بشریت بیرون آیند، و دل را از تن خود کننده به کنگره حقیقت بیاویزند و تن بی‌دل خود را چنان به اهل جهان نمایش دهند، و با آنها

بیامیزند که آنها زنده و دلدار و دنیا دارشان پندارند مانند اصحاب کهف که خوابیده بودند، اما چشمان آنها باز بود و از پهلوی به پهلوی می‌غلطیدند که هر که می‌دید بیدارشان می‌پنداشت.

حالا این جهان غار و عرفاء دل‌کنده و مردم بی‌خبرند و آنها را چون خود اهل دنیا پندارند، (قد باشروا اهل الدنيا بابدان ارواحها معلقه بالمحل الاعلی) آن پوستی که مردم به مرگ خواهند انداخت عارف به زندگی می‌اندازد، پس مردم دلمرده‌اند و عارف تن‌مرده و مردم غذای تن می‌جویند و عارف غذای جان، یعنی چیزی که جزء جانش گردد نه جزء تن - «  
این مبحث به پایان رسید، و اینک خواننده با تکرار و مطالعه، مفاهیم آن را دریافته و پس از آن به کار گیرد.

### نماز سکوت

سالکی که به سلوک می‌پردازد، گاهی حالت قبضی به او دست می‌دهد که هر اندازه به کار اشتغال می‌ورزد و به خود فرو می‌رود و خلوت می‌گزیند طرفی نمی‌بندد، و یک گرفتگی روحی برای خود احساس می‌نماید و زمانی مدتها بدین حال بپاید و هر قدر به استاد ملتجی شود چون این دوران را می‌بایست پشت سر نهد، استاد با او مدارا می‌کند و برفع این حالت که خستگی مفرط و اندوه بسیار و یاس و ناامیدی بی‌اندازه بر سالک طاری می‌شود اقدامی نکند و گاهی این کیفیت چند سال به طول می‌انجامد و ناگهان حالت بسط که نشاط و سرور است بر تمامی وجودش سلطه یافته و سنگینی پا را در طول مسافرت که پیاده طی کند در نمی‌یابد.

به زعم این ناچیز، استاد باید طول مدت بسط را جلوگیری کند، و قبض اگر سالک را به پایه‌ای رساند که به اساس سلوک بی‌اعتقاد گردد، یا مطلقاً از انجام سلوک اجتناب ورزد، حتی به مخیله خود خطور دهد که وی شایسته سلوک نیست و در سر نوشت وی مقرر نگردیده که راه را طی کند، در این لحظات استاد گوشه چشمی به مرید، عطف توجه نماید.

یکی از روشها در مداوای سالک نماز سکوت است که در جلد دوم تفسیر کیوان صفحه ۹۴ اجراء عمل را مشروحاً بیان فرموده‌اند که ذیلاً نقل می‌گردد:

«یک قسم نماز نزد عرفا مرسوم است که مختص به خود آنها است. احتمال است که آن مصداق صلات وسطی باشد و آن این است که شخص هر وقت حالی پیدا کند. (یعنی وقت معین ندارد) نیت کند و رو به قبله بایستد و هیچ به زبان متکلم نشود و تمام خیال خود را متوجه به پیش روی خود ساخته، الف را مکتوب در صفحه هوا به نظر خود آورده به آن الف نظر استغراقی کند، که همه چیز را از خاطرش بیرون کند و محض توجه به آن الف باشد تا هر قدر که حالش اقتضاء کند (طول و قصر موکول به اراده و حال خود او است.) پس به رکوع رود ساکتاً آنگاه تصور کند، دو تا لام به هم چسبیده را و مدتی به آنها نظر کند، پس سر برداشته به سجده رود در سجده تصور کند ه آخر کلمه الله را و در سجده دوم نیز همین طور که در این یک رکعت در سه حالت قیام و رکوع و سجود، اجزاء ثلاثه لفظ. (الله) را تصور کرده باشد، پس برخیزد به رکعت دوم آن هم به همین تفصیل و بعد از سر برداشتن از سجده دوم در رکعت دوم بنشیند به تشهد ساکتاً و در پیش روی خود تمام لفظ. (الله) را نقش کرده و به آن نظر استغراقی کند، تا هر قدر حالش اجازه می‌دهد پس رو به طرف راست بگرداند، باز در طرف راست کلمه الله را منقشاً در هوا تصور و نظر کند، بعد رو به سمت چپ کند باز به لفظ الله منقش مفروض نظر کند، تا قدری که حالش وفا می‌کند پس نماز تمام شد، به اینکه پنج بار که عدد حضرات خمسه وجودیه است. کلمه الله را به چشم دل، به طور فرو بردن امعان نظر و فکر ثاقب دیده معادل پنج وقت نماز».

اما بعد از انجام این نماز که یکی از فواید آن پیشرفت تمرکز در مسائل روحی است و این تمرکز با افرادی که اعتقاد راسخ به مانیه تیزم دارند یا پیرو مکتب اسپری تیزم یا نئوسوفی هستند به کلی مغایر است.

نماز سکوت باید در مکان خلوت باشد و عکسی بر دیوارهای اطاق نباشد. برای انجام این نماز باید وضو داشت و خود را قبلاً از هر حیث آماده

ساخت و فکر را از جمیع جهات دور نگه داشت. پس از اتمام کار تعقیبات لسانی نیز دارد که انجام آن حتمی و ضروری است. اگر کسی بدون اجازت استاد دست بدین کار زند طرفی نبندد و تشتت فکری و حیرت بر وی عارض گردد. هر چند این ناچیز قبلاً بیان داشته بود که در سلوک روحی بهتر است شخص کمتر به ذکر لسانی اشتغال ورزد، اما اگر استاد تجویز نمود چه بسا اثرش از اذکار قلبی مهمتر و مفیدتر باشد. این مبحث را رونده راه طریقت چندبار با دقت و فکر سلیم مطالعه نماید و مفاهیم آن را دریابد تا این نیز وسیله‌ای از وسایل طی طریق گردد، تا یار که را خواهد و میلش به که باشد.

#### اصطلاحات خاصه سلاسل صوفیه اسلامی

##### طالب

طالب فردی است که در معاشرت با صوفیه علاقمند به ورود در یکی از سلاسل صوفیه موجود می‌شود.

##### تشریف یافته

کسی است که با آداب خاص که در بعضی از سلاسل پنج غسل انجام داده و پنج وصله درویشی را فراهم ساخته، نزد شیخ طریقت وارد فقر می‌گردد.

##### صوفی کیست

صوفی کسی است که آداب تشریف را انجام داده و دستوراتی لسانی و قلبی به وی تعلیم می‌گردد.

## اذکار لسانی

در بعضی از سلاسل برخی مشایخ قبل از ورود یک مرد یا یک زن به تصوف، برای آمادگی وی ذکر را تعیین می کنند که پس از انجام هر نماز آن اذکار را ورد زبان خود سازد.

## ذکر و فکر

ذکر آن است که مرید مبتدی به دستور استاد یکی از اذکار را مانند (الله هو) با قلم خیال بر صفحه قلب ترسیم نماید حق آنست که (هو الله) دستور داده شود.

فکر آن است که ضمن انجام ذکر قلبی صورت استاد یا کلمه (الله) را در جدار دیگر قلب منقوش دائم تصور کرده و ذکر قلبی را که ترسیم می نماید بدان کلمه یا چهره استاد به طور استغراق بنگرد.

## سالک

سالک کسی است که پس از اخذ دستورات روحی، به ذکر قلبی اشتغال ورزد.

## مجذوب

مجذوب فردی است که در سلوک به جذبۀ حق در رسد، و استاد روحی فرق جذبۀ با جنون را قادر است تشخیص دهد.

## سالک مجذوب

سالک در حین سلوک، حالتی به وی رخ می دهد که مجذوب عوالم روحی گشته تا کار را به پایان رساند. هیچ سالکی قادر نیست صرفاً با ادامۀ سلوک طی طریق کند، اقتضای سلوک او را به جذبۀ کشاند. و سالک مجذوب پس از اتمام کار قادر است دیگری را راهبر گردد.

### مجنوب سالک

اگر یک درویش در ابتدای امر مجنوب گردد، چه بسا تا پایان عمر خود در حال جذبۀ بسر برد، و اگر آفاقه یافت به سلوک پردازد چنین شخصی را مجنوب سالک نامند، و مجنوب سالک استادی را نشاید زیرا مانند آن است که برای وصول به زیارت بیت‌الله، با هواپیما به مکه معظمه شرف حضور یافته و چنین فردی رئیس کاروان حجاج نمی‌تواند باشد.

### فتح باب

سالک که به سلوک پرداخت و چشم دلش به ملکوت گشوده شد یا چهره استاد بدون اراده‌وی در قلبش نمودار گردید و در قلب سالک جالس شد، این امر را فتح باب نامند.

### پیر دلیل

یکی از درویشان که مدتها طی طریق کند، شیخ طریقت او را وسیله قرار می‌دهد که مبتدی را برای انجام غسل یگانه که غسل توبه باشد یا اغسال سه‌گانه غسل شریعت، طریقت، حقیقت، یا اغسال پنجگانه مانند غسل اسلام (که اخیراً غسل تسلیم نام نهاده‌اند)، غسل توبه، غسل حاجت، غسل زیارت و غسل جمعه، و تهیه پنج وصله آماده سازد پس از آن پیر دلیل طالب را در معیت خود در اتاقی داخل ساخته، و دست او به دست مراد داده و مراد تلقین ذکر نماید.

### پیر صحبت

پیر صحبت کسی است که به مسائل علم عرفان آگاه باشد و مبتدی را بدین امور آشنا سازد و پرسشهای وی را پاسخ گوید.

### پیر عشق

مرشدی است که مجنوب را مواظبت نموده و از خطرات حفظ نماید و

شدت و ضعف جذبه مرید را در کنترل خود گیرد.

#### خضر راه

خضر راه، اسم عام است نه آنکه فرد خاصی است. در مواقعی موجب هدایت افرادی می‌شود که استعداد طی طریق دارند، استادی است آزاده و گرد نام و عنوان نمی‌گردد و در گمنامی و عزلت به سر می‌برد. با اشاره غیبی مأمور به هدایت فرد خاصی می‌گردد.

#### اویسی

اویسی نحوه سلوک اویس قرنی است، بدون آنکه ظاهراً موفق به دیدار جمال بی‌مثال عالم آرای حضرت ختمی مرتبت (ص) گردد. شیفته و سر از پا نشناخته دست به فتراک دامن پاک محمدی (ص) زند. طالبی که مشایخ و اقطاب سلاسل، در روحیه وی اثر نگذاشته، متمسک به روح پر فتوح یکی از اولیای شامخین یا یکی از ائمه اطهار (ع) گردد. مانند اویسی شدن نسبت به ثامن الائمه (ع)، اما باید دلیلی روشن بر قبول آن حضرت هم که وی را پذیرفته، یا خیر بدست آورد! شاهد این مقال مرحوم صابونی است، که دست به فتراک سرور فتیان جهان علی مرتضی (ع) زد و دو اثر جاویدان به نامهای لسان الغیب، و بیان الغیب، که یکی به تبعیت از حافظ و دیگری از مولوی به نظم از خود به یادگار نهاد. توجه به این دو اثر خود مؤید صحت قول اویسی بودن وی است.

نحوه دیگر اویسی آن است که مریدی دست به دامن استاد زده و چنانچه استاد در گذشته باشد، مرید همچنان دستورات قبلی استاد را ادامه دهد. چنانکه گویی استاد در قید حیات است.

#### ملامتی

سالکی است که در حین سلوک تظاهر به اعمال خلاف نماید، نه آنکه مرتکب کردار زشت گردد، تا انتظار افراد را از خود بگرداند. و این حالت خاص روحی است به تناسب اشخاص خاص، ولی بعدها سلسله‌ای به نام

ملامتی و برخی سلسله‌اویسی را ابداع کرده‌اند، و هر دو راه خطا پیموده‌اند.

#### شیخ طریقت

شیخ طریقت یا پیر ارشاد یا مرشد فردی است که سلوک و جذبه را پشت سر نهاده و در حدّ آن است که دیگران را راهبر گردد.

#### شیخ سیار

شیخ سیار استادی است که در یک مکان مستقر نگردد، و به‌دستور سرسلسله به شهرهای مختلف عزیمت نموده، و طالبین را وارد فقر سازد.

#### شیخ‌المشاخ

شیخ‌المشاخ شیخی است که بیش از دیگر مشایخ به مقام ارشاد نایل گردیده و از جنبه علمی و عملی بر دیگر مرشد رجحان و مزیت داشته باشد و سمت معاونت سر سلسله و قطب را دارد.

#### قطب

در هر زمانی یک فرد به مقام قطبیت رسد و جانشینی که برای خود انتخاب نماید، او را ولیعهد نامند، که اکثراً فرزند ارشد خود را بدین سمت منصوب می‌دارند، و قطب مشایخ را تعیین می‌کند، و مأموریت شیخ سیار به‌عهده قطب است.

از نیمه دوم قرن دوم هجری که در عرصه پاک دیانت اسلام تصوف پدیدار شد، اولین بار محیی‌الدین عربی، عنوان قطبیت را از خود ابداع نمود، و قطب غیر از معنی لغوی، مفهوم خاص رهبری کلیه مشایخ و پیروان آن سلسله را دارا شد، و عنوان قطبیت معمول گردید.

#### قطب الاقطاب

این عنوان غلط مشهور است، که در اذهان صوفیه جاری گردیده، و در هر زمان یک قطب بیش نیست، تا قطب الاقطاب عنوانی داشته باشد. ولی گاهی

به عنوان عظمت به قطب خود، او را قطب الاقطاب نامند، که مراد آن است که بر اقطاب سلف رجحان و مزیت دارد.

#### فنا فی الشیخ

سالک ضمن ادامه سلوک به جذب رسد و استاد طریقت خود را خدای دو جهان محسوب دارد، سر بر آستانش نهد و سجده کند. و با تمامی دل و جان و ذرات وجودش شیخ خود را خدای هستی آفرین شناسد که برای هدایت اخص خواص لباس عاریت بشری پوشیده، تا بیگانه بدان امر واقف نگردد، اگر سالک در این حال بیاید شرک محض است، استاد موظف است در معالجت روحی او بکوشد، و فنا فی الله همان فنا فی الشیخ است و بقا بالله زمانی است که به خود آمده و مأمور ارشاد دیگران گردد.

#### سرسلسله و قطارکش

بعضی از مشایخ و اقطاب که در خود تحولی مشاهده می کنند و آرای خاصی به دست می آورند، در صدد ابداع سلسله ای بر می آیند، مانند شاه نعمت الله که مرید عبدالله یافعی بود، خود سلسله ای ابداع کرد. این سلسله به فرق بسیار منشعب شد. در چهار فرق خاکسار اصطلاح قطبیت وجود ندارد و رئیس سلسله را سرسلسله و قطارکش نامند.

#### مکاشفه چیست و مشاهده کدام؟

سالک که در ضمن سلوک بر خلاف مشی متد هندی، حبس نفس را نوعاً به جا نمی آورد ولی ذکر دو ضرب و سه ضرب و چهار ضرب تا شش ضرب معمول به است یعنی به عنوان مثال دو مرتبه ذکر لا اله الا الله را ترسیم نموده و سپس هوا را از منخرین بینی خارج می سازد، پس از تمرین دو بار را چهار و سه بار را شش بار که این خود حبس نفس می باشد اگر صورت مرشد در قلب به طور دائم مستقر شود یا مطالبی در قلب خود با انوار غیبی مشاهده کند، این رویداد را مکاشفه نامند و نادره مردی از میان روندگان مکاشفه را پشت سر نهاده و با چشم ظاهر و بدن عنصری، غیب عالم امکان را مشاهده و

لمس کند. هر بوالهوس دون پایه‌ای را نسزد که چنین داعیه به هم زند، چون در بوته امتحان خجل و شرمنده شود.

### انسلاخ چیست؟

انسلاخ حالتی است مشابه جذبه که در ساعتها و حالت‌های مختلف سالک را از خود باز ستاند، توگویی عامل مانیه تیزم مدیوم را در تحت امواج مغناطیسی خود قرار می‌دهد. کسی که منسلخ گردید مجذوب یکی از ارواح عالیه که از نام آوران عالم ارواح می‌باشد قرار می‌گیرد و در دفعات بعد عنایت خاصه الاهی شامل حالش می‌شود که در مجمعی از ارواح عالیه که در یک سنخ ملکوتی قرار گرفته‌اند، شرف حضور یابد، و آن چنان است که چشمان سالک نیمه بسته یا پلک چشمانش فروهشته باشد، گوش صدایی استماع نکند، رختی تام و تمام بدن را فراگیرد و رنگ رخساره تغییر یابد. حرکات نبض و ارتعاشات قلب خفیف گشته و از ده دقیقه تا نیم ساعت بنا به فراخور حال کسی که منسلخ گشته به طول می‌انجامد.

از قول میرداماد چنین می‌نگارند که روزی در مقابل حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام حضور یافته و به انجام زیارت آستان پاک ذریه زهرای مرضیه (ع) اشتغال داشتم، انسلاخ دست داد و یک ساعت به طول انجامید. این گفتار خود مؤید آن است که این انسلاخ برای بار اول رخ نداده بود، زیرا در مرتبه اول سالک قادر نیست یک ساعت انسلاخ را تحمل کند.

میرداماد باز چنین اظهار داشت که در تخته فولاد اصفهان در حال مراقبه بودم که برای بار ثانی نیز یک ساعت انسلاخ دست داد. فیلسوف فرانسوی هنری کربن که شرح حال میرداماد را نگاشته است، چون به اصطلاح انسلاخ و مراقبه آشنائی نداشت اظهار نظر می‌نماید که در عالم خواب این رویداد برای میرداماد رخ داد.

اخص خواص در انسلاخ با قید جسد عنصری از ماده گذشته، و به جهان غیب سیر و سفر می‌کنند و به مطالبی که در کتب بزرگان به رشته تحریر در نیامده آگاه می‌شوند.

## طی الارض

اگر سالکی را در دورترین نقاط زمین مشکلی در سلوک روی دهد، عارف عامل کامل ذرات وجود عنصری خود را تبدیل به موج نموده، در آنی از آنات در مکان مورد نظر مجدداً بدن را تجسد داده و آن سالک پریشان حال را از مسئله غامض که دست به گریبانش است رهائی بخشیده و مجدداً به همان نهج اولیه به مکان خود باز می گردند. ممکن است یک قرن بگذرد و چنین امری رخ ندهد، اما در موقع ضرورت حتمی الوقوع است و نابخردانه نمی توان منکر شد.

## طی السماء

طی السماء روی قاعده طی الارض است، که از فضای مافوق محاط کره زمین حرکت نموده و به جای دیگر نزول اجلال فرماید و اگر به علتی که خود می داند برای هدایت دیگران و رفع تزلزل خاطر بعضی از مریدان همانطور که در یک اتاق نشسته است، با حالت نشسته به تدریج مستقیماً صعود کند و زمانی پس از صعود مانند شناور چابک دست در دریا، در فضای یک اتاق مثل آن است که در آب شنا می کند، حرکت دورانی کرده و باز به جای خود عود کند، این اندازه را این ناچیز به دیده قبول می نگیرد.

در کتاب دبستان المذاهب تصنیف و تالیف کیه خسرو اسفندیار در مبحث آراء و شرح حال پدر خود «آذر کیوان» رهبر آئین هوشنگ که همعصر شاه عباس صفوی بود و شرح حال تربیت شدگانش مبحثی دارد که تلامذه آذر کیوان در فضا نسبت به هم تیراندازی نموده و به اجساد مختلف جلوه گر می شدند، این اعمال با قدرت علوم غریبه است، زیرا در طریق روحی نمایش و خوشامدگویی و تظاهر و اظهار انا و لاغیری، مغایر و منافی سلوک روحی است، ضرورت اقتضا دارد، که در جای خود فصلی فشرده در باب علوم غریبه برای آگاهی خوانندگان بیدار دل در این کتاب عرضه داریم.

انتهای سلوک از باطن قلب صنوبری به دست آید یا نه؟

کلیه عرفای اسلامی و پیروانی که طبق آئین یهود روزه وصال یا به نحوه دین مانی که سکوت را نیز پیشه می کنند، یا به متد هندی ریاضتهای صعب را بر خود هموار می سازند، یا به متد آئین هوشنگ، همه و همه قلب را محل و واسطه دخول در نشاء روحی و خروج از دنیای خاکی با جسد عنصری برای ورود به ملکوت اعتبار تام و تمام می دهند.

حد ارتقاء و رشد روحی به وسیله قلب دریافت حقایق عالم کون تا انتهای حد امواج قانون جاذبه است. سالک قادر نیست به اعتبار قلب این دیوار حایل (قانون جاذبه) را بدرد و روح را به فضای لایتناهی طیران دهد. این کار امکان پذیر نیست مگر سلول مغزی واسطه و ابزار طی طریق در مبانی روحی قرار گیرد، و بعضی سلولهای مغزی در افراد بشر در خواب، به سر می برند و هنوز بیدار نگشته و تمامی سلول مغزی به کار گرفته نشده است.

به زعم این بی مقدار نیوتون که قانون جاذبه را کشف نمود یا انیشتن که قانون نسبیت را دریافت کرد یا ارشمیدس که در حمام به واسطه سبکی پای خود در خزینه حمام قانون ظروف مرتبطه را آگاه گردید، همه القائنات ارواح در این افراد مستعد بود.

شکی نیست که در آینده نزدیک تنی چند موفق به کشفیاتی می شوند تا در علوم و فنون و صنایع بشری به نحو بی سابقه ای چیز جدیدی ابداع گردد و دگرگونی بی سابقه ای در تمام طبقات رخ دهد. این عمل به وسیله یک یا چند تن که در سلوک ابزار کار آنان از قلب گذشته و سلول مغزی را ابزار قرار می دهند به این مخترعین بدون آنکه آنان واقف شوند لقاء می گردد یک یا دو تن که به این حد نایل گردند، رخدادهای آتی کره ارض را بالعیان مشاهده و لمس خواهند کرد به زعم این ذره نادر بوعلی و خیام چنین کیفیت روحی را داشتند، که حق واقعی آنان در دوران آتی بر خواص معلوم خواهد گردید. ای خواننده اگر این چند فراز را درک نمودی لب فرو بند و سکوت پیشه ساز که حق آن است که چنین کنی.

## اصطلاحات فرق خاکسار و اهل حق

خاکسار به چهار فرقه منقسم می‌شوند:

۱. خاکسار جلالی
  ۲. سلسله عجم
  ۳. نورائی
  ۴. معصومعلی‌شاهی
- اما فرق اهل حق (که عامه علی‌اللهی نامند) به یازده تیره منقسم می‌شوند:

۱. خاندان شاه ابراهیم
  ۲. خاندان عالی قلندر
  ۳. خاندان بابا یادگار
  ۴. خاندان سید ابوالوفاء
  ۵. خاندان میرسور
  ۶. خاندان سید مصفا
  ۷. خاندان بابو عیسی (به کسر سین)
  ۸. خاندان ذوالنور
  ۹. خاندان آتش بگ
  ۱۰. خاندان شاه حیاس
  ۱۱. خاندان باباحیدر
- به انضمام ملک طاووسی

## اصطلاحات اهل حق

- ۱ - چکیده: اهل حق است که پدر و مادرش در زمره اهل حق بودند.
- ۲ - چسبیده: فردی که در خاندانش ابی و امی سابقه اهل حق نداشته باشند و خود او وارد یکی از طوایف یازده گانه اهل حق گردیده است.

### دون و جامه

فردی به قاعده تناسخ عود به دنیا نموده و در دوره قبل که در قید حیات بود عنوان دیگری داشت، مانند بابایادگار که گویند در دوره قبل سلمان فارسی بوده است. این عنوان را گویند در دون و جامه سلمان فارسی بوده است، و به تناسخ نزولی و صعودی نیز قایل هستند.

### سلطان اسحاق

فرق اهل حق معتقدند که باری تعالی در لباس بشری به نام سلطان اسحاق یا سلطان سهاک در آمد که در قرن هفتم هجری پایه گزار آداب و قوانین اهل حق گردید.

اهل حق معتقدند که سلطان اسحاق یک بار به صورت حضرت علی (ع) نمودار گردید و تجلی کامله او به نام سلطان اسحاق شد، و در آخر الزمان به اسم «ایوت هشیار» ظهور خواهد کرد.

### حلول و اتحاد

حلول به معنی آن است که یک روح از عالم ارواح به بدن انسان که در عالم شهود به سر می برد وارد گشته و روح آن فرد را تعطیل نموده و خود حاکم و فرمانده بر جسد عنصری وی خواهد شد. این امر امکان پذیر نیست، زیرا هر روحی که از عالم ارواح به جسد عنصری تعلق گرفت، متناسب با آن بدن بوده و یک بدن عنصری تاب آن را ندارد که حامل دو روح باشد.

اتحاد: دو روح با هم متحد شده و در معیت هم بر یک بدن فرمانروایی می کنند، این امر نیز محال بوده و امکان پذیر نیست. زیرا همچنانکه گفته شد هر کالبد متناسب یک روح خواهد بود.

### مجلس نیاز

در میان فرق اهل حق، مجلس نیاز آن است که گاهی یک مرد یا زن

نذری می‌کند و برای انجام آن خلیفه اهل حق دستور می‌دهد نان و حلوایی فراهم ساخته و از افراد غیر اهل حق و بزرگان صوفیه یا افرادی که طالب این مسلک هستند دعوت می‌شود و در سالن جم‌خانه که اختصاص به گرد همآیی افراد برای عبادت دارد پرده‌ای آویخته که زنان در یک سو و مردان در جهت دیگر قرار می‌گیرند، استاد اهل حق که خود را اهل حقیقت می‌داند پس از ذکر ادعیه حلوا را در یک تکه نان پیچیده و به افراد ضمن دادن صفا می‌کند.

### دیگ جوش

یک گوسفند یا گوساله را بدون آنکه استخوان آن بشکنند، پخته و پیر دلیل جم‌خانه مابین حاضرین تقسیم می‌کند و استخوان حیوان ذبح شده را دفن می‌نمایند.

### پیاله

دومین مرحله درویش خاکسار پیاله است که مرحله اول لسان است. اغلب آداب لسان و پیاله در یک مجلس انجام می‌گیرد. یک استکان چایخوری نصفه را آب قند ریخته پیر طریقت با انگشت سبابه و شست یک سمت استکان را نگه داشته و سمت دیگر را با دست دیگر به ترتیب خاصی به مرید می‌دهد که او از آن می‌آشامد. از مرحله دوم که پیاله باشد شیخ طریقت دستور می‌دهد که آداب لسان و پیاله را در یک دفتر نوشته و امضاء نموده به مرید می‌سپارد، وقتی به مرحله سوم که مقام کسوت باشد رسید، دنباله قوانین پیاله و مطالب مربوط به کسوت را مندرج ساخته، امضاء نموده به مرید می‌سپارد.

### کسوت

شیخ طریقت در حضور چند تن مرید را حاضر ساخته و پیر دلیل در بازوی راست مرید چهار انگشت پائین‌تر از کتفش یک دو ریالی روی بازو نهاده اطراف آن را با شمع می‌سوزانند و حاضران در جلسه ذکر (لافتی‌الاعلی)

را مترنم شده و کف می‌زنند.

### گل سپردگی

پوست بازو که گندیده شد شیخ طریقت می‌بایست او را مابین دو سکه نقره قرار دهد و بعد مدعی است که به کلیددار حرم مولای متقیان علی (ع) وجهی به رشوت داده تا این پوست در خزانه آن حضرت نگه‌داری شود، ولی اکنون مرشد خاکسار از سکه طلا مادونتر آن را پذیرا نیستند و روح کلیددار حرم مطهر از این تهمت که وجهی دریافت می‌دارد بی‌خبر است، بعد مرحله چراغی است که باید جوز در خاندان بشکند یعنی نزد سید خاندان، و پس از آن شیخ طریقت و پیر حقیقت پارچه «عشق‌الله» او را مهر نمایند، کلیه آداب اهل حق در کتاب خاکسار و اهل حق و کتاب اسرار فرق خاکسار نگاشته شده است.

### بصورت شیرینی در آوردن

وقتی مریدی مرتکب خطایی شود، و به حالت گلبانگ درآید، مرشد دستور می‌دهد دو عدد چنته در طرفین شانه‌های وی آویزان ساخته و مابین آن سنگریزه یا سنگ و یا زنجیر می‌گذارند درویشان قدیمی که پیشکسوت هستند در حالت گلبانگ در حضور پیر طریقت قیام کرده و توسط می‌نمایند، تا پیر از تقصیر مرید چشم‌پوشی کند. این نوع تنبیه را اصطلاحاً گویند مثلاً عشقعلی شاه رابه صورت شیرینی درآورده بودند.

### پرواز کرد

درویشی به درویش دیگر می‌گوید برای زیارت حضرت داوود پرواز کردم (حضرت رضا (ع) را حضرت داوود نامند و حضرت عباس سبه‌دار قشون کربلا را داوود که سوار نامند). و مسافرت از هر نقطه به مشهد را گوید پرواز کردم، نه آن که با هواپیما پرواز کرده بلکه چه بسا با پای پیاده رفته، مراد آن است که روحاً طیران نموده است.

## خرقه تهی کردن

کلیه فرق خاکسار از نام صوفی گریزانند و خود را درویش خطاب می کنند و درویشی که فوت نموده، گویند خرقه تهی کرده است.

## درویش را پیاده کرد

درویشی که مورد غضب شیخ طریقت یا سرسلسله قرار گیرد، مرشد دستور می دهد موی سر و سبیل و ریش او را بتراشند، این عمل بزرگترین مجازات در میان خاکسار است.

## دوده و تیره

هر سلسله خاکسار را دوده یا تیره نامند و سلسله عجم که پرده داری و داستانسرایی و سخنوری را به خوبی از عهده بر می آیند. اصطلاحات خاص مخصوص به خود دارند که سه سلسله دیگر خاکسار از آن واقف نیستند. مرآشد سلسله عجم را صاحب اختیار و مفرد نامند، شیخ طریقت که لنگ عشق الله او مهر شده باشد می تواند از جانب خود مشایخی تعیین کند، و سرسلسله به مفهوم قطب در سلاسل اسلامی نیست، بدین مختصر اشارتی رفت و بیش از آن باید عملاً دریافت شود.

## نقشبندیه

یکی از سلاسل صوفیه اسلامی که نحوه سلوک آن نسبت به سلاسل دیگر از اهمیت خاصی برخوردار بود سلسله نقشبندیه است سلسله نقشبندیه در ایران به سه شعبه منقسم گردیده و در هند تحت تأثیر عقاید مکتب یوگ قرار گرفته است. امروزه این سلسله تنها یک سری آداب و تشریفات را مطمح نظر قرار داده و توان گفت که نمودی است بی بود.

بنیان گزار این سلسله «خواجه بهاءالدین نقشبند» است (- ۷۱۸ - ۷۹۱ ه. ق). رساله قدسیه از تقریرات اوست که بعدها خواجه محمدپارسا از بزرگان

این سلسله آن را تدوین نموده است.

در این سلسله یازده جمله نحوه سلوک صوفیه پیرو نقشبندی را شرح داده است، سلاسل دیگر نیز از این جملات بهره جسته‌اند، که ما یازده شرط نقشبندی را به شرح زیر نقل می‌نماییم:

الف - هوش دردم ب - نظر بر قدم ج - سفر در وطن د - خلوت در انجمن ه - یاد کرد و - بازگشت ز - نگاهداشت ح - یادداشت ط - وقوف زمانی ی - وقوف عددی ک - وقوف قلبی

اینک به طریق اجمال هر یک را شرح می‌دهیم:

الف هوش دردم: آن است که هر نفسی که از درون بوسیله منخرین بینی بیرون می‌دهد، باید حضور ذهن داشته باشد و تمرکز به ذکر دهد و به دیگر مباحث روی نیاورد.

ب - نظر بر قدم: مفهوم واقعی آن، آنست که تمرکز تام بر دستوری که به وی داده شده اهتمام نماید و به حواس خمسۀ خود توجهی ندهد. و به مراقبه بنشیند.

ج - سفر در وطن: در بدایت امر سالک به سیاحت بلاد آمادۀ سلوک گردد و بعد با خود خلوت کند و بدون آنکه از مکان عزلت گام بیرون نهد، در باطن خود سیر و سفر پیشه کند.

د - خلوت در انجمن: معنی آن مکمل شرط سوّم است، که در خلوتکده خود حواس خویش را تمرکز دهد و به آنچه در مکان خلوت یا خارج از آن مکان روی داده یا می‌دهد، اعتنائی نکند. فقط به خود پردازد.

ه - یاد کرد: سالک در هنگام اجرای ذکر قلبی برای آشنایی و تمرین و تمرکز و سلطه یافتن بر تمرکز، استاد خود را در مقابل خویش تصور کند، تا اطمینان بیشتر قلبی به دست آرد.

و - بازگشت: مراد آن است که پس از اتمام اشتغال به ذکر و خاتمت آن، آنّا به کاری نپردازد، مانند کسی که از خواب گران بیدار شده، چند لمحّه به خود پرداخته و سپس از خلوتکده خویش خارج شود. نتیجۀ نهایی این گفته آن است که پس از مدتی که برای انجام ذکر در نظر گرفته، بلافاصله به کار

دنیوی نپردازد، بایستی شکر گوید که توفیق رفیقش گشته و در این سیر الهی گام نهاده است.

ز - نگاهداشت: به مفهوم آن است که ذکر نفی و اثبات، که (لا اله الا الله) می باشد به نحوی که استاد دستور ترسیم آن را داده است، به شکلی که در انجام دادن ذکر آنچنان مستغرق شود، که نه حالت نشستن داشته باشد و نه خود و نه ذکر را در نظر گیرد، بلکه فقط چهره ملکوتی استاد در یادش جاگیر شود.

ح - یادداشت: در استغراق باطن این ذکر آنچنان فرورود که سر از پای نشناسد و به اشراقات دل نبندد، تا گامی بیشتر و سروری زیاده تر، تمام تاروپود وجودش را فراگیرد.

ط - وقوف زمانی: یعنی سالک در همه حالات خود متوجه به عبادت خاص شده و شاکر باشد و از انجام ندادن ذکر شرمنده گردد، پس می بایست در همه حالات واقف احوالات خود باشد و غفلت بدو راه نیابد

ی - وقوف عددی: مراد آن است که ذکر قلبی خود را در حبس نفس به جایی رساند که در یک دم روازن بدن را مسدود ساخته و بیست و یک بار این ذکر را ترسیم نماید. بعد نفس را با آهستگی از یک یا از هر دو منخرین بینی رها سازد.

ک - وقوف قلبی: توجه به قلب نماید که باطن و مالک قلب را که همان استاد طریقت باشد. بشناسد. در هر ذکر که اشتغال می ورزد، تمامی حواسش از تعلقات مادی گسسته شود تا به باطن مراد که حقیقت تامه است، نائل گردد.

اگر بخواهیم کلیه اصطلاحات فرق و مکتبهای روحی و صوفیه اسلامی را به رشته تحریر در آوریم، بی شک چندین برابر صفحات این فصل می شود، لیکن اهم آن را تشریح نموده و زیاده بر آن را خود سالک در عمل در می یابد.

سماع

در بعضی از سلاسل صوفیه اسلامی، سماع را مشوق سالک و معاضد

سلوک می‌دانستند، بعضی از فرق صوفیه سماع را جایز ندانسته و نهی از آن را تاکید نموده‌اند. برخی مانند سلسله مولویه سماع را جزء اصول لاینفک مکتب خود محسوب می‌داشتند. چنانکه مولانا بعد از برخورد با شمس به حالت جذبه دست به گریبان و با رقص و دف و رباب هم عنان بود بعد از درگذشت مولانا و حسام‌الدین، بهاء‌الدین ولد به مسند پدر جالس گشت و قوانینی برای ورود به سلسله مانند هزار و یک‌روز خدمت که بیست و پنج اربعین باشد مقرر داشت. این هزار و یک‌روز، در سلاسل دیگر قبل از ظهور مولوی اجراء می‌گردید.

به‌زعم این ناچیز مولوی بعد از ملاقات با شمس گرد مرید و مرادی نگشت و شمس وابسته به سلسله خاص نبود، و تقریراتی که منسوب به شمس می‌دارند، بعدها تدوین شده و به نام شمس شهرت یافته است. اما سماع که ابداع بهاء‌الدین ولد است، به این طریق معمول گردیده که کسوتی گشاد و سپید رنگ بر تن کرده، پای چپ را ستون نموده و دست چپ را در امتداد شانه راست نگه داشته و کف دست چپ به سوی زمین قرار داده، یعنی خاک بر سر دنیا و تعلقات آن. علت آنکه دست چپ را بدین کیفیت قرار می‌دادند آن بود که قلب سمت چپ قرار گرفته و مرکز تمنیات مادی است، و سر را متمایل به شانه چپ نگه داشته و چشمها نیمه‌باز و دست راست در امتداد شانه کشیده شده، و کف دست رو به آسمان، یعنی نیاز به ساحت جانان می‌بریم، و در حرکت دورانی دور پای چپ چرخیده و زمانی که در مقابل خلیفه سلسله مولویه قرار می‌گرفتند، تعظیمی نموده و به کار خود ادامه می‌دادند. سالک در حال جذبه موسیقی حالتی شبیه به رقص داشت. اما اینکه در غلیان حال، قوانین و آداب خاص را مراعات کند، عملی است مغایر با حالت سلوک.

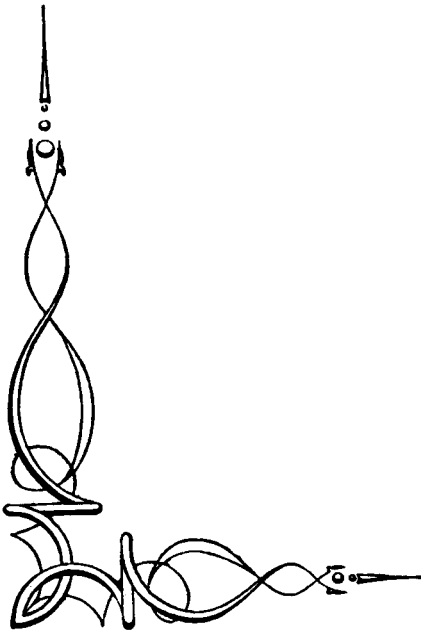
در پایان این مبحث تذکر چند نکته ضروری به نظر رسید، که برای مزید استحضار خوانندگان به‌طور فشرده عرضه می‌دارد.

در کتاب رساله قدسیه تالیف خواجه محمد پارسا با مقدمه ملک محمد اقبال، در صفحه ۴۵ سلسله نسب خواجه بهاء‌الدین نقشبند را به سید محمود علی اکبر فرزند امام حسن عسکری می‌رساند، در صورتی که بعضی از بزرگان

اهل سنت و بعضی از اقطاب صوفیه که در شریعت متابعت اهل سنت می کردند یک فرزند بیشتر برای امام حسن عسکری قایل نبودند و کسی فرزند دیگری غیر از قائم آل محمد برای ایشان متذکر نگردیده است و سید محمود علی اکبر وجود خارجی نداشته و خواجه بهاءالدین نقشبند چون شاه نعمت الله ولی و شیخ عبدالقادر گیلانی و سید خاموش پسر خاله گیلانی - هیچیک از اولاد ائمه اطهار (ع) نبوده اند، و این امری است مسلم و نیاز به اثبات ندارد.



علوم غریبه





## علوم غریبه

یکی از رشته‌های علوم که عرفاء و بالاصح بزرگان سلاسل صوفیه، بدان پایبندند علوم غریبه است، و به تبعیت آنان پیروان فرق صوفیه نیز دلبستگی خاصی به این علوم پیدا کرده‌اند.

به نظر این ناچیز عامل مؤثری که درویشان را بدین امر راغب می‌سازد، آن است که در بدایت امر با اعتقادی کامل دست به فتراک یکی از مشایخ طریقت زده، و بدین امر شهره خاص و عام می‌شوند، پس از طی چند سال چون طرفی نمی‌بندند، اکثراً به اساس مکتب تصوف بی‌اعتقاد می‌گردند، اما برای آن که نزد خاص و عام و آشنایان و خویشاوندان خود اذعان نمایند، که از تصوف بهره‌ای نیافته‌اند برای جلوگیری از انفعال و شرمندگی نزد این و آن، دست به علوم غریبه می‌زنند.

عده‌ای از این گونه افراد را مشاهده کردم، که به کیمیاگری رو آورده‌اند، یکی از دوستانم که در شهر سوسنگرد سکونت داشت و در ادبیات عرب استاد مسلم بود، در اثر کیمیاگری بینایی خود را از دست داده بود. فرد دیگری که از طلاب فاضل و شاعری گرانمایه بود هنگام تحصیل در نجف اشرف، یک هندی او را به کیمیاگری ترغیب نمود که در اثر بخارات قرع و انبیق، مسلول شده و پس از چند صباحی در سنین جوانی در گذشت.

فرد سوم در شهر بهبهان، پیرمردی شیرازی الاصل بود که به کیمیاگری روی آورد که یک چشم وی بینایی اش را از دست داد.

در یکی از سفرهایم به بهبهان به ده نفر برخورد نمودم که بدین کار اشتغال داشتند، در شوشتر به دو نفر، و در دزفول به یک نفر برخورد کردم که با رغبتی تام به کیمیاگری اشتغال داشتند.

در دزفول مغاره‌ای را مشاهده نمودم که در انتها الیه شهر، نزدیک مزار سیدعلی رود بند<sup>۱</sup> قرار گرفته بود، و از احفاد کاشف شنیدم کاشف که یکی از بزرگان سلسله ذهبیه بود و بعضی از آثارش توسط آقای سیدعیسی صافی به حلیه طبع در آمده است، به کیمیاگری در آن غار اشتغال داشت.

مظفرعلیشاه از مشایخ مشهور سلسله نعمت‌اللهی، که در ایام سلطنت فتحعلیشاه در کرمان اقامت داشت، کتابی به نظم در کیمیاگری سروده است.

عده بسیاری از بزرگان صوفیه نیز از دیرباز بدین کار اشتغال داشتند. علوم غریبه را علوم محتجبه هم می‌نامند.

یک شعبه از علوم غریبه جادوگریست. طلسمی را که مثلث پر نمایند، برای تخریب و به هم زدن خوشبختی فرد دیگر به کار گرفته می‌شود، که بایستی در قبرستان متروک که سی سال از تدفین اموات در آن سپری شده باشد، در زمین فرو برند. و مربع برای ازدیاد محبت است، و دعانویس از زعفران در نوشتن و خروسی سفید رنگ بدون لکه‌ای که به رنگ دیگر باشد، دریافت می‌دارد.

طایفه مغول که به زعم این ناچیز مانوی بودند، برخلاف گفتار مانی که سحر و جادوگری را به شدت نکوهیده است، در طول زمان به این امور دلبسته گشتند.

مغولان برای مداوای بیماران، طلسمی را آماده ساخته، و با آب در کاسه چوبین شسته و به بیمار داده، تا بیاشامد، و اعتقاد داشتند، که بهبود می‌یابد.

علوم غریبه در کشورهای اروپائی بالاخص مابین کشیشان طرفدار زیاد داشت، و آنچه اسناد در دسترس است، در ایتالیا و انگلستان و فرانسه بیشتر از

دیگر مناطق غرب بدین علوم رو می آوردند، حتی در داستانهایی که نویسندگان این نقاط تدوین نموده اند این امر به چشم می خورد. واضح ابجد را «آبی جار حکیم» می دانند و حساب جمل به صغیر و کبیر منقسم گشته است.

بعضی از صوفیه معتقدند که از خضر نبی این علوم را فرا گرفته اند. شیخ بهائی در کشکول خود فرماید: طلسمات قوای عالیه فعاله را با قوای سافله منفعوله امتزاج می دهند.

طلسم کلمه ای است یونانی یعنی گره ای که گشاده می شود. سعید نفیسی در ماه نخشب صفحه ۲۸۹ نوشته که در ایام قدیم جن گیر را «پری دار» می گفتند زنان بخارا در حمله چنگیز خان مدعی پری داری بودند و رقصهای خاصی برای احضار پری انجام می دادند.

خواهر محمود تارابی، به محمود پری داری تعلیم می داد. یکی از نویسندگان که نام گرامش اکنون به ذهنم خطور نمی کند، کتاب ارزنده ای در باره زاریها منتشر ساخته اند، و متذکر گشته اند، که اعمال زاریها، از پرتغالیها به سر زمین ایران منتقل گردیده است.

استنباط این بی مقدار آن است که عمل زاریها از خرّم دینان گرفته شده است. در ابتدا بابک خرّم دین، و افرادی که وی را تحت تعلیم خود قرار داده بودند، این سماع را از مانویان اخذ کرده، و به مرور به صورت فعلی درآمده است.

زاریها، استاد را اگر مرد باشد بابا، و اگر زن باشد، ماما نامند، در نخلستانها هنگام غروب با نواختن نی، و گاهی دف بدن را بر یک پا تکیه داده و چشمها نیمه بسته، شبیه سماع درویشان اشتغال می ورزند، و از خود بی خود می شوند.

این ذره نادار برخورد نمودم، که بابای زاری، فردی را با پاشیدن آب به مقدار کف دست مبتلا به سنگ کلیه کرده بود، و بعد که به اصطلاح خانواده بیمار سفره می دادند، یعنی بابا و خانواده او را به شام دعوت نمودند، و بابا با کف دست راست، به شانه بیمار کوبید، که بیماری بالکل منتفی گشت.

در خواص حروف، دعانویس قلم نی را یک بار تراشیده، در پارچه‌ای که رنگ آن سفید یا زرد یا سبز باشد، برای ازدیاد محبت، حروف را با زایچه گرفتن دو طرف به کتابت می‌آورد، اگر برای دشمن خود بخواهند که وی را آسیب رسانند، در پارچه‌ای سیاه یا کبود یا سرخ اختیار نمایند، و نوشته را در موم سفید می‌پیچند، و حروف را به ناری، هوایی، آبی، خاکی، منقسم می‌سازند.

فرهاد میرزا در کتاب زنبیل در دو صفحه سر یک فرد را از جهت علم قیافه‌شناسی تقسیم کرده، هم از جهت رو برو و هم پشت سر را، که هر نقطه‌ای از نقاط سر را، اختصاص به یک صفت دانسته است، اما دیگر به تشریح آن نپرداخته، خطوط انگشت نگاری سی و دو نوع اصلی، و دو نوع فرعی است، یکی هم تن‌پیمائی است، که این قسمت از علوم مسلم، و در ادارات پلیس در کشورها اجرا می‌گردد.

در تاریخهای ملل متمدن سوگند به آتش معمول بوده، در ایران باستان سیاوش از آتش به سلامت بگذشت. در هند نیز این عمل در بعضی از فرق مورد استفاده بوده است، و فرق اهل حق در ایران در نمایشات خود با آتش به بازی می‌پردازند.

سومریان نخستین بنیاد گزاران نهادهای جادوئی بودند.

در مصر باستان، هند، ایران، یونان، بابل، چین، و سیبری علوم غریبه مناط اعتبار داشته، و در تلمود بابلی بیش از تلمود فلسطینی یا اورشلمی همه اقسام آن مورد بحث و تشریح قرار گرفته است. اما امروزه کسی را نمی‌شناسیم که واقف به کلیه اسرار کتاب تلمود باشد.

علوم غریبه را در اساس پنج علم محسوب می‌دارند که برای اختصار و شناسایی این علوم جمله (کله سر) کاف، کیمیا است. که اکسیر هم نامند، که تبدیل فلزی به فلز دیگر است.

فلاسفه گویند قلب ماهیت در عالم طبیعت امکان پذیر نیست، ولی عرفا در پاسخ چنین اظهار می‌دارند که تبدیل مس به طلا قلب ماهیت نیست، زیرا مادة المواد عالم امکان یک چیز است. لذا چون طلا را در بین فلزات

صحیح المزاج می‌دانیم و سایر فلزات را بیمار، بنابراین مس را با موادی که از اسرار علوم پنهانی است مداوا نموده و تبدیل به طلا می‌سازیم.

کیمیاگران معتقدند که کیمیاگر می‌بایست در یکی از اتاقهای منزل مسکونی خود یک مستطیل به عمق پنجاه سانتی متر و به طول یک متر و نیم یا دو متر و عرض یک متر حفر نموده و هیچ فردی از افراد منزل وی حق ورود بدان اتاق را ندارند و کیمیاگر نباید کسی را از عمل خود آگاه سازد، قرع و انبیق تهیه کند. نمک مواد ثلاث را به نسبت دو دو و یک فراهم سازد. نباتی را که گویند گیاهی است کوهستانی با بره‌ای که اگر سفید و یکرنگ باشد بهتر است قرب آن گیاه برده، گیاه را با یک نخ به پای راست آن بره گره زند و بره را وادار به حرکت سازد تا سبزه کنده شود. به آتش ملایم آنها را ممزوج دهد. چهل روز بدینکار اشتغال ورزد، حیوانی و آنچه از حیوانی بدست آید، اکل نکند و به امور جنسی نپردازد، و همه روزه غسل کند و با وضو باشد قبل از طلوع آفتاب به آفتاب بنگرد، اولین رنگ که در قرع و انبیق ظاهر می‌شود سیاه است و پس از تغییر الوان آخرین رنگ نیز سیاه است آب حیات در ظلمات است بدین معنی که از این سیاهی روشنایی آشکار شود و آن ماده‌المواد است که در مداوای امراض صعب نیز اثری شگفت دارد، خضر به آب حیات رسید، یعنی استاد، کیمیاگر را به آب حیات می‌رساند.

بزرگان نقطویه را نیز بابا نامند و آخرین آنان این ذره نادر را به مقام بابائی منصوب کرد. نقطویه معتقدند که بابا به اکسیر دست یافته است، و دستیابی به اکسیر یعنی به حد کمال روحی رسیده است، بابا قبل از طلوع آفتاب، به آفتاب بنگرد، تا آفتاب طلوع کند.

«علم لیمیا» علم طلسمات است، علم «هیمیا» تسخیرات است، و آن معرفت احوال ستارگان سبعة است، و تصرف ایشان که فواعل علوی، در قوایل سفلی و دعوات و خواتیم و بخورات و تسخیرات روحانی است.

این ذره نادر گوید: تصرف در ستارگان سبعة خلاف قانون طبیعت، بلکه ارتباط با روحانیات این ستارگان صحیح است. مانند آنکه عامه گویند، تسخیر ارواح، در صورتی که ارتباط با ارواح صحیح است، آن‌هم نه برای

همه و سفره گسترده نیست.

«سیمیا» علم خیالات است، که تصرف در خیال افراد کند.

«ریمیا» علم شعبده است، که معرفت قوای جواهر ارضیه است.

در اصطلاح کیمیاگران عقاب، نوشادر است. و علم، زرنیخ است. عروس، کبریت است. املاح اقسام نمک معدنی است. حجرالاسود، موی سر انسان است. صراف، نمک تلخ است. زهره، مس است. شمس، ذهب است. مریخ حدید است. مشتری، قلع است. زحل، سرب است.

تحفه حکیم مومن تألیف محمدحسین حسینی طبیب شاه سلیمان صفوی است، کتاب دیگری که صفحات آن ثلث کتاب تحفه است، اصطلاحات و اسامی ادویه می باشد که به زبان یونانی در کتاب تحفه نوشته شده، به فارسی آن را تعریف نموده است این نسخه را این ناچیز در کتابخانه ملی رشت مشاهده و مطالعه کرده ام.

مبختی در تحفه موجود است، به نام کیمیای بدن که با ترکیب ادویه و آشامیدن تقطیر این داروها طبق دستور، و پرهیز از اکل بعضی از اغذیه فردی را که در سنین شصت به سر می برد قوایش را به چهل سالگی بر می گرداند موی سپیدش به سیاهی مبدل می شود، و کلیه امراض که بر وی طاری است به طور کامل مداوا شود.

چهل نوع گیاه هست، که افراد وارد، سینه به سینه، به بعضی از خواص تلامذه خود تعلیم می دهند، که مداوای هر نوع مرض صعب و تقویت قوا و طول عمر با این ترکیبات امکان پذیر بوده، و صحت این امر را این ناچیز تأیید می نماید، و انجام آن را بر خورد نموده ام.

رساله های «اپو کریفا» و کتاب ما کابا، و کتاب سوهار، و کتاب کبرا، و کتاب میشنا، و کبرا نجست، و کتاب انوخ<sup>۲</sup> و کتاب تلمود بابلی و بخشی از تلمود اورشلیمی که ریشه علوم غریبه است، و توان گفت مقداری از مصر، و بعد از بابل استفاده نموده اند، و کتاب مهم دیگر به نام زوهر که عرفان قبل از میلاد است.

هفته، هفت روز است که یهود از بابلیان گرفته‌اند، و روز شبت یا سبت که روز شنبه باشد، روز جشن و روز تعطیل کهن بابلیان بوده است. عدد هفت نزد یهودیان و فرق مسیحی مقدس است و در مقابل عدد شش مکروه و زشت می‌باشد.

کتاب سوهار، و کتابهایی در شبه قاره هند، مانند مهابهارات و بهگود گیتا، و رامایانا، و یوگ بشست، غیر از ظاهر عبارات، کنایاتی دارد که می‌بایست نزد برهنه فراگرفت، براهمه به اسرار علوم غریبه واقف هستند. این ناچیز علوم روحی هند را نزد پروفیسور عباس شوشتری معروف به مهرین، تلمذ نموده و سپس بدان عامل بوده است.

کتب فلاسفه اسلامی ایران، مانند بوعلی سینا، و ملاصدرا، و شاگردان و پیروان مکتب او مانند حکیم سبزواری، و استادان ملاصدرا مانند فیلسوف اشراقی میرداماد و میرفندرسکی و شیخ بهائی، رموزی در کتب خود به کار برده‌اند که گذشته از آشنا شدن به اصطلاحات می‌بایست سلوک روحی نمود تا به کنه آن گفتار پی برد.

شیخ بهائی کتابی به نام «مخلاط» در علوم غریبه نوشته که بدون یاری استاد نمی‌توان بهره برد.

آروزی جادوگران در ایام ماضیه آن بود، که در فضا طیران کنند، و نیز به طی الارض دست یابند، و در آن واحد در چند مکان دور از هم با جسد عنصری ظاهر شوند. با قالب مثالی با قید جسد عنصری (انسلاخ) به قرون و دهور ماضیه حضور یابند و واقعات هزاران سال پیش را به رأی العین مشاهده کنند.

یکی از علوم، علم دم است و آن چنین است که روزنه سمت راست بینی را مسدود ساخته و حبس نفس کند. و به آفتاب تمرکز دهند. دم چپ را نیز به همین نهج به قمر تمرکز دهند، و در شبانه روز بیست و یک هزار و ششصد دم بر آورند، و بتدریج طول مدت را ادامه داده تا توانند با ارواح ارتباط برقرار کنند.

پیروان فیثاغورث و عده‌ای خاص از تلامذه‌اش مجمعی محرمانه

داشتند، و سلوک دشوار و صعبی را متحمل می‌شدند، فیلون فیلسوف یهود نیز مکتب اشراق را، از اشراق اسلامی اخذ کرد و به موسای ثانی ملقب گردید.

آئین هرمنسی فقط به فلسفهٔ کیمیا توجه داشت، قبل از ظهور دین زرتشت، آئین هوشنگ دارای اسراری بود که متاسفانه کمتر مدرکی از آنان باقی مانده، فقط اگر به پیرو آئین هوشنگ ملاقات دست دهد، می‌توان بهره گرفت.

گمارای اورشلیمی و گمارای بابلی پس از آن تدوین گردید علومی به ایام سلیمان و فرزند او ریحیعام تدوین شد فراماسونرها قدمت جلسات خود را از آن زمان محسوب می‌دارند.

عده‌ای از دانشمندان بر این باورند که طبق مدارکی که می‌توان بدان استناد جست فرقه ماسونری از قرن هجده میلادی تشکیل یافته است و سران این جمعیت برای پیشرفت مرام خود، به علوم غریبه رو آورده‌اند و اکثریت مجامع اسپری‌تیزم در نقاط مختلف زمین سر سپردگان ماسونری هستند امروزه در مصر و هند و پاکستان بیش از دیگر بلاد کتبی را که در رشته‌های علوم غریبه هست منتشر می‌سازند.

افرادی که در صددند از روحانیت ستارگان بهره بگیرند که به اصطلاح عامه تسخیر کواکب و در حقیقت تمسک به روحانیت ستارگان است در بدایت امر می‌بایست ارتباط با کره قمر به دست آورده و با کمک روحانیت ماه به زهره ارتباط برقرار ساخته و با استمداد از کره زمین و ماه و زهره توجه تام به کره مریخ پدید آورد. به همین منوال می‌باید در خانه خاص با تهیه ابزار مخصوص و بخورات و ترک حیوانی و عدم اشتغال به هر کار ماه، زهره مریخ و زمین همه را کمک و معاضد خود قرار داده تا آماده ارتباط با خورشید جهان‌تاب شود.

در قرون ماضیه بر خلاف متد امروزی که باید مانیه‌تیزم و نحوهٔ تمرکز را فراگیرد تا بتواند کسی را مدیوم<sup>۳</sup> خود قرار دهد، در اثر ریاضت و تمرین بسیار توانا می‌شود که حیوانات و در حد اعلای قدرت وسایل نقلیه مانند ماشین، کشتی، هواپیما، قطار را می‌تواند از حرکت باز دارد.

اما در گذشته چهل شب از طلوع ماه به قمر می‌نگریست با دستوراتی از جهت پرهیز، که چه نوع و چه مقدار تغذیه کند و به چه کیفیت و چند مدت به خواب فرو رود شبهایی که ماه قابل رویت نیست تمرکز دهد، در عرض چهل روز تمرین با طی برنامه خاصی مشی کند، و چند سال با نحوه دیگر از ریاضت باز نایستد، سپس چهل روز از طلوع تا غروب آفتاب، خیره به آن بنگرد و به روحانیت خورشید تمرکز تام دهد.

علم هیئت، ستاره شناسی است، اما علم نجوم گذشته از جنبه علمی، سلوک نیز دارد. ریاضت برای به دست آوردن علوم غریبه صعبتر از تصفیه نفس است. در نجوم گویند که طالب این دانش دو سال متوالی روزه بگیرد. با نان و نمک و سرکه به افطار پردازد.

اما در تعبیر خواب، بعضی کتب در این باب تدوین شده، ولی به زعم این ناچیز یک خواب را که چند تن همه یک قسم مشاهده کنند به تناسب حالات روحی هر فرد تعبیر آن با تعبیر خواب دیگری متفاوت است، و خوابهای سالک هیچگونه جای تردید نداشته و مسلماً تعبیر آن مصداق خارجی پیدا می‌کند.

علم دم و علم وهم نیز شبیه علم مانیه تیزم است.

فال نخود از شعبات رمل است، و در علم رمل می‌توان بدون آنکه مهره‌ها را حرکت دهد، در ذهنش تصور کند که دو مهره رمل را در کف دست چرخانده، و بر صفحه رمل رها ساخته است. آنرا بدون تأمل از مخیله خود بگذراند، صفر، یک، دو، چهار، یک، صفر، و بعد این اعداد را بدون اینکه بر صفحه کاغذ حساب نماید، و پس از آن، ذهناً انجام دهد، و حکم نماید، ولی هر کسی قادر به انجام آن نیست، تمارین بسیار ضرورت دارد.

علوم غریبه پنجاه و دو علم است، که هر یک از آنها نیز به چند شعبه منقسم گشته است، مانند علم فراست که قیافه شناسی گویند، اگر کف بینی ملاک عمل قرار دهد، مرتکب لغزش شده، زیرا خطی در کف دست دال بر طول عمر است، و نشانه‌ای در سینه، نشانه کف دست را باطل می‌سازد. از نحوه سائیدگی کفش که دو ماه از وی استفاده شده باشد، به روحیات آن

شخص می‌توان پی‌برد. از نحوه لباس و از امواج سخنان او و روش راه رفتنش، و بالاخص نشانه‌های سر تا شانه‌ها، خیلی دقیق می‌توان جزئیات زندگی صاحب نشانه را در گذشته و حال و آتی بیان کرد.

اگر خواننده‌ای از طریق رادیو در فرانسه شعری را با آهنگ ترنم می‌نماید، می‌توان به‌سر نوشت وی در گذشته و آتی پی‌برد، اگر چهره فردی را در صفحه تلویزیون مشاهده کرد، در صورتی که برنامه بصورت زنده پخش شود می‌تواند بدون آن که شخص مورد نظر آگاهی داشته باشد، هر کار و گفتاری را که خواست خود است با تمرکز به چهره‌اش که بر صفحه تلویزیون است. وی را ناخودآگاه ملزم به اجرای دستورات خود قرار دهد.

اگر علوم غریبه را یک، یک احصاء کنیم بیش از تصور ما است. در علم قیافه فصلی در کتاب فرازستان به قلم اسماعیل تویسرکانی و فصلی در کتاب عرفان‌نامه و قابوس‌نامه و کتاب نفایس‌الفنون می‌توان مراجعه نمود که نسبت به دیگر مآخذ ارجحیت دارد.

علامه محمدبن محمود آملی که در ایام حکومت خدابنده مدرّس سلطانیه بود، هزار مجلد کتب معتبره را مورد استناد خود قرار داده، و تمامی علوم اسلامی را در یک مجموعه به نام نفایس‌الفنون تدوین نموده است. مبحث فراستش درخور توجه است، و فصولی که در باره تصوف نگاشته است، از کتاب مصباح‌الهدایه است، که اخیراً این کتاب به همت استاد فقید جلال همائی و تامین هزینه آن از جانب مونس علیشاه، به حلیه طبع درآمد، استفاده نموده است، و بحث رمل آن از خواجه نصیر طوسی اقتباس شده است.

مصنف کتاب استوار، علوم را برای صوفی ضروری دانسته، که اسامی آنها را ذکر نموده، و به تفسیر آن می‌پردازد.

۱ - علم فریضت و فضیلت، که به معنای کلمه شهادت و صلات و زکات و صوم و حج است.

۲ - علم حال: دانستن حالی که میان بنده و حق بود، و اشتغال به چیزی که اهم و اولی است.

۳ - علم خاطر: تمیز میان آنچه منشاء احوال اعمال خاطر است.

۴ - علم درست: علمی است که تا آن را نخوانند و ندانند عمل آن امکان آنکه صورت ببندد نخواهد داشت.

۵ - علم وراثت: علم درست مقدمه عمل بود و علم وراثت نتیجه آن خواهد بود.

۶ - علم قیام: حق تعالی را بدانند که بر مجموع حالات بنده مطلع است، لذا مراقبه احوال کند.

۷ - علم ضرورت: ادراک نفس و حرکات و سکنتات و اقوال و افعال و معرفت زمان حبس نفس.

۸ - علم سعت: اخلاق نفس مبدل شود، ترک اختیار بود و بقاء به حق بعد از فنا وجود.

۹ - علم یقین: ظهور نور حقیقت در حالت کشف، استار بشریت به شهادت، وجد و ذوق نه به دلالت عقل و نقل، مادام که این نور از ورای حجاب ظهور نماید.

۱۰ - علم غیب: در علم غیب و لدنی آن را علم شهادت خوانند.

۱۱ - علم موازنت: علم موازنت آنچه میان عالم صغیر و کبیر است و آنچه در عالم ملک و ملکوت است و آنچه در بدن انسان به ودیعت نهاده شده و عالم غیب باطن آن را که به بصیرت دریابند و عالم صغیر با عالم کبیر موازنه نمایند، و سپس میان شریعت و حقیقت موازنه کنند.

۱۲ - علم حروف: شرح حروف و کشف اسرار، کتاب خدا و آنچه در باطن آن به ودیعت نهاده شده و مطلوب نظر سالک است باشد.

۱۳ - علم فتوت: نفس به وجهی زندگی کند که به طبیعت و کدورت هواجس نفسانی و تعلقات مادی که به اقتضای نوع انسانی ملوث و آلوده دامن نگردد و به حقیقه الحقایق رو نهد.

۱۴ - علم سلوک: معرفت کیفیت قیام به مراتب عبودیت شرایط و نحوه سلوک و ریاضت و آداب خلوت است.

۱۵ - علم حقیقت: در حقیقت معرفت و توحید و مراتب هر یک از آنها باشد، زمانی حقیقت برای سالک دست می دهد که نیروی روحی خود را

به فعلیت رسانده باشد و شایستگی آن را به دست آورد که به وی انسان خطاب نمایند.

۱۶ - مراد: عبارت است از علوم دوازده گانه که منجم گذشته از جنبه علمی، باطن آن را نیز دریابد، و صاحب رأی و نظر گردد.

چون تمام عوالم مادی تحت سیطره قوای روحی است و علوم و فنون صنعتی که امروزه بشر متمدن به حدّ اعلای آن رسیده، متأسفانه همگام و همپایه رونده مکتب روحی نیستند، لذا می توان حکم نمود که علوم روحی چندین برابر علوم ظاهری که ابتلاء به افراد جوامع بشری است برتری و مزیت دارد و قابل سنجش با یکدیگر نمی باشند.

اگر کسی در این وادی تفرس نماید و توفیق ازلی شامل حال وی گردد علمی را درک می کند که امکان وقوعش در ذهنش خطور نخواهد کرد. عده ای از شانه گوسفند که در مقابل آفتاب قرار می دهند سرگذشت افراد را از گذشته و حال و آینده بیان خواهند کرد.

آنانی که در این فن تجربه دارند هشتاد درصد از سخنانشان بالاخص در باره رخدادهای گذشته درست است اهم پیشگوئی در باره آینده است. برخی برای ازدیاد محبت و اظهار معشوق شانه گوسفند را بر روی آن طلسمی پر کرده و در فراز منقلی که آتش ملایم دارد با دست راست در بالای آتش حرکت دورانی داده و معشوق مانند کسی که هیپنوتیزم شده باشد، بی اراده به سوی عاشق حرکت می نماید، ولی این اثر موقتی است و دوام پذیر نخواهد بود.

اگر کسی به علم اعداد واقف باشد و پس از فراگیری علم هیئت علم نجوم را آموخته باشد و زایچه شخص مورد نظر را به دست آورده و مطلبی که انجام آن خواست طالب است به تناسب خواص هر ستاره زایچه آن ستاره را با زایچه متقاضی ادغام کند و در ساعت خاص با مرکب مشکین یا زعفران کتابت نماید مقصود حاصل گشته و دوام آن بیشتر خواهد بود.

بعضی تصور می کنند که هر مشکلی را می توانند از طریق قاعده جفر به دست آرند، حتی امور معنوی را.

این بی‌مقدار به‌افرادی برخورد نمودم که روی قاعدهٔ جفر دست به کاری زدند که دریابند اکنون قائم آل محمد (ع) در کدام نقطه از نقاط کرهٔ ارض به سر می‌برند.

قاره‌های کره زمین را یک‌یک بررسی نموده تا دریابند که آن حضرت در قاره آسیا نزول اجلال فرموده‌اند یا در مکانی دیگر.

به‌همین روش یک‌ایک کشورها را تفرس نموده تا شهر، کوی، کوچه و خانه معلوم‌شان گردد، که وجود ذی‌جود آن حضرت در آن مکان نزول اجلال فرموده‌اند یا نه!

جفر را می‌باید به‌هفت طریق محاسبه نمود و پس از انجام آن برای رسیدگی به صحت و سقم آن هفت نوع آزمایش می‌کنند که نوع اهم آن قاعدهٔ مستحصله است و این آزمون مفتاح علم جفر است و از جهت طول زمان و اشکال و دشواری آن قاعدهٔ مستحصله را مستأصله نامند.

اما رمل رساتر و نتیجهٔ آن مطلوب‌تر و آسان‌تر است و در مدت کم انجام‌پذیر گردد. ولی جفر پاسخ یک‌پرسش است.

علم قیافه شناسی به شعبات مختلف منقسم گشته و از حالت چشم می‌توان کلیه حالات و همهٔ بیماریها را که مبتلا به یک‌بیمار است پی برد.

در میان اعراب افرادی بودند که پی‌شناس نامیده می‌شدند و در تاریخ اسلام ذکر شده که حضرت ختمی مرتبت (ص) از بیم کفار قریش هجرت گزید و ابوبکر در معیت آن حضرت بود بزرگان مکه پی‌شناسی را برای دسترسی به وجود مبارک آن حضرت با خود همراه ساخته تا به دهانهٔ غاری رسیدند. ارادهٔ ازلی برای صیانت وجود ذی‌جود خاتم‌الانبیاء (ص) عنکبوت را فرمان داد تا تارهای خود بر دهانهٔ غار بگسترانند این رویداد تاریخی خود مؤید صحت این فن است.

چنانچه مباحث علوم غریبه را یک‌ایک توضیح دهیم، خود کتابی مستقل می‌گردد.

در ممالک غرب شیطان‌پرستان نیز زن و مرد در مجامع خود عربان گشته و بخوراتی تبخیر کرده و ادعیه‌ای بر ستایش شیطان والتجاء به‌وی

که استاد محفل بر زبان رانده می‌خوانند و بعد همه بالاتفاق مناجاتی را می‌سرایند گاهی برای تحکیم عمل خود زن و مردی در انتظار دیگران عمل مباشرت انجام می‌دهند، و نور سیاه را اعتبار می‌بخشند.

اهل حق (علی‌اللهی) در منطقهٔ استان باختران یازده فرقه هستند و فرقهٔ دیگری نیز به نام «ملک طاووسی» منضم به آنان هستند. که آنان را شیطان پرست نامند. جلسات خاصی دور از چشم دیگران برپا داشته و اسرار اعتقادی خود را برای دیگر فرق فاش نمی‌سازند.

این ناچیز به تعداد انگشت شماری از میان فرق اهل حق برخورد نمودم که شرح حال دیگران را بدون تمسک به علوم غریبه اظهار می‌دارند، و به اعتقاد پیروان مکتب اهل حق این زمره از افراد را «دیده‌دار» می‌نامند، که مفهومی آن است که با توجه ارواح بزرگان اهل حق به یک فرد یا خانواده‌ای این نیرو عطا می‌گردد، که بدین وسیله اعاشه می‌نمایند.

این ذره نادر به افرادی برخورد نمودم که فینه بر سر نهاده و شال سبزی بر دور فینه پیچیده و برخی نیز شال سبزی بر دور کمر می‌پیچیدند و خود را سید معرفی می‌کردند و محل سکونت خانوادهٔ خویش را کربلای معلی اظهار می‌داشتند و به هیچ نحوی ابداً سخن نمی‌گفتند و فرمول خاصی در ادعیه به کار می‌بردند. این گروه هر یک تسبیحی در دست گرفته و سرگذشت افراد را اعم از زن و مرد در گذشته و حال و آینده با دقایق آن به کتابت آورده یا به اشاره تفهیم می‌نمایند اما در مورد آینده توانائی زیاد ندارند، و برای هر کس که سرگذشتش را بیان دارند به او تلقین می‌کنند که تو نیاز به باطل سحر یا دعای خوشبختی داری و پول گزاف و پذیرائی کامل توقع داشتند.

از این گروه عده‌ای اهالی شهر قزوین یا قراء تابعه آن می‌باشند، و تنی چند از دهات شهرستان اراک هستند ولی بیشتر از اهل شهر باختران بودند و در اصالت نسب سیادت خود مدرکی نداشتند. به افرادی که از این فرقه برخورد نمودم با من سخن می‌گفتند ولی به سختی سخن را ادا می‌کردند مانند فردی که به لکنت زبان مبتلا باشد.

رساله‌های ودا که چهار مجموعه است، یکی به نام ریگ ودا که تمامی مباحث آن در وحدت وجود است. یکی در علوم سحر که ساحر قادر به وجود آوردن باران و برف و تگرگ است. ولی بارانی که ایجاد می‌کند موجب تقویت زراعت نبوده بلکه در خرابی و افناء کشت و زرع یا به وجود آمدن سیلابها که امکان و ساختمانها را منهدم می‌سازد نتیجه می‌دهد.

علم، آن هم علم غریبه با قدرت روحی قادر نیست مقابله نماید و کسی که در تحصیل علوم غریبه عمر خود را مصروف بدارد قادر نخواهد بود در طریق روحی گام بردارد مگر آنکه عارف عامل که به مقامات عالیه روحی نایل آمده در تماس با ارواح عالیه کلیه علوم را واقف می‌گردد که اصطلاحاً علم لدنی گویند.

این ناچیز در پایان مبحث به خوانندگان ارجمند توصیه اکید می‌نماید که عمر بسیار گرانبه‌تر است و به بیراهه گام نهاده و به عنوان مثال برای دستیابی به اکسیر یا دیگر علوم غریبه تمامی ایام حیات خویش را در این راهها هدر ندهند پس باید به ساحت خدای متعال التجاء برد تا توفیق رفیقش شود، از ظلمات به روشنائی گراید تا سعادت دارین نصیبش گردد.

عارف عامل قادر است که اگر در مقابل سحر ساحری قرار گرفت با تمرکز روحی کلیه عملکرد ساحر را بی‌اثر نماید، و این امر مسلم است، و جای شبهه ندارد.

کتاب بحیره تألیف فاضل گرانمایه فزونی استرآبادی که به وسیله جناب شیخ عبدالکریم بن عباسعلی القمی التفرشی که به معاضدت کیوان قزوینی در قطع رحلی در ماه شوال سنه ۱۳۲۸ ه. ق با چاپ سنگی منتشر شد در مبحث نهم (الطاف و مراحم بیکران حضرت سبحان) چنین نوشته‌اند:

«اعتقاد مورخین این است که چون شاه جمشید بر دست بیوراسپ کشته شد، او را برادری بود بغایت فاضل و دانا به تخصیص در علم اعداد و مثلثات و مربعات، پس از ذکر پادشاهی و انتقام برادر از ضحاک کشیدن شد، پوست آهوپی را دباغت کرده، با چند پوست دیگر در مدت دوازده سال در ساعات سعد که او را مراد بود از تناظر و تقابل آن کار را به پایان رسانید، چه آن

ساعتی که او را مدعا بود در سالی یک ساعت یا دو ساعت بیشتر میسر نمی شد، چون آن کار به اتمام رسید، در فکر خروج شد، ناگاه به اجل طبیعی از عالم رفت، از او پسری ماند، در کمال نادانی، چنانکه اموال پدری را به اندک روزگاری فنا کرد، و دیگر او را هیچ چیز نماند، مگر آنکه روزی به خانه آمد، نظرش بر آن پوست پاره افتاد، به بازار برد و می گردانید تا نظر کاوه آهنگر بر آن افتاد، آن را از او خرید و در گردن خود افکند، چنانکه شرط آهنگران است، پس از آن کار خود را روز به روز بهتر دید روز اول چندان مردم رجوع کردند به دکان او، که او را دیگر متاع نماند، پس بنابراین جمیع ابناء جنس تن به شاگردی او در دادند و روز دیگر اکابر شهر او را به کدخدایی شهر ترغیب نمودند، و روز دیگر با ضحاک آن کرد و کار آن پوست پاره، رفته رفته به آنجا رسید که جمیع اکابر عجم او را بر خود مبارک داشتند، گویند در زمان خلافت عمر لشکر اسلام در قادسیه بر دست رستم فرخزاد شکست یافتند و اکثر صحابه کشته شدند و جمعی گریخته به مدینه رفتند، خلیفه را از این واقعه خبر کردند، خلیفه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از این واقعه خبر کرد، حضرت ولایت پناه فرمودند که نبایست اهل اسلام را در برابر علم کاویانی رفت و علم افراشت که استادان را در آن چرم پاره حکمت بسیار است، از آن جمله دوازده هزار مثلث بر آن نقش کرده اند، این نوبت چون اهل اسلام بر سر مداین روند مرا خبر کنند، پس چون دوم نوبت سعد وقاص را بر سر جنگ عجم تعیین کردند کس به خدمت حضرت امیر فرستاده، رخصت خواستند، حضرت شاه ولایت قلم بر گرفته، صد و یکی در صد و یکی کشیده بر علم اهل اسلام بست، گفت چون این علم در برابر علم کاویانی افراشته شود، آن نگونسار شود، و آن چنان شد و اهل اسلام بر ملک عجم ظفر یافتند، چنانکه شمه ای از آن در موضع خود ذکر می شود.»

فزونی استرآبادی که کلیه مباحث خود را از کتب معتبر عصر خود و اسناد معتبر ماضیه تدوین نموده است، در باب چهل و یکم اختصاص به بیان علوم غریبه و فنون بدیعه از نیرنجات و طلسمات داده است، قسمتی از شاهنامه منظوم اسدی طوسی در باره اعمال گرشاسب، جهان پهلوان زمان خود بیان

داشته که با واقعیت منطبق نیست چون مؤلف کتاب در این رشته صاحب رأی و نظر نبوده رطب و یابس را به هم بافته است.

این ذره نادار وقتی که با تمامی ذرات وجودم به تصوف و علوم وابسته بدان عشق می‌ورزیدم برای آنکه به کنه این مطلب پی برد آنی استراحت به خود راه نداده و در مورد درفش گاویانی که اشتباهاً در کتب کاویانی ذکر شده حقیقت امر و طلسم سد اندر سد را که سینه به سینه از استاد فرا گرفته‌ام برای اولین بار برقع به یک سو افکنده و اساس آن بدون ذکر جزئیات عرضه می‌دارد:

«طلسم سد اندر سد»

نسخه خطی به نام طلسم سد اندر سد در موزه حرم پاک شاهچراغ شیراز مشاهده نمودم، به امنای مزار آن اما مزاده بزرگوار گوشزد نموده که این اصالتی ندارد.

بهاء آرم مسلک خود چهار «ها» قرار داد، که در کتاب بهائیت چگونه پدید آمد کیفیت آن را مشروحاً بیان داشته‌ام.

اما اساس طلسم سد اندر سد در دوره کیان که هخامنشیان باشد، در طی هزار سال تدوین یافته است، علمای بزرگ آئین هوشنگ که در سلوک روحی گام برداشته بودند، همه ساله در یکی از روزهای فروردین مابین ساعت ده و نیم صبح تا یازده و نیم که به زعم این بی‌مقدار بر پوست دباغی شده گوزن که با خود به یکی از بزرگترین آتشکده‌ها که از ذکر نامش خودداری می‌نماید، برده و پس از مناجات به ساحت باری و اشتغال به ذکر خفی، تا انسلاخ دست دهد و هر انسلاخی مدت آن کمتر از یک ساعت به طول می‌انجامد و پس از افاقه حال که هنوز شعور مادی رخ نداده مانند کسی که در خواب مانیه تیزمی قوی قرار گرفته باشد، یک خانه را یک تن از مغان که از جنبه علمی و عملی بر دیگران ارجحیت داشت ترسیم می‌نمود و با تشریفات خاص این پوست دباغی شده را به خزانه اصلی که محل نگهداری اشیاء گرانبها بود

حمل کرده و تحت نظر رهبر کشور و بزرگترین دانشمند روحی عصر در خزانه خاص نگهداری می شد همه ساله به همین نهج این طلسم ترسیم گردیده تا به هزار سال بطول انجامید و طلسم سد اندر سد نامیده شد در حمله بیوراسپ که ضحاک نامند این پرچم مفقودالثر گردید و دانشمندان روحی به غارهایی که در دل کوهها تعبیه شده بود مأواگزیدند در این هنگام به زعم این بی مقدار در اثر تمرکز یک دانشمند منزوی در دسترس گاوِه قرار گرفت گاوِه این چرم پاره را نمی شناخت، لذا او را به گردن آویخت، و هر زمانی که این طلسم با وی همراه بود ناخواسته نیرویی شگرف به دست می آورد، کم کم گاوِه به تفکر پرداخت که چه چیز موجب دگرگونی در زندگی وی گشته و تاثیر کلامش از چیست؟

تا به موبدان منزوی روی آورد و حل مشکل را خواستار گردید علمای روحی برای آنکه گاوِه را آماده قیام سازند، تجاھل نموده که ما این درفش را نمی شناسیم مطالبی پیشنهاد ساختند که آزمایش نماید، که شاید طلسم سد اندر سد باشد تا بر گاوِه یقین شد، که بخت خفته ایران و ایرانیان بیدار گردیده است. زیرا یکی از خواص این پرچم آن بود که اگر در سایه این طلسم صد سرباز آماده جنگ می شدند و در مقابل سپاه دشمن به صد هزار تن بالغ می شد، بدون چون و چرا فتح با ایران و ایرانی بود، و به اتکای این درفش گاوِه قیام نمود، جهان پهلوان ظاهر و باطن رستم دستان که در مرتبت روحی جایگاهی والا داشت به دستور علمای روحی به صوب الوند کوه بشتافت و با دریافت روحی فریدون پاکنهاد را که پایه گذار آئین میترائیسم بود به آستانش نماز برد، خلاصه فریدون با ایرانیان پاکنهاد ضحاک بدمنش را به اسارت در آورد و با بند طلسم شکن، طلسم اهریمنی ضحاک را باطل ساخت و با طلسم اهورائی ضحاک را در چاه الوند کوه اسیر ساخت، تا زمان ظهور هوشیدر، بهرام ورجاوند از بلخ ظهور کند بعدها در اثر رادی و جوانمردی گاوِه آهنگر طلسم سد اندر سد درفش گاویان نامیده گردید. تا بعد از قرون بسیار ایام خلافت خلیفه دوم قشون اسلام به سوی ایران حمله آوردند، طرفی نبستند و سپاه اسلام منهزم گردید، در شهر مدینه در جوار مزار پاک حضرت ختمی مرتبت (ص) صحابه کبار با حضور خلیفه ثانی از سرور موحدان جهان علی علیه السلام کسب

تکلیف نموده و به مشاوره پرداختند هیچ فردی از آن مجمع غیر از علی مرتضی (ع) از طلسم سد اندر سد و خواص آن اطلاعی نداشتند مولای متقیان (ع) برای صیانت دیانت مقدس اسلام فرزند برومند پاکنهادش، حضرت حسن مجتبی (ع) را به نمایندگی از جانب خود به جبهه جنگ اعزام داشت اوضاع جنگ دگرگون گردید، و طلسم خاصیت خود را از دست بداد زیرا نیروی ولایت کلیه طلسم شکن بود. و در این مورد تداعی معانی می شود که عصای حضرت موسی (ع) تمامی سحرهای کهنه را فرو برد کاهنان گفتند، این نیرو الهی است، و قدرت علوم غریبه رسا بدین پایه نیست پس سر به آستان آن حضرت نهاده و بدو ایمان آوردند، در جنگ بین ایران و سپاه اسلام قدرت تامه و بیکران علوی، آنچنان نظم صفوف را برهم زد که فرمانده سپاه با اسب خود در فرات بغلتید و جان از دست بداد، یزدگرد طی پانزده سال متوالی با تحمل زحمات طاقت فرسا طرفی نبست و در لشکرگاه سپاه چین که به امداد وی آمده بودند، تیری از کمان رها گردید و یزدگرد جان سپرد بزرگان دین زرتشت و دهقانان که از خواص درفش گاویانی آگاهی داشتند با امری شگرف رو برو گردیدند، که: طی هزار سال، هزار دانشمند روحی در تنظیم طلسم دخالت داشته اما در یک طرفه العین، نیروی بیکرانی در خفا حافظ سپاه اسلام بود بدون آنکه ابراز مطلبی نماید، لذا همه به حیرت فرو رفتند و در اثر کاوش و تحقیق دامنه دار دریافتند، که خاندان عترت مسمی روحانیت اسلام است نتیجه امر آن شد، که به طرز بی سابقه ای ایرانیان به آغوش پر برکت اسلام راه یافتند و از همان لحظه دست ارادت به خاندان عترت (ع) بدادند.

سلمان فارسی و هرمزان شاهزاده ساسانی، شاه خوزستان که مقرش شوشتر بود در صف نعال ارادتمندان ولی برحق علی علیه السلام قرار گرفتند. شهربانوی یکی از سه دختر یزدگرد به راهنمایی سلمان فارسی با رغبت تن به زوجیت سرور شهیدان (ع) داد و امام سجاد (ع) از این بانوی نام آور و پدری که در تمامی ادوار تاریخ رهبر عاشقان جهان گردید، متولد شد.

سخن کوتاه کنیم، در ادوار ماضیه که علم پزشکی و ابزار و آلات علمی آن به وجود نیامده بود تعدادی انگشت شمار از فلاسفه اشراق ایران که برای

تامین معاش به طبابت روی می‌آوردند و در مداوای بیماریهای صعب دامن همت بر کمر می‌زدند و کارهای اعجاز‌آمیز آنان که در کتب تاریخ و تاریخ حکماء و اطباء مشحون است نامهای نام آور، بوعلی و زکریای زاری به چشم می‌خورد، به عنوان مثال بوعلی در یک جلسه به بیماری عشق یک جوان پی‌برده و محل سکونت معشوق و نام معشوق را مکشوف ساخته است.

زکریای رازی مصنف کتاب الحاوی یکی از شاهان ایران را که کلیه اعضای بدنش از کار افتاده بود و عدم مداوای وی امکان داشت که به فلج مبتلا گردد در یک ساعت بیمار را بدون بکاربردن ادویه‌ای مداوا نمود.

چهل گیاه دستورالعمل فلاسفه اشراق است، که بدون دست زدن به جراحی کلیه امراض بیماران را مداوا نموده و بابتی در طب قدیم مطرح است، که مسمی به کیمیای بدن بوده که پس از تجویز ادویه گیاهی موی سپید به سیاهی گراید.

یکی از دوستانم به وسیله اشعه قمر و تابش خورشید جهانتاب در طلوعه صبحگاهی و هنگام غروب آفتاب کلیه بیماریها را مداوا می‌کرد، خدای بزرگ روح وی را قرین رحمت کند.

یک مورد دیگر از مداوای پنهانی امراض صعبه، شراب مرقوق با تحلیل افیون است چنان که حافظ فرموده:

از آن افیون که ساقی در می‌افکند

حریفان را نه سر ماند و نه دستار

یک قسم دیگر، شراب با افیون را در باغ صیفی‌کاری زیر بوته خربزه در عمق چهل سانتی زمین به مدت چهل روز مدفون می‌سازند که تأثیر کهنگی آن برابر با ده سال است.

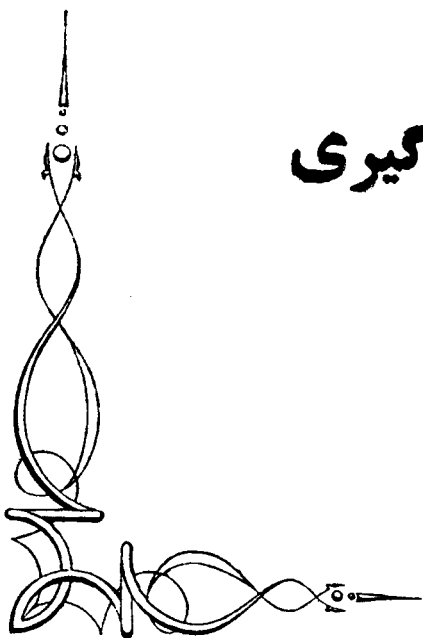
در دخمه موبدان موبد «کرتیر» و دخمه موبدان موبد «آذر فرنسغ» طلسماتی بکار برده شده که دریافت آن بسی دشوار است اگر دستورات «جاماسب» و «پشوتن» و آثاری که از خاندان گرشاسب تا فرامرزیل باقی مانده، طلسمات شگرفی که اهمیت آن از اهرام مصر و معبد دائی‌لما در لهاسا و نسخه خطی به زبان سانسکریت که به میراث به آخرین دائی‌لما

رسیده، بررسی شود معضلات بسیاری مکشوف می‌گردد. که لااقل تمدن بشری هزار سال به پیشرفت بی‌سابقه‌ای نایل می‌شود تا یار که را خواهد و میلش به که باشد، چون اشاراتی رفت لب فرو بندد و سر بر دامن نهد و به حال مراقبه درآید تا برقع از مجهولات به یک سو افکنده شود، لازمه‌اش عنایت خاصه است، لاغیر.

سخن که بدین جا رسید به خاطر مخدوم کرد، که اخیراً کتابی در دست‌رسم قرار گرفت، به نام شعبده‌بازان تألیف میشل سلدو به ترجمه آقای دکتر ناصر موفقیان که ضمن تشریح تاریخ شعبده‌بازی و ذکر نام، نام آوران این فن در غرب بخشی را متضمن است که اساقفه مسیحی در کلیسا ضمن مبادرت به نمایش شعبده‌بازی به تبلیغ دیانت خود می‌پرداختند، یکی از بزرگان این فن در شرق «سکاکی» است که در دوره مغول به سر می‌برد، ولی فلاسفه‌ای که به علوم غریبه واقف بودند، دون شأن خود می‌دانستند، که به این گونه امور دست زنند. قصد این ناچیز از تدوین این فصل، مجملی بود از مبسوطه، که سزاوار نیست عمر گرانمایه را جهت دستیابی به شعبده یا حد اعلایش کیمیاگری سپری سازد، بلکه مرد خردمند سعی وافر به کار می‌برد که نیروی نهانی خود را به فعلیت درآورد. امید است خواننده توفیق رفیقش گردد.



سلوك بدون فراگیری  
علم عرفان  
امکانپذیر است؟





## سلوک، بدون فراگیری علم عرفان امکان پذیر است؟

اینکه دریافت علم عرفان بدون عمل آن که سلوک باشد امکان پذیر است یا خیر؟ در پاسخ باید گفت به استنباط این ناچیز، بایستی مباحث کلی عرفان را سالک قبل از سلوک یا در بدایت سلوک تحت نظر استاد تلمذ نماید تا در اثر تعلیماتی که آموخته به سلوک رو آورد. اگر علم عرفان را فرانگرفته باشد در هنگام سلوک افکار متضاد هم مدخلیت یافته و تشتت فکری را موجب می گردد، بدین جهت ملزم است مباحث کلی را که به تأیید سالکین راه رفته رسیده، بیاموزد و در این صورت نتیجه مطلوب را به دست آورده و سریعتر در سلوک گام بر می دارد. بدون تحصیل علم عرفان به نظر این ناچیز سلوک مشکل و گاهی نتیجه امر، ضد حقیقت دست می دهد پس اگر فردی بدون آموختن علم عرفان سلوک کند، مرتکب اشتباه گشته است، بنابراین نکات علم عرفان را بدون سلوک عمقاً نمی توان آگاه شد زیرا علم عرفان علمی است که تعریف کیفیت سلوک روحی است، لذا عارف بدون عمل سلوک، اندیشه اش نارسا و ناپخته خواهد بود، مانند فلسفه مشاء در قبال فلسفه اشراق. تکمیل علم عرفان با پیشرفت سلوک روحی همگام است، اگر سالک بیسواد باشد مباحث عرفانی را نیز نمی تواند فراگیرد.

و اینکه عرفان و تصوف در ادیان گذشته وجود داشته است یا خیر؟  
باید گفت:

در یهود سلوک آن، روزه‌ایست شبیه روزه وصال که دو یا سه روز متوالیاً چیزی نیشامد غذایی تناول نکند. بعضی روزه سکوت را منضم آن کنند و بعضی از اینگونه افراد، در این چند روزه تورات، زبور داود، اشعیا نبی، تلمود بابلی، یا تلمود فلسطینی را می‌خوانند.

تلمود بابلی تفسیر عرفانی تورات است و حکم دایره‌المعارف یهود را دارد که حتی مداوای مرضا و علوم غریبه را نیز شامل است. اما تلمود فلسطینی خرافی و قشری است. عرفان یهود آگهی به این دو تلمود است ولی مطالب فیلون اسکندانی همان تورات را به طریق آراء افلاطون اشراقی تفسیر کرده است

عرفان مسیحیت توجه به عرفان یهود، تلمود بابلی، آراء فیلون، تفسیر انجیل یوحنا و رساله مکاشفه یوحنا است. و سلوک آنان عزلت گرفتن در دیرها، تقلیل غذا، زراعت زمینهای اطراف دیر، تفکر در آیات اناجیل و عدم مباشرت با زنان است. دیگرکاری را انجام نمی‌دهند و سلوکی ندارند.

اما سلوک مانوی روزه وصال است که از یک شبانه روز شروع تا به سه روز و سپس به یک هفته و بعضی از آنان بیش از هفت شبانه روز می‌باشد که نه چیزی می‌آشامند و نه چیزی می‌خورند. چنگیز مانوی بود و ازدواج در بزرگان مانویان معمول نبود تعلق به دنیا و زن و امور جنسی را مخالف ارتقاء روح می‌دانند. بزرگان مانوی پسران امرد را به عنوان کوچک ابدال در خدمت خود گرفته، و مقاربت با آنان را برای کوچک ابدالان ترقی روحی می‌دانستند. و خود به تدریج گرد این عمل نمی‌گشتند. اعراب عصر جاهلیت که دختران را زنده به گور می‌کردند در اثر تاثیر القاءات مانویان بود. یکی دیگر از ریاضتهای آنان مسافرت بود، ولی بیش از این مطالب که به چه نحو سلوک می‌کردند مدارک در دسترس نیست اما توجه به کواکب را نیز مرعی می‌داشتند، از این لحاظ می‌توان گفت که حبس نفس نیز انجام می‌دادند در غارهای تورفان آثار مانوی بسیاری به دست آمد که دانشمندان چند کشور روی آنان تحقیق

می‌کنند. متأسفانه هنوز چیزی از آن به فارسی ترجمه نشده است. بیرونی بیش از دیگران در بارهٔ مانی سخن رانده، و بعضی از آثار مانی را در دسترس داشته است.

در دین زرتشت عرفان گائاه‌ها مناجات زرتشت است. و ریاضت در دین زرتشت مفهومی ندارد عرفان آن متأثر از آئین میترائی و هوشنگ است. زردشت عارف بود، نه سالک.

این ناچیز بین چهار فرقه خاکسار، به افرادی برخورد نموده‌ام که پیرو آئین مانوی، مزدکی و نقطوی بودند.

هر فردی که طالب سلوک روحی است، در مکانی که به سر می‌برده، مطالبی از افراد خانواده خود استماع نموده، و با آداب و مراسم مذهبی شهر خود کم و بیش بنا به استعداد فطرتی خود دلبسته و در انجام مراسم مذهبی محل سکونت خویش شرکت می‌جسته است. و اگر کم و بیش به زبان مادری خود نوشتن و خواندن را آشنا بود، و به مطالعهٔ کتبی دست می‌زد، به ضرورت افکاری درست، یا نادرست، در دل و جان رخ می‌کرد، و چون عرفان علمی صحت مندرجات و مطالبش در عمل به ثبوت رسیده، لذا برای رفع تشنگی افکار طالب، و آماده ساختن وی به سلوک، ناچار است، مباحث توحیدی و تجرّد روح و بقای آنرا علماً دریافته تا در عمل بدون تزلزل خاطر گام بردارد. پس ضرورت دارد، که قبل از سلوک به علم عرفان رو آورد.

برای ثبوت گفتار خود ناگزیر نگاهی به پروتکل کارل مارکس و انگلس می‌افکنیم.

ماتریالیسم مبنایش بر فلسفهٔ مادی نهاده شده است، که در یونان باستان یک فیلسوف یونانی فلسفهٔ آن را بنا نهاد، و در ششصد سال قبل از میلاد، در شبه‌قاره هند فلسفهٔ مادی «چارواکه» بوجود آمد.

پس قدمت تاریخی فلسفهٔ مادی شش سده قبل از میلاد است و مارکس و انگلس سخنی نو ارائه ندادند. در سنهٔ ۱۳۲۱ ه. ش. این رساله به قطع جیبی منتشر گردید، و بعدها در گسترش مرام حزب توده، این پروتکل مجدداً

ترجمه شده و مبسوط‌تر از زمان ماضی به فارسی انتشار یافت.

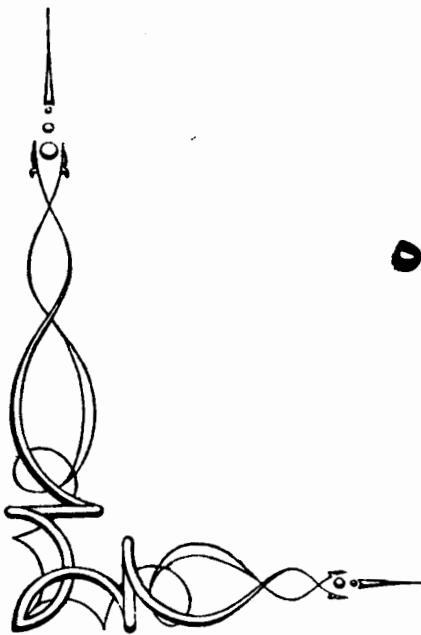
این دو تن وطن را جهان شمولی معرفی کرده، ولی خود تحت این عنوان فریبنده، جهان‌گشایی نمودند، و نتیجه امر بر این شد که یک ایرانی با پذیرش این گفتار، ملیت خود را به طاق نسیان نهاده و شهری که مرکز دفتر مرکزی حزب کمونیست است، قبلهٔ آمال خود قرار داد. این اندیشه از تصوف گرفته شده، صوفی ملکوت را وطن اصلی معرفی نموده، و علاقه به وطن مادی را نادیده نگرفته است. مولوی فرماید: این وطن جایی است که او را نام نیست.

کارل مارکس و انگلس دین را افیون انسانها پنداشته‌اند، صوفی گوید سالک در بند سلوک است، عاشق در بند عشق است، دین در حدّ است، خدا بیرون از حدّ است، صوفی رو به بی‌حدّی می‌نهد، پس الصوفی لامذهب له. مراد آن است که با پذیرش دیانت به میدان عشق گام نهاده و به سوی جان جانان شتافته، تو خود قضاوت کن انحطاط فکر، و اندیشه والا را.

این دو فیلسوف مادی‌گویند بورژوازی با ارتکاب به فحشاء خانواده را نادیده گرفته است. این گفته مغلطه است، صوفی گوید تمایلات و علقهٔ دنیوی در شرمگاه زنان نهفته است، که مفهوم آن، آن است که، افراط در هواجس نفسانی، انسان را از طی عوالم روحانی باز می‌دارد، حزب کمونیست با ابزار و وسایل تبلیغاتی پر دامنه خود، افکار جوانان ساده دل را جانب خود کشیده، و از نیل به حقایق عالیه بازداشته است. پس هر اندیشه و مکتب و مشرب نارسا و گمراه‌کننده که در جوامع بشری آلت و ابزار دست استثمار است، بیم آن می‌رود که خرد و کلان را فریب داده، به بیراهه کشاند.

ضرورت دانستن عرفان حقیقی انسان را از این وادیهای کج و معوج پیچ در پیچ رهانیده، و حقایق نفس‌الامری را بر او مکشوف ساخته تا بر طبق موازین عالیه عرفان که باطن آیات مکی است، به سوی حق و حقیقت طی طریق کند، تا حق را دریابد. فافهم.

مکاشفہ - مشاہدہ





### مکاشفه - مشاهده

نوعاً استاد طریقت طالب راه حق و حقیقت را در سنین جوانی تحت تربیت خود قرار می‌دهد، و استثنائاً افرادی که در سنین کهولت یا پیری به سر می‌برند، هنگامی شیخ طریقت او را تحت تربیت روحی خود قرار می‌دهد که قبلاً به سلاسل صوفیه یکی پس از دیگری طی طریق نموده و طرفی نبسته است و با حالت حیرت و پریشانی احوال دست به گریبان است.

قوای رئیسه بدن طالب بایستی سالم بوده، و به بیماریهای ناشنوایی، نابینایی، برص، جذام و غیره مبتلا نباشد. نخست باید با گیاهان طبی در تقویت قوای رئیسه طالب بکوشد، و سپس وی را تحت تعلیم علم عرفان قرار داده، تا از تشتت فکری رهایی یابد به‌وی دستورات لسانی و ذکر انفسی و قلبی تعلیم دهد.

ذکر لسانی و انفسی را اگر مصلحت دید به‌طور موقت آموزش دهد تا پس از آمادگی، ذکر قلبی بیاموزد، و در تمامی این ادوار و این حالات ملاک عمل قلب صنوبری است تا باطن قلب را که ورود به ملکوت است دریابد که آن را به اصطلاح صوفیه فتح باب گویند.

توجه به‌قلب در تمامی اوقات سلوک، حد نهایی آن مکاشفه است.

سالک پس از آن که به ذکر انس گرفت و حالت صعب و عدم تمایل قلبی پیش آمد باید مداومت به ذکر نموده تا با ترسیم اذکار قلبی نشاءای بر وی دست دهد.

ابتدا تصور کند کسی در سمت راست وی ایستاده یا فشار دست وی را بر شانه راست حس کند انواری مشاهده کند که این انوار به رنگهای مختلف بوده و چون به لونهای متفاوت جلوه گر می شود لطیفتر از الوان مادی است. تجلی چهره استاد را در قلب خود به صورت بدیعی که حالت تبسم و گیرایی خاص دارد، ببیند و شیفته گردد. گاهی آن چهره ظهورش امتداد یابد و زمانی مانند برق از نظاره وی بگذرد. در چنین کیفیتی سالک خوابهایی مشاهده کند که هیچ مشابهتی به خوابهای مادی طبیعی ندارد به عنوان مثال اگر باغ یا بوستان یا جنگل یا ساختمانی را رؤیت کند ظاهراً ابنیه ای است، ولی قابل سنجش با ساختمانهای دنیای خاکی نیست و تأثیر چنین رؤیاهایی در سالک آن است که سرور و نشاط بی حدی تمامی وجودش را در بر گیرد، و هنگامی که راه می رود، تصور می نماید که وزن بدنش کاسته شده و به ارتفاع پنجاه سانتی متر فوق سطح زمین گام بر می دارد، غم به دل او راه نمی یابد، مداومت به ذکر قلبی رویدادهایی در قلب پدید می آورد که آن را اصطلاحاً مکاشفه نامند.

برای روشن شدن صحت مکاشفه عرضه می دارد: که سالک در ضمن سلوک، استاد را به کیفیتی مشاهده می کند، که حقانیت و قدرت بی حد شیخ طریقت را دریافته و اعتقاد به امور روحی راسختر می گردد، و انوار را بی رنگ می بیند. به زعم این ذره نادر خوابهای روحی را توان گفت همپایه مکاشفه است.

آنچه در طی سالیان دراز تحقیق نموده، و در آثار بزرگان سلاسل صوفیه تدبر نموده ام، مشایخ سلف، حدّ نهایی روحی آنان در مکاشفه بوده، و تنی انگشت شمار چون عطار و سنایی را می توان فوق این مرتبت دانست.

## مشاهده

اغلب سلولهای مغزی بعضی افراد بالاخص سالکین به خواب گران غنوده و اگر سالک تندر و با استاد راستین با تمامی شش جهت وجود خود گام بردارد، بعضی از سلولها که گویی مرده اند، حیات تازه ای یافته، و فعالیت بس شگرفی را شروع می نمایند و از میدان امواج جاذبه گذشته، و امواج کواکب دیگر را دریافت می کنند. حتی توان گفت از منظومه شمسی خارج گشته، بلکه به ضرس قاطع رأی می دهد که مکالمه و ارتباط با امواج، موج آفرین که صفت خلاقیت دارد برقرار شده، نیازی به ارتباط با عالم ملکوت و عوالم حضرات خمه نداشته، هزاران سال ماضیه، همچنین قرون آتیه را به رأی العین مشاهده نموده، اصوات منظم زیبای جذاب که در نهاد نبات و باران موجود است در تماس بوده، می شنود و می شنواند. ذرات بدن وی تغییر کرده، لذا با همین دیده ظاهری مادی، عوالم عالیه روحی را به روشنی مشاهده و توان گفت لمس می نماید. این حالت و این کیفیت مشاهده است در چنین مقامی است که عیسی نبی الله (ع) مردی در چند سده ماضی در گذشته است و تار و پود وجودش از هم گسسته و خاک گشته، به حکم آیه وافی هدایه، «و نفخت فیه من روحی» اراده می فرماید و جان می بخشد. در بعضی از مباحث این کتاب عرضه داشته ایم، که یک مفهوم خاتمیت حضرت ختمی مرتبت (ص) ولایت کلیه است، و علی مرتضی که فرمود «انا عبد من عبید محمداً» اولین فردی است که مصداق خارجی ولایت کلیه در وجود مظهرالعجایبش بروز نمود و رادان جهان که دست به فتراک خاندان عترت زدند مصداق این مفهوم عالی را در وجود خود پیاده نمودند.

زمانی که به زیارت مزار پاک عطار و بعد توفیق زیارت حجة الحق عمر خیام دست داد در هنگام برگزاری نماز مغرب، آن حکیم سترک شرف حضور بخشید و با دیده ظاهر سیمای دل آرایش را زیارت نمودم انسلاخ امتداد یافت گریه شوق دامن گیرم شد دامن از دست بدادم. زمانی دیگر در قوچان در منتهی الیه باغی که در مجاورت مزار امامزاده ای بود به زیارت قبر فقیر

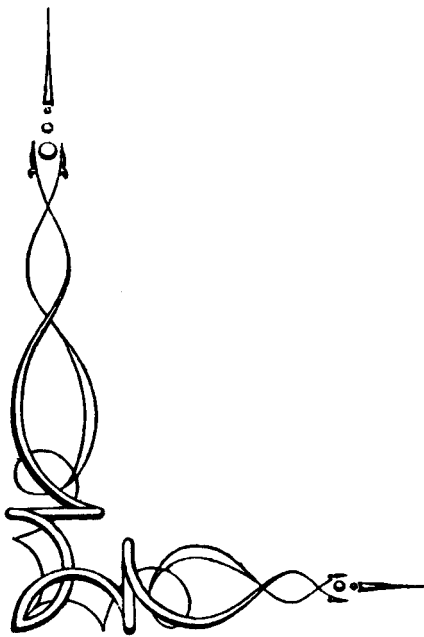
محمد خوششانی توفیق یافتم باز از خود گسستم انسلاخ دست داد، و مشاهده روی داد. چون به سرور شهیدان جهان حسین بن علی (ع) عشق می‌ورزم و در مجاورت آن حایر پاک، پا به عرصه وجود نهادم در بیست سال پیش در جمعی که عده‌ای از ذاکرین به ذکر محامد آن حضرت سخن می‌راندند انقلاب حالی به این ذره ناچیز دست داد که دنباله سخن ذاکرین را به عهده گرفتم حالتی رفت، که محراب به فریاد آمد سر مطهر با شعله نورانیت بی‌سابقه‌ای حضور یافت انواری که دارای قدرت بی‌حد و حصر بود، پرتوافکن شد.

مشابه این مشاهده در حرم حضرت ثامن الائمه (ع) بر این بی‌مقدار دست داد و پیوندم را با خاندان عترت بیش از پیش ساخت و به این ریسمان ناگستنی استحکام بیشتر بخشید که از ذکر کیفیت این حالات اگر بیان دارم بیم آن است که عده‌ای تصور کنند این ناچیز اظهار انانیت نموده و خود را شایسته مقاماتی می‌داند در صورتی که این همه تفضل بود نه استحقاق فقط قصدم آن بود که خواننده دریابد که حیات و ممات برای اولیای حق منتفی است.

خواه به دیده قبول بنگری یا به طاق نسیان بسپاری خود مسئول وجدان خویش می‌باشی، لازمه دریافت و مشاهده این نوع مشاهدات روحی به استعداد و آمادگی و سیر در عوالم روحی می‌باشد.

اغلب عرفا، مکاشفه را با مشاهده یکی دانند ولی تفاوت بسیار است سالک می‌بایست پس از ادامه سلوک و نیل به مکاشفات، تازه آماده دریافت مشاهدات شود، و از هزاران فرد که به مقام مکاشفه نائل شدند یک تن امکان دارد که به مقام مشاهده نایل آید و هر کس با داشتن عنوان سلوک محقق نیست که داعیه مشاهده به هم زند زیرا این ناچیز مشاهده را با چشم عنصری مناط اعتبار می‌دهد. و برای تنی چند امکان مشاهده با سلول مغزی وجود دارد. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

# قالب مثالی چیست؟





## قالب مثالی چیست؟

مطلبی را مورد بحث قرار می‌دهیم که قبلاً به‌عذر این که از اسرار علوم روحی است، اشارتی بدان نرفت. در اینجا بیان خواهیم داشت که قالب مثالی با این که روح به‌او تعلق می‌گیرد، چگونه ضمن اینکه ماده است، در عالم ارواح قبل از ورود به‌دنیای خاکی با روح بوده و پس از طی مدتی که یک‌انسان در کره‌ارض به‌سر می‌برد، زمان رها ساختن جسد عنصری نیز با روح به‌عالم ارواح باز می‌گردد، و چون می‌دانیم عالم ارواح، عالم تجرّد است، قالب مثالی چگونه در آن مکان عالی وارد می‌گردد؟

قالب مثالی که به نامهای جسد برزخی جسد فلکی و اسپری نیز نامیده می‌شود، طول و عرض و ضخامت ندارد، اما در عالم رؤیا با دو بعد طول و عرض مشاهده می‌گردد، چنانکه ما در مقابل آئینه قدی قرار گیریم و خود را با طول و عرض مشاهده می‌کنیم، ضخامت ندارد، ولی در عالم ارواح قابل رؤیت است، و با روح مجرّد همراه است، و روح قادر است در اثر سلوک و ریاضتهای بسیار از عالم ملکوت که اولین مرحله عالم غیب است، به عالم جبروت و به همین نهج تا به عالم هاهوت، یا مقام نقطه یا مقام انسان کامل نایل گردد. برای دیدار ارواح از همدیگر و فعالیت‌های روحی و هم جلیس شدن آنها ضرورت دارد که روح با قالب مثالی همراه باشد.

قالب مثالی از لطایف عناصر کواکب به دست آمده، و علوی تر از ماده خاکی است. همان طور که مردی سالک در طول زندگی هشتاد ساله اش سلوک می کند و ارتقاء روحی می یابد، ذرات وجود مادی جسد او نیز تحول یافته و نسبت به ذرات وجودی قبل خود لطیف تر می گردد تا شایسته مرکب بودن روح گردد. اما افراد عادی قادر نیستند، فرق جسد او را با دیگر اجساد دریابند ولی افراد روحی با نشانه هایی از بدن عنصری و امواج فکری، وی را دریافته و بدون آن که تکلم کند، عارف کامل او را می شناسد، هر چند نتواند به زبان او تکلم کند، ولی در مسائل روحی می توانند با نگاه با هم تبادل نظر کنند، چنانکه گویی با هم مکالمه می کنند، و گاهی یک طرف، طرف دیگر را قویتر از خود یافته، دیگر هموردی نمی نماید، و تسلیم او گشته، بلکه در دل می گذرانند، و از طرف مقابل استمداد روحی می جوید. در عالم ارواح جسد همراه روح نیست، ولی قالب مثالی چون حد فاصل ماده و روح بوده در عالم ارواح تحت سیطره روح قرار گرفته و با وی همراه است.

قالب مثالی در طول مدتی که با روح در دنیای خاکی به سر برده چون مستقیماً تحت تصرف روح قرار گرفته، لطیف تر شده و مادیت او به اقل قلیل می رسد تذکر این نکته ضروری است که مادیت قالب مثالی هیچ گونه سختی با ماده دنیای خاکی ندارد و روح با قدرت خود او را در عالم ارواح با خود همراه و هم عنان می سازد تا بتواند با ارواح دیگر در تماس شده و ادامه حیات در عالم ملکوت دهد، در مباحث قبل گفتیم که روح پس از سیر ادوار طولانی تعلقش را یکسره از کره زمین، و سلطه خورشید جهانتاب رهایی داده و قالب مثالی را رها ساخته، با قالب مثالی کوکب دیگری در آن کوکب وارد می شود. ضمناً این نکته نیز قبلاً گفته شد، که عالم ناسوت مخلوق دنیای ملکوت است، و اداره امورش با ارواح عالیه است. ملکوت تابع و مخلوق جبروت بوده تا به همین نهج به عالم نقطه می رسد، و پس از آن بعد از آن که وارد کوکب دیگر شود، دیگر در ضابطه قانون و گفتار نیست.

چنانکه مولوی گفته، از ملک پران شوم، آنچه اندر وهم ناید آن شوم، بایستی گفته شود که شیطان قوه واهمه است، و سالک در اثر تمرینهای بسیار از

تشتت فکری و وهم خلاصی یافته، و دیگر قوه واهمه در او تصرفی ندارد، و ملائکه قوای روحی است، نه مخلوقی خاص که بال و پر داشته باشد، و اینکه گفته شده ملایک به تسبیح و تهلیل می‌پردازند، اگر مراد آن باشد که مخلوقی خاص در ملاء اعلاء به عبادت می‌پردازد، در عالم ارواح ریاضت و عبادت معمول نیست، به تناسب حالت روحی و مصاحبت ارواح عالیه اندکی نسبت به دنیای خاکی بالاتر گام بر می‌دارد و به تناسب قدرت روحی از اسرار واقف می‌گردد، و در پایان سیرش و انقطاع از کره ارض آنچه را که بایستی دریابد واقف شده، و همچنانکه در مباحث قبل گفته شد مراتب روحی حدّ و اندازه ندارد، چون باری تعالی حدّ ندارد، لذا چون ما رو به بی حدّی می‌نهم، پس هدف غائی ما لاحدّی خواهد بود.

روح متوفی اگر پاک باشد، با جسد عنصری چند دقیقه‌ای ظاهر گشته و به یکی از افراد خانواده یا دوستانش برخورد می‌کند و آن فرد به بهت فرو رفته و قادر نیست که دست متوفی یا یکی از اعضاء بدن وی را لمس کند، و روح متوفی سخن نمی‌گوید، پس از چند لحظه از دیدگاه محو شده، و آن فرد تصور می‌کند، خیالات او تجسم یافته است، و آن نه چنین است و این عمل نیز برای تنبه آن فرد انجام یافته تا به خود آید، و به ظلم و ستمکاری دست نزنند، در تجربه دیده شده که اندکی تأثیر داشته است و حداقل دیگران که می‌شنوند، به حقیقت عالم ارواح معتقد می‌گردند، این تجلیات عبث نیست، بلکه تذکری است به افراد، تا به حقیقت عالم ارواح پی‌برند، و متنبه گردند ناگفته نماند که هیچ عملی از اعمال ارواح، عبث و هوس نیست، یا خود تقاضا نموده، یا مامور به انجام این کار شده‌اند.

قالب مثالی از عصاره ذرات مادی کرات همین منظومه شمسی تشکیل یافته و به تصویب ارواح عالیه که متصرف در کره ارضند رسیده اینکه قالب مثالی تحت سلطه روح در کدام مکان و در کدام خانواده و از کدام پدر و مادر به صورت زن یا مرد و با چه نحو اندامی، زیبا یا زشت متولد می‌شوند اینست که:

اول روح تعیین شده، بعد قالب مثالی به تناسب قدرت روحی تعبیه می‌شود، و به تناسب این دو از لطایف خاک کره ارض جسد عنصری فراهم می‌گردد، آن زمان باز هم با شور و تصویب دوایر عالیه ارواح شامخه تعیین می‌شود، که فردی در جنگلهای آمازون یا به عرصه وجود نهد، یا در ارض آلاسکا یا در خاک پاک ایران متولد گردد، بر سبیل تصادف نبوده و بدون اراده مقامات عالیه روحی وقوعش امکان‌پذیر نیست.

بعضی از مباحثی که در این کتاب عرضه می‌داریم، بخشی از دریافتهای روحی و اعتقادی این ناچیز است، و قسمت دیگر نقل اقوال مکتبهای روحی است، لذا کلیه مطالب مندرجه در این کتاب، مقداری از مکتب روحی اسلام و بخشی از اقوال دیگر فرق است، تا خواننده بتواند به کنه کتب تدوین شده کلیه فرق، که مدعی مشی در سیر روحی هستند، واقف شود.

عده‌ای از پیروان هوشنگ و براهمه معتقدند که روح پس از بی‌نیاز شدن از عود به جهان خاکی در کواکب دخول نموده، تا خود به صورت ستاره‌ای درآید، هنگامی که از قید کره زمین رهایی یافت، قالب مثالی وی نیز تغییر می‌یابد، و به تناسب هر ستاره جسد عنصری و قالب مثالی خواهد داشت.

بنا به اعتقاد پیروان تناسخ صعودی، روح پس از بی‌نیاز شدن از عود به دنیای خاکی ادواری را که در کره ارض زیست نموده و در هر دوری مدتی را سپری نموده است، بایستی تمامی طول ایام اقامت در دنیا را با قالب مثالی در جهان ماوراء ماده توقف داشته و بعد قالب مثالی را رها ساخته، اگر به کھکشان دیگر یا به منظومه دیگر رو آورد و یا به شکل یک ستاره جلوه‌گر شود، قالب مثالی و جسد عنصری متناسب آن ستاره را در اختیار می‌گیرد، و این نکته را باز تکرار می‌نماید که به عقیده این ناچیز در عالم شهود ماده وجود خارجی ندارد، ماده ثقلت و حد نازله روح است که به نظر تجسد یافته است، ولذا قابل ارتقاء و داخل شدن به عالم مجردات است.

اینکه چرا روح با قالب مثالی در جسد عنصری وارد گشته، بدان علت است که جسد عنصری حد نازله روح، و قالب مثالی حد فاصل روح مجرد و جسد عنصری است، یا به تعبیر دیگر لطیف‌تر از جسد عنصری می‌باشد، لذا

برای آن که جسد عنصری تاب آن آورد که روح بر آن سلطه یافته و سوخته نگردد، قالب مثالی حایلی است که روح او را ابزار و وسیله خود ساخته و بر، جسد عنصری فرمان می‌راند. و روح لطایف جسد عنصری و لطایف قالب مثالی را بدست آورده و اگر چنین نکند، ناکام از دنیا رخت برپسته است.

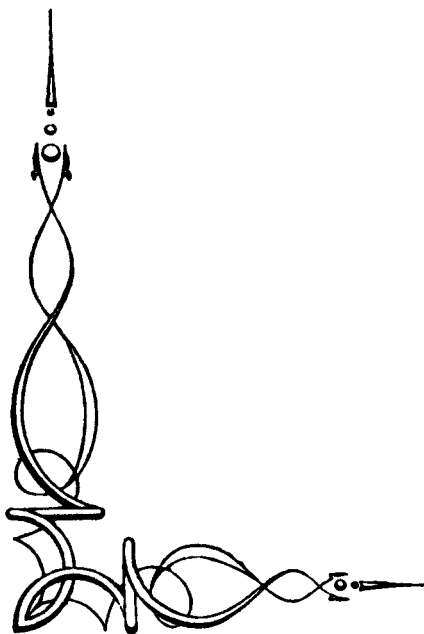
روح، پس از رها ساختن قالب مثالی، خود قالب مثالی تبدیل به امواج گشته و امواج آن جذب امواج متناسب وی می‌گردد و به وظیفه دیگر اشتغال می‌ورزد، زیرا در جهان هستی هیچ چیز از نیستی به هستی نیامده، هستی از هستی کل نشأت گرفته و باز تحول می‌یابد، و این تحول، تحول کمالی است نه آن که نیست و نابود گردد.

در پایان این مبحث تذکر این نکته ضروریست، که ماده به طور کلی مخلوق روح بوده و وجود استقلالی ندارد، جهان هستی نور محض است، و به استناد آیه وافی الهدایه «اللّه نور السموات والارض» در عالم ارواح (مراد ارواح مجردند). سرور اندر سرور است، و بهجت اندر بهجت.

ماده با غم هم‌عنان، با ظلمت، حیرت، افسردگی، رنج و درد دست به گریبان است. همت والا خواهد تا طیران نماید و به سر منزل اصلی با پاکی تمام دخول کند، والا با افسوس و ندامت دست به گریبان خواهد بود و ره به جایی نبرد، عذاب است و ظلمت، پس باید به هوش بود، و دست به فتراک ارواح شامخین زد، راه همین است و بس.



# دور و کور چیست؟





## دور و کور چیست

موجودیت یافتن کره ارض و سپری شدن هزاران سال از حیات وی برای آمادگی پدیدار شدن موجودات اعم از نبات، حیوان، انسان را دور و کور نامند.

وقتی میلیون‌ها سال از حیات نوع نبات و نوع حیوان و نوع انسان گذشت، حیات از کره ارض رخت برمی‌بندد و دور و کور به پایان می‌رسد و برای آمادگی دور و کور دیگر کره زمین از فعالیت باز مانده و میلیون‌ها سال سپری می‌شود تا تجدید نیرو نماید که دور و کور دیگری پدیدار شود و به همین نهج دور و کورهای فراوان یکی پس از دیگری می‌آیند.

خبری از مولای متقیان علی (ع) نقل شده که از آن حضرت پرسش شد که قبل از حضرت آدم که بود فرمود آدم، باز پرسش نمودند که قبل از آن آدم که بود جواب فرمودند آدم، اگر پرسش را ادامه دهی پاسخ خواهی شنید آدم. که اشارتی به دور و کورهای بسیار است.

یکی از مباحث مهم عرفان دور و کور است مکتبهای هندو آن را به چهار دوره تقسیم می‌سازند که به سیصد و شصت هزار سال به طول می‌انجامد. صفی‌علیشاه در تفسیر خود، این مطلب را تأیید نموده است کتاب دبستان‌المذاهب؛ یک رباعی از خیام نقل کرده، که چنین است:

آنان که فلک زهره دهر آرایند این دور روند و باز بادهر آیند  
در دامن آسمان و در جیب زمین خلقی است که تا خدانمیرد زاینده  
خیام برای افلاک نسبت به عناصر مادی کره ارض، مقام مجرد قایل شده  
است.

هر ستاره هم ناطق است و هم سمیع و متصرف در کواکب دیگر.  
در ایام دهری جهان هستی از هست کل، هستی یافته و مانند دیگر مخلوقات  
ایام رضیع و خردسالی، نوجوانی، کھولت، و پیری را پشت سر نهاده و پس از  
آن تحول پذیرفته، که ابناء بشر آن را به مرگ تعبیر کنند، حداکثر عمر طبیعی  
انسان یکصد و بیست سال است، اما یک ستاره میلیاردها سال سیر کند تا  
تحول پذیرد.

این ناچیز مرگ را سیر تکاملی حیات دانسته، و پس از زندگی در کره ارض  
ادامه حیات در جهان دیگر است و موت نابودی و نیستی نیست، بلکه ادامه  
ترقی و تعالی است. هر ستاره میلیاردها سال سپری می کند تا به خاموشی گراید،  
بلکه تحول پذیرد.

هر دور که بگذرد، دور دیگر به اراده لم یزلی جامه هستی پوشد، و تعین پذیرد،  
و به اصطلاح دور دیگر تجدید شود. کلیه کهکشانها و منظومه های شمسی که  
رضد گردیده، و چه کهکشانهایی که هنوز ناشناخته مانده است تحت لوا و  
سیطره یک روح کلی است، و هر یک از ستارگان مانند افراد بشر، نسبت  
به طول حیات خود سیر تکاملی دارند.

منظومه شمسی ما که تحت اراده خورشید جهانتاب است، تحت جاذبه ستاره  
دیگری است، و از آن ستاره امواج به آفتاب و دیگر ستارگان منظومه ساطع  
می شود یک تعبیر دیگر دور و کور آن است، که بنا به قانون تناسخ افراد، و  
دیگر مخلوقات در سطح کره زمین آیند و روند تا به حد کمال رسند، در پایان  
هر دور موجوداتی که وجود داشته، و به حد کمال مطلق نرسیده اند. در دور  
دیگر باز آیند، تا تکامل یابند، و از نظر آمد و رفت بی نیاز شوند. عده ای که  
در مراتب سلوک روحی افراد بشر را شایسته رهبری ندانند، به ستارگان روی  
می آورند، و در شبها تمرکز به ماه داده و روزنه سمت چپ بینی را مسدود

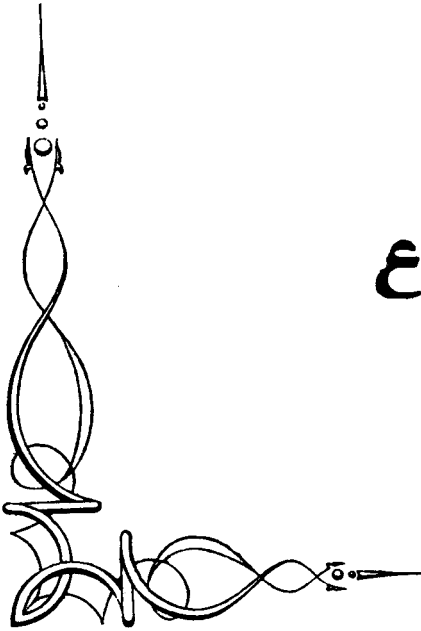
سازند، اگر ماه پدیدار نبود، شکل ماه را در ذهن خود تصور کنند، و در هنگام طلوع آفتاب، به آفتاب بنگرند، و روزنه سمت راست بینی را مسدود سازند، و در غار مأوی گزینند، نه در خط الرأس کوه، و نه در دره، زیرا در خط الرأس کوه شدت باد و در جلگه و کناره دره رطوبت موجب می‌شود که از پیشرفت سالک جلوگیری نماید، از اکل حیوانی اجتناب ورزند قوای نفسانی را به کار نبرند، و بعضی به یک ستاره توجه دارند، و از اینجا عوض تعبیر ارتباط به کواکب، تسخیر کواکب در اذهان جای گرفت، در دبستان یک رباعی از قول بوعلی سینا ذکر نموده که عیناً نقل می‌گردد:

همه هیأت و هر نقش که شد محوکنون در مخزن روزگار گردد مخزون  
چون باز همین شود وضع فلک از پرده غیبش آورد حق بیرون  
مراد فیلسوف بزرگ آن است، که هر صورت و هر شکل و حالتی که در جهان هستی موجود است، چون دور به پایان رسد، به ظاهر محو شود، در صورتی که هیچ چیز از جهان نیستی به هستی نیامده، هستی از هستی کل موجود گشته و وقتی از کره ارض ناپدید گردید، در خزانه روزگار که غیب محض است مخزون گردیده و بار دیگر لباس عاریتی می‌پوشد، باز گوئیم که، عود در کور دیگر تکامل مرتبت قبل است، و کواکب تغییر شکل داده و به ستاره‌ای والاتر جلوه گر می‌شوند به عنوان مثال ستاره مریخ ادواری را می‌بایست طی کند، تا به مقام خورشید فایز گردد، و در هر دور با قالب مثالی دیگر تجسد می‌یابد، و قالب مثالی ستارگان از قالب مثالی افراد لطیف‌تر و اکمل‌تر است.

تفهم این مبحث نیز برای افراد عامه ضرورت ندارد، زیرا خللی در اعتقاد آنان راه یافته و گویند در این دور و در این نشاء هر چه از ما برآید انجام دهیم، و در دور دیگر به تصفیه خود پردازیم همین اندازه توضیح برای آشنا ساختن خوانندگان به مباحث عرفانی کافی است، لذا برای دیگر افراد شرح دادن خلاف است، و نباید دست بدین کار زد.



## مرگ و تولد نوع





## مرگ و تولد نوع

در تاریخ علوم طبیعی به اثبات رسیده که در کره زمین زمانی حیوانات عظیم الجثه‌ای به سر می‌بردند معروف به دایناسورها که اکنون استخوان‌بندیهای آنها را در موزه‌های علوم طبیعی قرار داده‌اند. ضمناً می‌دانیم زمانی نوع نبات در کره ارض وجود نداشت همانطوری که یک نهال کوچک درختی تناور می‌شود پس از چند قرن خشک شده و از جنبه نباتی خارج می‌گردد همانطوری که هر درخت به تنهایی تولد، نوجوانی، جوانی، پیری و مرگ دارد، نوع نبات بالکل هم همین کیفیت را سیر می‌کند.

نوع حیوان نیز به همین طریق است، پس انواع نبات حیوان و معادن هم تولد دارند و هم مرگ. برای فرارسیدن مرگ هر نوع میلیون‌ها سال نیاز است. همچنین کرات که هر یک دنیایی نامیده می‌شوند زایش و مرگ دارند «کل شیئی هالک الاوجه».

اجزاء هر شخصی متبدل می‌شوند و مرگ و زایش دارند، دماغ دیرتر از قلب و ریه عوض می‌شود و آنها دیرتر از کلیه و کبد و طحال. مار یکباره پوست کهنه را می‌اندازد، لذا نمایان است، و آن پوست افتاده مانند یک مار دیده می‌شود و همراه داشتن آن گویند برای محبوبیت و جاه مفید است.

اجزاء صفار به محض وجود منعدم می‌شوند.

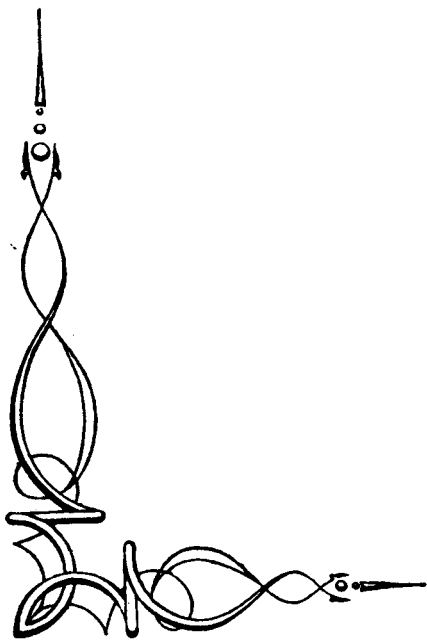
پس در عالم هستی هیچ چیز پایدار نبوده و به تناسب وجودش دورانی را به سر می‌برد، پس ضرورت دارد که فکر کنیم برای چه آمده‌ایم و چه باید بخواهیم و چه کار پیشه کنیم و به کجا خواهیم رفت پس سزاوار نیست که غفلت را شعار خود قرار دهیم.

تعداد اعضای داخلی انسان بیشتر از اعضای هر حیوان حتی حیوانی که جثه‌اش چند برابر آدم باشد، می‌باشد. به همین جهت داشتن اعضای بیشتر دالّ بر آن است که کاری که از آدمی ساخته است بیشتر از اعمال هر ذیروح دیگر می‌باشد و هیچکاری نیست که محال باشد و از انسان سر نزنند.

تمامی اشیاء از انوار الهیه جز خود انسان ادراک ندارند و وصول به غیر مقام انسان را نیز ندارند و توسط انسان اشیاء به مقام قرب الهی رسند و از این جهت انسان را امام‌الاشیاء نیز می‌توان نامید.

اشیاء تا چشم گشاده به بالا نگرند، جز انسان چیزی نمی‌بینند انسان از همه اشیاء ممتاز است زیرا که صاحب اراده است و دارای قدرت بر اجراء و عملی کردن آن. پس شگفتی انسان بی‌حدّ است و سلوکش نیز باید بی‌سابقه و شگفت باشد.

# روح کیہانی





## روح کیهانی

یکی از اصطلاحات خاصه مکتبهای شبه قاره هند روح کیهانی است هر گل و درختی دارای روح نباتی بوده و چنانچه شاخه‌ای از درخت جدا شود امتداد روح نباتی از وی منفک شده ولی خود آن شاخه باز از روح نباتی موجودیت دارد تا زمانی که بیوسد یا سوخته گردد.

تمامی موجوداتی که در کره زمین به سر می‌برند، حیات داشته و دارای روح هستند و این روح بالقوه مجرد است. این ارواح - روح نباتی، جمادی، حیوانی، انسانی از روح کیهانی تعین یافته‌اند. هر دانه یا شاخه‌ای را که در زمین غرس می‌کنیم پس از مدتی درختی تناور شده با چند متر ارتفاع رشد می‌یابد و دارای نیروی پنهانی تعین یافته می‌باشد. اگر این دانه و زمین که حکم مادر وی است هر دو فاقد روح و فاقد حرکت بودند این تحول شگرف روی نمی‌داد.

هر موجودی در کره زمین یک حرکت داخلی وضعی و یک حرکت جنبی نسبت به دیگر موجودات دارد و تحت اراده یک روح بزرگ کیهانی قرار گرفته است در تمامی این حرکات مختلفه متغایر هم که نسبت به دیگری هم جاذب است و هم مجذوب و سنخیت با دیگر امواج دارند.

نکته لطیف آن است که تمام عالم شهود به اراده لم یزلی از یک سرچشمه لباس تعین یافته و ظاهراً استقلال وجودی دارند چون دارای روح هستند. شعور دارند چون صاحب اراده اند، حرکت می کنند چون روح دارند. اگر مشاهده می کنیم آب دریا طغیان می کند و خسارت به بار می آورد دلیل بر عناد و ستیز و جنگ و قهر و غضب نیست بلکه همه تحت اراده روح کیهانی اند بدون آن که موجودی از موجودات دیگر متألم و رنجیده خاطر باشد، در باطن هماهنگ و مکمل یکدیگرند. در مجاورت هم به مهر و عطوفت می گذرانند و همه فرمانبر روح کیهانی که به تعبیر عرفان اسلامی فیض مقدس می نامند می باشند اگر چشم باطن بگشاییم و با دیدی وسیع بنگریم متوجه خواهیم شد که همه مانند چشم، ابرو، بینی، لب، رخسار است و هر یک مکمل یکدیگر و همه مجذوب و جاذب هم هستند. اصولاً خلقت سراسر وجودش عشق است.

چشم دل باید گشود تا لطایف جهان هستی را که نشانه بارز عوالم غیبی است با دل و جان پذیرا گشت تا دستش به دامن معشوق ازلی برسد. ذکر این دو نکته ضروری است:

۱- اگر در جهان شهود سیلی سهمگین موجب تخریب قطعه ای بزرگ از کره زمین گردد روح کیهانی چون دارای شعور کلی است، بلافاصله آن خلاء را پر نموده که انسجام عالم طبیعت از هم گسیخته نگردد و مانند جراح چیره دستی ترمیم می نماید، با دیده تیزبین روحی جبران خسران را در می یابد.

۲- در تعاریفی که بر اهمه، برای روح کلی قائل شده اند حق مطلب ادا نشده لذا می توان گفت روح کلی همان حق مخلوق به است، یا به عبارت دیگر فیض مقدس است، با افاضه فیض و تعین ارواح در افراد از روح کلی کاسته نگردیده و پس از طی ایامی چند در عالم شهود که به جهان غیب دخول می نماید، به روح کلی افزوده نمی گردد، دقت در مندرجات این فصل خواننده را به کنه مطلب واقف می سازد.

سیر نزولی و سیر صعودی و مراتب عالیه روح انسانی و درجات علوی هر یک به جای خود درست بوده و خدشه بردار نیست، اما یک حقیقت محض از

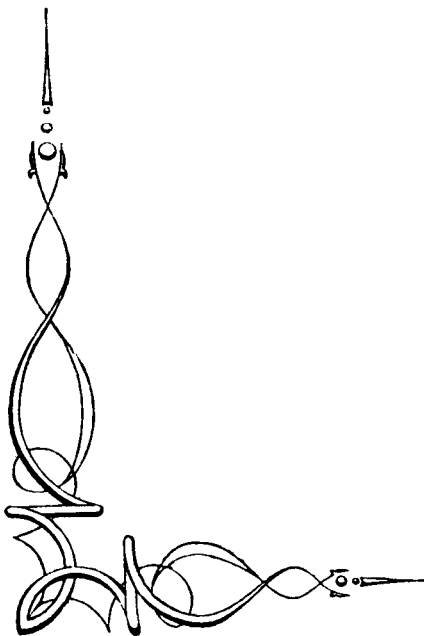
جنبه حقیقت کلی برای صاحب نظران آشکار است، که سیر نزولی، همان سیر صعودی است و در واقعیت نفس الامری مابینت با هم ندارند، فیض اقدس که به اراده جان جانان تعیین یافته، توجه فیض اقدس به خود و نگرش تامه به ذات لاریبی، فیض مقدس است. و فیض مقدس به یک تعبیر روح کلی یا روح کیهانی می باشد.

ارواح افراد بشر هر یک دارای یک روح مجرد بوده، و در عین حال روح کلی می باشند. هر ذره ای از ذرات یک نوع مثلاً نوع نبات مستقلاً روح نباتی را دارا بوده و برای تفهیم بیشتر بیان می دارد که درخت میوه، از ریشه، برگ، تنه، میوه و حتی دانه آن میوه هر کدام به تنهایی تمامی ذراتشان پر شده است از روح نباتی، توگویی که روح نباتی به تمامی در آن برگ درخت است لاغیر در صورتی که در ذرات دیگر هم این چنین است، و سوای این ذرات، خود روح نباتی مستقلاً وجود داشته و از وی کاسته نمی گردد، و بر وی افزون نمی شود. و روح نباتی بالقوه دارای روح حیوانی و هم چنین روح انسانی است. جهان هستی، غیب و شهود به هم پیوسته و از هم ناگسستنی می باشد. سالک ملزم است که این مراحل را در وجود خود طی کند و دوئی نبیند و کلیه عوالم هستی را از غیب و شهود یکی داند. ارواحی که پا به عالم شهود نهاده، و ارواحی که هنوز نوبت نزولشان به کره ارض فرا نرسیده است (به زعم نگارنده تعداد این ارواح از نفوس جامعه بشری از گذشته و حال بیشتر است)، که این همه نه با مخیله و نه با به فعلیت رساندن تشعشعات قلبی میسر نمی باشد، بلکه بایست سلول مغزی خفته بیدارگشته از قانون جاذبه بگذرد وجود لاحدی وی به قله شامخ حقیقت علیا فایز گردد. خود را و هر شش جهت عالم وجود را یکی داند. تا به مقام توحید صرف پاک بی غل و غش رسد. آیا دست توانای ازلی این نیروی لاحدی را از مقام لاحدی به سالک عنایت فرماید؟ و توانایی وی در آن حد می باشد که طی این منازل کند؟ اگر رادمرد آزاده موحد بدین پایه رسید، بایست گفت هنیئاً لک، و اگر در گل و لای اضطراب و اندیشه هم آغوش گشت بایستی تأسف بر عمر تلف شده بنماید و دو دست بر سر بکوبد و به عزای خود بنشیند و دامن غم در بغل گیرد، امید است در چنین

کیفیتی یک روح عالی شامخ عطف توجهی به این سرگشته وادی حق و حقیقت بنماید، تا وی بتواند خود را از خود بازستاند و بدان پایه رسد که به این نغمه داوودی مبارک ترنم کند:

یکی جویم، یکی خوانم، یکی دانم.  
 که یکی هست و نیست جز او      وحده لا اله الا هو  
 فافهم.

# کیوان قزوینی کیست ؟





## کیوان قزوینی کیست؟

عباس کیوان قزوینی فرزند ملا اسمعیل قزوینی در عصر چهارشنبه بیست و چهارم ذیحجه ۱۲۷۷ ه. ق در شهر قزوین پا به عرصه وجود نهاد. پدرش ملا اسمعیل امام مسجد در محله شیخ آباد قزوین بود، و کتابی به نام ابنا الانبیاء در نبوت خاصه تدوین نمود، و به زبان فارسی و عربی و عبری تسلط کامل داشت.

کیوان قزوینی از سن پنج سالگی به مکتب رفت، و در سن هفت سالگی در مدرسه التفاتیه قزوین به تحصیل علوم دینی پرداخت. وی تا بدایت ۱۳۰۰ ه. ق در قزوین مقدمات و سپس سطح و چهار ماه درس خارج را فراگرفت. در سن چهارده سالگی کتابی حاشیه بر صمدیه نوشت، و پس از آن توشیح القواعد و تقریب الغرایب در نحو، و اسرارالمیزان را در منطق تدوین نمود. و از سن ۱۳۰۰ ه. ق. تا پایان سنه ۱۳۰۶ ه. ق در تهران رحل اقامت افکند، و علم منطق و فلسفه و هیئت و نجوم و اخلاق و ریاضیات را نزد اساتید بنام آن عصر فراگرفت. برای تأمین معاش خود به منبر رو آورد و در اندک مدتی شهره خاص و عام گردید، و به واعظ قزوینی شهرت یافت، برای آن که از ادامه تحصیل باز نماند، نذر کرد که در طی سال فقط ماه محرم و رمضان به وعظ و خطابه پردازد، از جهت آشنا شدن به مباحث فلسفی به تصوف گرایش

یافت، و پس از خدمت چند تن از مشایخ آن عصر نزد آخوند ملا محمدتقی صمدعلی شاه که جانشین پسر کوثر مشهور به جنت علیشاه بود، دست ارادات بداد، و پس از آن مرید صفی‌علیشاه شد، و صفی بدو اجازه ارشاد بداد. کیوان قزوینی به عتبات عالیات رو آورد، و یک سال به درس آیت‌الله میرزای شیرازی شرکت جست، بعد به نجف عزیمت نموده، در جرگه تلامذه خاص حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی که از اعظم تلامذه شیخ انصاری بود درآمد و آیت‌الله رشتی به وی لقب آیت‌الله عنایت فرمود، در سنه ۱۳۰۹ از کربلا به زیارت بیت‌الله شرف حضور یافت، پس از اخذ چند اجازه ارشاد از اقطاب شیعه، و اهل سنت، در سنه ۱۳۱۲ ه. ق. به بیدخت نزد ملاسلطان گنابادی شتافت و ملاسلطان ذکر حیات به وی تلقین نمود. از جانب ملاسلطان شیخ سیار گردید و ملقب به لقب طریقت منصور علی شد، در سنه ۱۳۲۹ ه. ق. ملاعلی نورعلیشاه ثانی که فرزند و جانشین ملاسلطان بود، در منزل ملکی شخصی خود، از کیوان دیگجوش گرفت و کیوان ملقب به لقب منصورعلیشاه شد.

کیوان در سنه ۱۳۲۴ ه. ق. با اجازه قطب سلسله به سیاحت بلاد اسلامی پرداخت، و به اسرار کلیه ادیان و فرق و علوم اسلامی و دانشهای وابسته به فلسفه و تصوف اسلامی آشنا و مسلط گردید، و قسمتی از منابرش در بمبئی به حلیه طبع درآمد، سه هزار مرید بنده وار سر به آستانش سودند، و کرامات دور از باور به وی نسبت دادند، و او را برتر از اقطاب سلف شمردند.

در سن شصت سالگی با عنایت خاصه الهی دست از مناصب طریقتی بشست و در تهران رحل اقامت افکند، و طی هشتاد روز متوالی روزی سه ساعت در مدرسه سپهسالار قدیم و جدید و دیگر مساجد، داد سخن بداد، و سی و دو تن از فضلاء و طلاب علوم دینی تقریرات او را به کتابت در آوردند، و صاحبان تمام مساند و ادیان و مذاهب را فرا خواند و بیست و چهار ماده در برتری دیانت مقدس اسلام و مذهب تشیع اثنی عشری به روشنی یاد نمود، و بانی برای منابر خود نپذیرفت و پس از آن در منزل عزلت پیشه ساخت، طی سه سال علوم اسلامی را بدون مراجعه به مأخذی به فضلاء عصر تدریس نمود که

از این گروه شاگردان می‌توان رشید یاسمی، سعید نفیسی، غلامرضا سمیعی کرمانشاهی، علی دشتی و عبدالله خان معظمی را نام برد. همچنین تنی چند از وعاظ را تحت تعلیم قرار داد.

سید رضا خراسانی معروف به حق‌الیقینی اجازت یافت که منابر کیوان را حفظ نموده، و در منبر به کار برد، سید رضا خراسانی قبلاً نیز از مریدان تصوفی کیوان در زمان ارشاد بود.

کیوان پس از آن بی‌پایگی سلاسل تصوف اسلامی را در چهار کتاب که شامل کلیه آداب و مراسم و قوانین و اذکار خفی است به شرح زیر تدوین و به طبع رسانید:

۱ - رازگشا: پاسخ پنجاه پرسش است.

۲ - بهین سخن: پاسخ دوازده پرسش است.

۳ - کیوان نامه جلد دوم: مبحث مناظره کیوان با ملاسلطان گنابادی که در دو جلسه با حضور جانشین ملاسلطان (ملاعلی نورعلیشاه‌ثانی). صورت پذیرفت در بر دارد.

۴ - استوار (رازدار) که در باره اسرار خفیه تصوف است.

این ناچیز سالها پس از درگذشت آن بی‌بدیل نسخه‌ای خطی به کتابت وی که پاسخ نه پرسش را شامل بود، برخورد نموده و در دست‌رسم قرار گرفت، که در مجله وحید با مقدمه و حواشی این بی‌مقدار منتشر گردید.

کیوان قزوینی دو تفسیر بر قرآن مجید نوشت، که یکی از این دوره‌ها به شش مجلد بالغ گردید، که پنج مجلد آن به طبع رسید.

کیوان قزوینی هر یک از کتب منتشره خود را به کتابخانه‌های عمومی و به‌وسیله علامه محمد قزوینی برای کتابخانه ملی پاریس و انجمن فلسفه ارسال داشتند، پروفیسور بلوشه کتابدار السنه شرقیه کتابخانه پاریس نامه‌ای به‌وسیله علامه قزوینی برای کیوان ارسال داشته و ایشان را به تدوین دیگر آثارش ترغیب نمودند. علامه قزوینی که از طرف کیوان به لقب فخرالزمان ملقب گردیده بود، پس از مطالعه کتب کیوان بر آن شد، که کتب منتشره کیوان را به برلن برای کاظم زاده ایرانشهر و دیگر فضلای مقیم برلن ارسال دارد که

بدین امر مبادرت ورزید. یک مستشرق مشهور آلمانی که به علم قیافه سلطه کامل داشت، با مشاهده عکس کیوان، با همسرش به ایران عزیمت نموده، و دوشبانه روز در منزل کیوان به سر بردند. وی در آثار خود بالاخص در تفسیر خود که به نام تفسیر کیوان نامیده شده، تمامی اعتراضات احتمالی به ساحت مقدس اسلام را با براهین عقلی که جای ابهام و تردید برای خواننده باقی نمی گذارد، به سبک خاصی، قبلاً بطلان آنان را به ثبوت رسانیده اند.

آن بزرگمرد به فارسی، عربی، ترکی و ترکی منطقه آسیایی اتحاد جماهیر شوروی را به نظم و نثر مسلط بودند، و زبان عبری را به خوبی فرا گرفته و در منابع خود آیات تورات را به زبان عبری بر زبان رانده و بعد به فارسی برگردانده و برتری و اثبات دیانت اسلام را بر دین یهود و مسیحیت به روشنی یاد می کردند.

کیوان قزوینی، آثار خود را بدون آن که مسوده‌ای بردارند به زبان خامه جاری ساخته، و نیازی به تصحیح نداشت، و بدون مراجعه به قرآن مجید، آیات قرآن را که حافظ آن بود، تفسیر می نمودند. اگر منابع و دروس علوم اسلامی را که تلامذه وی به کتابت می آوردند، در دسترس قرار گیرد، لااقل پنجاه مجلد بر آثار وی افزوده خواهد گردید. کیوان شرح حال خود را در سه جلد به نام کیوان نامه نوشته که دو جلد آن به طبع رسید، و دو اثر به زبان عربی تصنیف فرموده اند، که یکی به نام شمرا الحیوه منتشر گردید، و کتاب دیگری به نام ذوالیسار فی القصار که متأسفانه تا کنون منتشر نگشته است می باشد.

این ناچیز بار اول در رشت به وسیله دوست فرزانه ام مرحوم محمد حسن علم الهدای که یار غار این ناچیز بود، با مرحوم انسان دوست کارمند عالی رتبه استانداری گیلان آشنا شدم، مرحوم انسان دوست از این ناچیز پرسشهایی به عمل آورد، پس از استماع پاسخهایم به من گفت، طرز تفکر شما شباهت تامی با افکار کیوان قزوینی دارد، حیرت زده پرسیدم، کیوان کیست و سخنان او چیست؟ گفت با این همه که هم خود را مصروف مطالعه کتب می نمائید، چگونه این مرد بلند آوازه را نمی شناسید، خلاصه کلام اظهار داشت، که جلد دوم کیوان نامه در کتابخانه ملی رشت موجود است، شب را با شوقی

وافر بدون آن که دیده بر هم نهم بسر بردم، فردا به مدرسه نرفتم، شتابان به کتابخانه رفته کیوان نامه را گرفته غرق مطالعه گردیدم، پس از سپری شدن آن سال که دسترسی به کیوان نامه پیدا نمودم برای ادامه تحصیل به تهران عزیمت نمودم.

در این ایام تمامی ذرات وجودم شیفته تصوف بود و هر درویشی را از اولیای حق محسوب می‌داشتم، و احتمال خلاف به استنباط خود نمی‌دادم، در اثر ممارست در مطالعه کتب صوفیه به استنباط شخصی به ریاضات صعبه شرعی و تصوفی دست به گریبان بودم و به دیدار اقطاب عصر می‌شتافتم، کیفیت روحی این بی‌مقدار در حدی بود که قلم از تشریح آن عاجز و ناتوان است. عزم جزم نمودم که به هند مسافرت کنم، چون فاقد قدرت مادی بودم، تصمیم بر آن گرفتم، که بدون اطلاع از بستگان و دوستان و معاشران خود پیاده راه هند را در پیش گیرم.

مرحوم بهجت گنابادی که از شعرا و از فضلا بود، در مدرسه مروی سکونت داشت، و در مدرسه عالی سپهسالار برای دریافت مدرک تحصیلی شرکت می‌جست کتاب میوه‌زندگانی کیوان قزوینی را نزد وی مشاهده کرده، و مفاهیم مندرجات کتاب را در نمی‌یافتم، همه روزه طی چهار ماه تمنا و اصرار می‌نمودم که مرا با کیوان آشنا سازد، ملتجی به ائمه اطهار گشتم که دل سخت بهجت را نرم نمایند، او در پاسخ اصرار و تمناهای من پاسخ می‌داد که تو استعداد شگرفی در تصوف داری و چون کیوان بسیار فاضل و استاد مسلم فلسفه و علوم اسلامی است، در اثر تماس با وی نسبت به تصوف بدبین و مخالف خواهی گشت، پدر بهجت از علما و مالکین قصبه که در سه کیلومتری جویمند که مرکز شهرستان گناباد بود، اقامت داشت و با کیوان نیز مراوده داشت، فرزندش بهجت گنابادی که جوانی فاضل بود توسط پدر با کیوان مراوده داشت در این اوقات، چند فرم از تفسیر قرآن کیوان جلد چهارم نزد بهجت بود که کیوان به‌وی پیام داده بود، که این چند فرم را بفرستید تا پس از تجلید یک جلد به شما اهدا کنم، خوشبختانه بهجت مشغول دادن امتحانات بود، لذا چند فرم از تفسیر را با یک کارت که در آن مرا معرفی نموده بود به

من داده، به کوچه میرزا محمود وزیر فرستاد، بعد از دو ساعت که بیرون خانه انتظار بردم نوجوانی یکی از آثار استاد را به من داده و گفت آقا فرمودند که این کتاب را بخوانید، و بعد پس از مطالعه مسترد داشته و کتاب دیگر دریافت کنید، اما من شما را نمی‌پذیرم. تاریکی تمامی طول کوچه را فرا گرفته بود، تا به سرای امین حضور رسیدم، در روشنایی دیدم کتاب به عربی تدوین یافته، شرمنده گشتم و بر خود لعنت فرستادم، که چرا به زبان عربی آشنا نیستم، بی‌اختیار اشکهایم سرازیر گشت، و ارتعاشی سخت بر بدنم طاری گردید، مانند کسی که دل از دنیا کنده و قصد انتحار دارد، دو روز بعد کتاب را بردم و کتاب دیگری خواستار شدم، چند لحظه بعد، نوجوانی خدمتگزار شتابان آمد، که زودباش آقا شما را خواسته است، از پله‌های کم عرض پیچاپیچ به پشت بام خانه رفته، دیدم در کنج اتاق کرسی نهاده شده، و استاد خارج از کرسی دوکنده زانو نشسته و به کتابت اشتغال دارد، در گوشه دیگر اتاق سه نفر متواضعانه نشسته بودند، که بعدها دریافتم که یکی محمد عنقا است، که در پیرانه سر به هوس قطبیت افتاد، و سلسله اویسی را که مبدعش او بود، طرح ریزی کرده و نتیجه را صادق عنقا برد.

بر سر سخن باز آئیم، عرض ادب کردم و در عتبه درب جالس شدم، کیوان خطاب به آن سه تن مرا از جهت خانوادگی توصیف فرمود، بعد با تشدد رو به من فرمود و گفت [من فرصتم کم است، و کسی در عصر من به اندازه من زحمت نکشیده و آنچه را مجاز به افشای آن هستم در کتبم نوشته و به یادگار گذارده‌ام، دیگر فرصت پذیرفتن افراد و تعلیم به آنان را ندارم، هر کس که طالب گفتار من است به کتابم رو آورد من از نسل جوان نا امید بودم، و برایم عجیب است که شما بر خلاف اقران خود دریافت مطلب را از جهت خود مطلب خواستارید و این امر در عصر حاضر در نسل جوان مشاهده نمی‌شود چون شما نیز با دیگر جوانان متمایز هستید استثنائاً شما را می‌پذیرم، کتب مرا مطالعه کنید و هر پرسش که دارید مفهوم آن را به شما تفهیم خواهم کرد و مجاز هستید که آراء مرا به دیگر افراد بدون آن که نیازی به ذکر نامم باشد، در میان نهید.] پس از آن هفته‌ای چند روز به حضورش بار

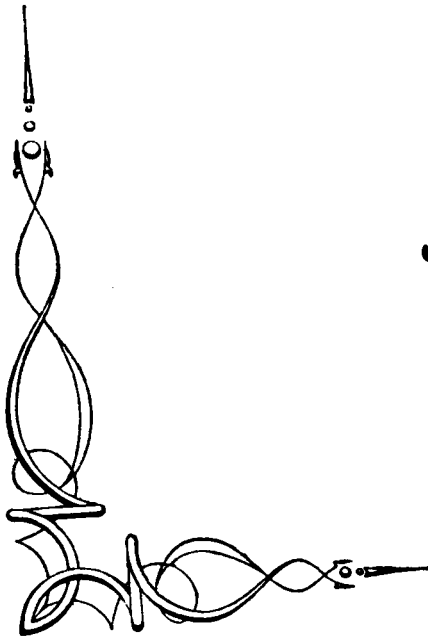
می‌یافتم، و با آشنایی با کیوان طعم تلخ یتیمی از نهادم رخت بر بست، گوئی پدرم دوباره به جهان شهود پا نهاده است. کیوان اواخر حیات به گیلان آمده، و در لنگرود رحل اقامت افکند، نامه‌ای از رشت به حضورش تقدیم داشتم، در پاسخ چنین فرمود: «السلام علیکم خیلی خوشحال شدم، از آمدن شما به رشت، که می‌توانید روزی چند به لنگرود آمده، با برادران حقیقی خود انس یابید، آنانی که از انس با انس گریزانند، در قرآن جن ناامیده شده‌اند...»

به آستانش بار یافتم. کیوان پس از یازده ماه اقامت در لنگرود به تهران عزیمت فرمود، تاب دوری از وی نداشتم خانواده‌ام به شهربانی اطلاع دادند، که از عزیمتم به تهران ممانعت به عمل آورند. چند جلد از کتبم را فروخته به لنگرود آمدم، و با قاطر که مرکوب راه بود به بویه شتافتم، و پس از دو شب توقف نزد برادر روحی خود مرحوم میرزا محمدحسین آلبویه، با قاطر از بویه به قزوین حرکت نمودم، در آن ایام با وجودی که در طول یک شبانه روز با یک مشت نخود سرخ کرده که تناول می‌کردم به سر می‌بردم، حالت روحی من اقتضای آن نداشت، که بر قاطر سوار شوم، لذا تمام منطقه کوهستانی از بویه تا قزوین را با سروری زایدالوصف طی نمودم، از قزوین به تهران رفته و کیوان امر نمود، در منزلش سکونت گزینم. پس از یک ماه کیوان به لنگرود عودت فرمود. پس از یک شب قادر نبودم که به توقف خود ادامه دهم، از تهران به رشت آمده، بدون آن که به خانه روم، به لنگرود سفر کردم، کیوان پس از یک ماه به عنوان بیماری دسانتری، در بیمارستان آمریکائی رشت در اتاق ۲۶ طبقه فوقانی بستری گردید. این ناچیز تمامی ساعات شبانه روز در حضورش قیام داشتم. کیوان در روز جمعه ساعت ده صبح روز ۱۹ شعبان ۱۳۵۷ ه. ق. دیده از جهان خاکی بشتست، در قبرستان مدیریه رشت تغسیل و در سلیمان داراب مدفون گردید، و این ناچیز برای جلوگیری از تعرض صوفیان و دام‌گستران هزار متر مربع را ابتیاع نموده و سند مالکیت گرفتم، و آثار چاپ شده استاد را منتشر ساختم، و با ابتیاع آثارش، به کتابخانه‌های عمومی و دانشکده‌های ایران و کتابخانه‌های نامی غرب و شرق اهداء نمودم. آثار کیوان، خواننده را به حقایق عالیه دیانت اسلام و مذهب

تشیع اثنی عشری آگاه ساخته و بطلان مکتبها و ادیان منسوخه را با براهین عقلی و نقلی به ثبوت رسانیده است. تصوف در اثر مساعی ایرانیان که تعصب ملی داشتند به وجود آمد و در مبارزه با اعراب دست به احداث فرق مختلفه مانند اسماعیلیه و قرمطیان و تصوف زدند، و ندانستند که اسلام دین مخصوص جزیره العرب و نژاد عرب نیست، دیانت اسلام، دین آزادگان و پاکنهادان و بخردان و پاکدلان است.

توحید اسلام بی شائبه است، و گوینده آن حضرت ختمی مرتبت (ص) کرامتی فرمود، تا انسان ناسوتی را آدم ملکوتی سازد. لختی بیندیش، سپس در راه گام بنه.

# گفتاری از استاد





## گفتاری از استاد

استادم «کیوان قزوینی» پس از ترک ارشاد و مقام قطبیت که هفده سال جالس این مقام بود و سه هزار مرید بنده وار داشت، به عنایت خاصه‌الاهی دامن فروچید و در مدرسه سپهسالار قدیم و جدید و دیگر مساجد بزرگ تهران هر روز قرب دو الی سه ساعت طی هشتاد روز متوالی سخنرانی ایراد می‌فرمودند. در هر مجلس سی و دو تن از فضلاء عصر تقریرات آن فیلسوف بزرگ را به رشته تحریر در می‌آوردند.

کیوان در اولین روز سخنرانی خود به پیروان کلیه ادیان موجود در ایران اعلام کرد که من برای اثبات دیانت مقدس اسلام و مذهب تشیع اثنی عشری و معارف الاهی و روحی در آیات ربانی قرآن مجید با براهین متقنه آماده هر گونه مباحثه هستم و اعلام می‌دارم عصر ادیان دیگرالاهی سپری شده و با ظهور دیانت اسلام، دیگر تبعیت از دیانت یهود و مسیحی و زرتشتی سزاوار نیست.

او ضمن سخنرانیهای بلیغ و ساده خود با بر شمردن بیست و چهار ماده برتری دیانت اسلام را بر دیگر ادیان بیان فرمودند، و این بیست و چهار ماده در تفسیر جلد چهارم وی گنجانده شده است.

پس از هشتاد روز که در مدرسه سپهسالار به منبر رفتند، عزلت اختیار نموده و طی سه سال علوم و معارف اسلامی را به دانشمندان بنام آن عصر تدریس فرمودند، که اگر آن تقریرات منبری و دیگر تقریراتی که در علوم اسلامی که بدون مراجعه به کتب بیان نمودند به دست آید، حداقل پنجاه مجلد بر آثار آن استاد بی‌همال افزوده می‌گردد. اینک در این کتاب بعضی از قسمتهای کتب منطبعة ایشان گلچین شده که جهت آگاهی ذهن وقاد خوانندگان ارجمند عرضه می‌شود:

«جان انسان در هر وادی ملکوتی تعیین یافته به زبان عرفاء سنخ ملکوتی باشد. و آن تعیین را تولد روحانی و سنخ آن وادی را وطن روحانی باید نامید»  
 «مسجد اقصی عبارتست از بالاترین مراتب امکان که مماس با نقطه وجوب است.

سدره المنتهی را تعیین اول نامند.

خلاصه و مجمع عالم امکان، انسان است.

عقل از جنس ملکوت است.

خواهشهای نوع طبیعت (روح حیوانی) و اغراض نوع نفس (روح دماغی) است.

بلکه طبع و نفس دو آلت کار عقلند و معاون و قوه اجرایی اویند و مرکز عقل هم سلول دماغی است.

اعضای بدن انسان بیشتر از حیوان است و بیشتر از هر حیوانی نفس می‌کشد.

بشر در بی‌مانندی هم بی‌شریک است.

هیچ موجودی چه عقل، چه مادی، مانند انسان نمایندگی خدا را ندارد.

امتیاز بزرگ بشر مظهریت تامه در عالم اجسام از خود ظاهر می‌کند نه تنها در عالم ارواح.

عرفاء عالم شهود را عالم حرکت و جهت غیب را عالم سکون می‌نامند. سالک که اختلاف اشیاء را مبدل به اتحاد کند، در راحت ابدی خواهد بود.

سر رشته وجود انسان پاره شدنی نیست. چنانکه سر رشته آن هم پیدا نیست، انسان به سبب شناختن خود می تواند خدا را به اندازه ای بشناسد، یعنی بی نهایتی مراتب وجود خود را البته بی نهایتی خدا بداند چنانکه اشیاء دیگر منتهی می شوند به انسان مانند درخت که منتهی می شود به میوه.

انسان میوه درخت عالم طبیعت است تمام شدن ندارد.

انسان روحی است مجسم و جسمی است مروح، پس نه در عالم ارواح روحی مانند روح انسان است و نه در عالم اجسام جسمی مانند جسم انسان.

#### وجود

«وجود را تقسیم بر سه جناب کرده ایم:

جناب الحق، جناب الحقایق الالهیه و جناب الحقایق الکونیه.

انسان: جناب چهارم خواهد بود.

معاد انسان آنست که به مقام حقایق الالهیه رسد.

انسان با حقایق الالهیه به جذبه خفیه خدا، باز گشت به سوی خدا خواهند نمود.

انسان این قوه را دارد که از خود تهی و از خدا پر شود.

سرنوشت را عرفاء (قدم) نامند و اگر سعادت باشد. (قدم الصدق) می خوانند.

انسان جامع حقایق همه موجودات است.

#### حرکت جوهریه

«تعیین مطلق که حقیقت وجود هنگام اراده ظهور برای خودش می خواهد، و تا اراده ظهور امتداد دارد، با ماده وجود عالم و صورت تعیین مطلق کثرات مراتب و تعینات متوالیه پیدا می شوند، و اصطلاح ماهیت و وجود و ظهور و خفا و روح و جسم و اطلاق و تقید و مجرد و مادی پیدا شده، تشکیل علم و فن می دهد، و اینها همه فانی و متجدد می شوند و این فنا و تجدد تعبیر شده و اصطلاح شده اخیراً به (حرکت جوهریه).

و این فناء غیر فناء ذاتی است، که هماره دارند و در عین وجود عدم‌اند.  
حقیقت انسان

«آدمیت بشری را ظاهر انسان کامل نامند و آدمیت حقیقی را باطن انسان کامل نامند و ولایت کلیه نیز نامند و ولایت مطلقه و هم آدم اول و هم علویت علی و هم علویت مطلق و هم حقیقت محمدیه و هم قاب قوسین او ادنی و هم عالم تدلی و هم مقام مشیت کلیه و هم حق مخلوق به نامند.»

نفس ناطقه

«آدم عبارت از نفس ناطقه است که صاحب مراتب عالیه باطنه روحیه و مراتب ظاهره جسمیه است.»

عشق

«عشق در خرمن دل خیمه چنان محکم زد - که نشاید دگراز عقل در آنجا دم زد.

ابتدای هستی بدن و قوای بدن از جانست عالم غیب را که عالم ارواح می‌نامند، از این جهت است که عالم غیب مبدء وجود و آثار عالم شهود است پس عالم غیب جانست و عالم شهود تن او و خدا را روح عالم دانست.»

ملکوت

«جنبه بشر مردم چون نازله جنبه ملکوت و نفوس کلیه است گویا اولاد ملکوتند و ملکوت دوست خدا است. بدیها و شرور در ملکوت نیست و ملکوت دوست خالص حق است.»

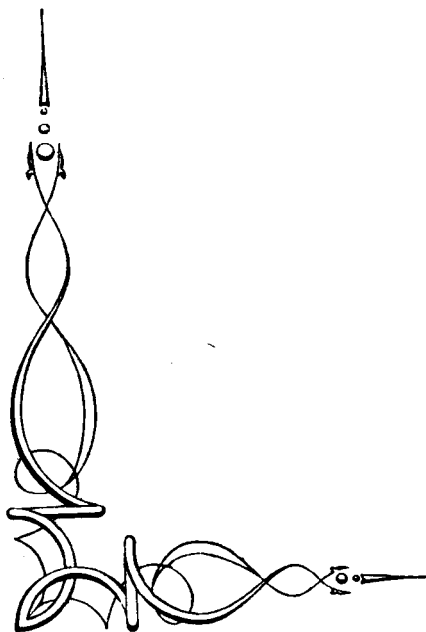
اثبات خدا

ضدیت اشیاء بهتر ثابت می‌کند وجود خدا را تا اصل وجود اشیاء زیرا هر چیزی طالب وجود خود هست اما طالب ضد خود نیست، پس شاید عقل احتمال بدهد که هر چیزی از خود وجود یافته اما احتمال نمی‌دهد که هر

چیزی برای خودش ضد ساخته و خودش را محدود به ضد نموده، پس ضدیت  
اشیاء ثابت می‌کند هم وجود خدا را و هم بی‌ضد بودنش را.  
مراد اشارتی بود از سخنان استاد.



مراتب جان  
و شرح آن





## مراتب جان و شرح آن

نقل از تفسیرکیوان جلد دوم نسخه خطی صفحه ۱۱۴ :  
«بدان که عرفاء متفقند به هفت بودن مراتب جان، و آنها را لطایف سبعة می‌نامند، اما در اسم و ترتیب آنها اندک اختلافی دارند، اسامی آنان به شرح زیر است:

- ۱ - طبع ۲ - نفس ۳ - قلب ۴ - روح ۵ - سرّ ۶ - خفی ۷ - اخفاء
- و اما در پنج و شش و هفت اختلافی نیست، و این سه اخیر (پنج و شش و هفت) را فنائات انسان است.
- سرّ فنائش در عقل فعال است.
- خفی فنائش در مرتبه واحدیت (الوہیت) است.
- اخفاء فنائش در احدیت است.
- آن چهار اول (طبع - نفس - قلب - روح) است. انانیات و تعینات قبل از فنا است، که خود را مستقل می‌بیند.
- طبع مبداء حرکت و سکون است.
- نفس مبداء ادراکات جزئیہ است از صور و معانی.
- قلب مبداء ادراکات کلیہ است.

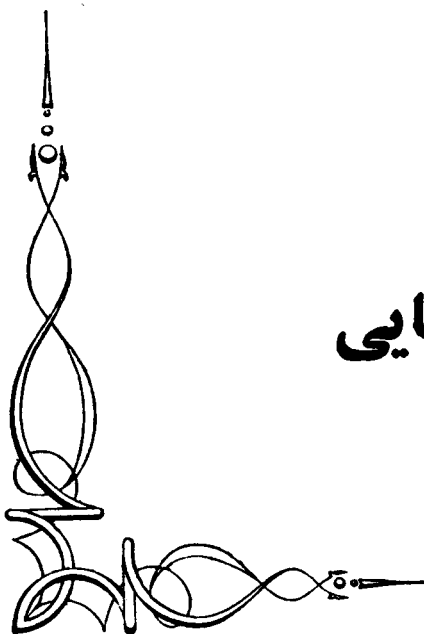
آن چهار اول که تعبیر به انانیات و تعینات گفتیم، سالک مستغرق اندیشه خودی، و اینکه من، منم و تو، تو هستی، خود را مستقل دانسته و خدای را جداگانه تصور می‌کند. مفهوم واقعی این جملات آن است که عملاً ثنوی است، یا عملاً به تثلیث معتقد است، بدون آن که متذکر باشد که مشرک است، تثلیث بدین مأخذ گفته شد، که خود را مستقل و جهان شهود را مستقل، و جهان غیب را مستقل می‌شمارد، هنوز علماً نیز درک نکرده که «کل الموجودات واحد» یعنی تجلی بینهایت است، ترقی را نیز نهایت نباشد، و در هر مرتبه کمالی است و کمال مرتبه ترقی، عدم ترقی است، زیرا مقید بدین مراتب گشته، شماره می‌کند، تعین می‌بخشد، و وحدت را درک نکرده، و همه را کثرت می‌بیند.

عارفی گفته است، «بشکستم هر بتی که در راهم بود، باقی است بت خداپرستیدن من».

اما در باره طبع که گفتیم حرکت و سکون است، ضمن اینکه عازم حرکت گشته، باز عملاً در سکون و بی‌حرکتی گام بر می‌دارد و نفس که مبداء ادراکات جزئی است، بدایت امر است، و قلب ادراکات کلیه گفته شده مقدمات مکاشفه است. قلب در ادراکات جزئی غور نکند تا قابل فناء شود، و فناء در عقل فعال دشوارترین و والاترین فنائات است، دسته‌ای از عرفاء مرتبه سوّم که قلب باشد، بدایت رهایی جان می‌دانند و از مرتبه چهارم که روح نامند، بدایت قدس و خلاص از شهود دانسته.

به‌زعم این ناچیز تعبیرات مختلف حالات روحی سالک است، دانستن اسامی این مراتب و آگاهی از اصطلاحات ضرورت دارد، اما دل بستن و به کار گرفتن زبیده نیست. زیرا سالک بایستی توجه تام به سلوک داشته باشد.

عارف عامل  
به انجام چه کارهایی  
قادر است؟





## عارف عامل به انجام چه کارهایی قادر است؟

این ناچیز اعتقاد راسخ دارد، که اگر کسی خواستار آن شد که به علم عرفان و مباحث پنهانی آن واقف گردد، و بعد به سلوک پردازد، لازمه‌اش آن است که در بدایت امر به حقانیت دیانت اسلام و مذهب تشیع اثنی‌عشری معتقد گشته و تمام دستورات الهی را نصب‌العین خود قرار دهد و دقیقه‌ای از دقائق را فرو نگذارد آنگاه طی طریق نماید و در طول ایام حیات خود با قید جسد عنصری راه به عالم غیب برد. در این راه از پای نایستاده و با خود خلوت سازد و به سوی جان‌جانان گام بردارد. پس از طی درجات عالیّه روح پاک استاد راستین در نوم یا بیداری با تلمیذ خود ارتباط برقرار می‌سازد اگر در بیداری انجام گیرد سالک حتماً بدون دخالت اراده‌اش انسلاخ بر وی دست دهد، و در حالت انسلاخ هیچ صدایی را نشنود و چیزی را مشاهده نکند و حرکات نبض ضعیف شود، و حالت خاصی در چشمان وی پدید آید، رنگ چهره دگرگون شود، که اگر کسی چنین سالکی را در چنین حالتی مشاهده کند، تصور می‌نماید که حالت احتضار بر آن عارف عامل دست داده است، چنین عارفی بیمار نشود، مگر خود در صدد باشد که رنج برد، و یک بیماری صعب بر بدن عنصری خود ایجاد نماید، تمامی قوای بدنی او افزوده شود، و اگر سالک بخواهد برای انجام کاری که جنبه‌های روحی داشته

باشد، قادر خواهد بود طول ایام حیات خود را زیاده گرداند، روح استاد و ارواح عالیه که در عالم غیب هم جلیس استاد سالک باشند سالک را به بعضی اسرار خفیه طبیعت و علوم ناشناخته آگاه گردانند، به عنوان مثال از رخدادهایی که در قرون آتی در کره زمین به وقوع می پیوندد وی را مطلع ساخته و یا کشفیاتی در قرون آتی که در بهبود زندگی افراد بشر کشف خواهد شد، آگاه می سازند.

در علم نجوم ششصد سال تا دو هزار سال آتی را توانند پیشگوئی نمایند، ولی برای سالک لغزش و اشتباه روی نخواهد داد، و بیش از دو هزار سال تواند بالصراحه بیان دارد. بعضی از پیشگوئیهای جاماسب و اقطاب صوفیه، پسگوئی است.

برای هر سالکی به تناسب حالات روحی وی کشفی رخ می دهد که با دیگر روندگان راه حق و حقیقت به یک منوال نخواهد بود و آخرین قدرت یک عارف عامل در یک نقطه و مقام خاص نیست، تا به زبان خامه بیان گردد، زیرا در غیب عالم امکان حدّ یقف وجود ندارد.

عارف تواند امراض صعبی را که مداوای آن تا کنون کشف نگردیده، با اکل گیاهی یا تجویز آشامیدن استکان آبی به طور کامل مداوا کند یا بدون وسیله بهبودی بخشد، اما اعتبارات دنیوی ملاک و مطمح نظر استاد نیست.

در شبه قاره هند مرتاضین برای انجام خواستهای دنیوی عزلت اختیار می کنند، نتیجه، اثر وضعی این اعمال و نشستها و اذکار است، و جنبه تجرد ندارد، عده قلیلی از دانشمندان اروپا و امریکا، برای طی طریق روحی اسپری تیسیم را وجهه همت خود ساخته اند، اما نتیجه آن نئوسوفی است، و وصول به ملکات اخلاقی است، که آن هم به صرف اعتقاد بدان، نتیجه دست نمی دهد، مگر پس از تمارین بسیار، و نسبت به مکتب روحی حدّ نازله است، و قابل سنجش نیست.

افراد روحی از نام و شهرت و اظهار دعاوی سخت گریزان هستند، اما اقل قلیل را که استعداد فطری داشته باشند، با اشارت غیبی تحت تربیت خود قرار می دهند. نه آن که سفره بگسترانند و بارعام دهند، و روی این میزان

بعضی از مذاهب و مکتبها را می‌توان بررسی نمود، و بطلان آنها را به روشنی واقف گردید.

این ذره نادار اعتقاد راسخ دارد، دین مانی و مزدک، و در دوره دیانت مقدس اسلام نقطویه، حروفیه، اسماعیلیه، شیخیه و منشعبات آن بایه، ازلیه و بهائیه همه مستقیماً یا مع‌الواسطه غذای مسمومی است، که با دست سیاستمداران غرب جهت حصول مقاصد استثماراری خود در شرق بنا نهاده و گسترش یافته‌اند و اذهان ساده دلان را بدون اینکه خود واقف باشند، آلت اجرای مقاصد پنهانی خود ساخته‌اند، و از این طریق به آمال سیاسی خود نائل گردیده‌اند.

پس بهوش باید بود، و التجا به ارواح شامخه برد، تا از گمراهی رهائی یافت.

عنایت خاصه‌الاهی است، که سالک را بدین طریق کشانده است، تا مقضی‌المرام گردد.

شناسایی عارف عامل امری صعب است، زیرا شناخت سنخیت لازم دارد، مگر خود آن عارف تفضل کرده و فردی را مستعد یافته، اندکی پرده به‌یک سو افکند، و خود را به وی بشناساند، زیرا اگر گوئیم اقیانوس را در یک کاسه جای داده‌ایم عقل نمی‌پذیرد، ولی بدن عنصری این عارف با ابدان دیگر افراد تمایز بسیار دارد. در باره زنان پاک‌نهاد پیغمبر اکرم (ص) گفته شده، که هر یک به زوجیت ختمی مرتبت (ص) تا پایان حیات باقی می‌ماندند، چون جسد پاک آن حضرت مماس با ابدان آن زنان یافته، از عذاب آخرت مصون خواهند بود، افراد جزیره‌العرب چون در حدی نبودند که عظمت بیکران سرور عالمیان را دریابند، به‌عناد هم عنان شدند.

عارف صفت خلاقیت دارد، و متصرف در ماده بوده، ولی به تمایلات شخصی توجهی نخواهد داشت. همه اعمال وی به‌اشارت عیبی و تصویب جوامع ارواح شامخه در ملکوت است.

توحید در نهاد و فطرت بشر نهاده شده است، که یکی هست و هیچ نیست جز او («وحده لا اله الا هو»)

اگر هر فردی که به طور صحیح به عبادات شرعی اعم از واجبات و مستحبات، با دل و جان بپردازد و به سلوک روحی اشتغال ورزد، هیچگاه در طول عمر با بیماریها روبرو نمی گردد، و عمر وی افزوده می گردد.

اگر فردی به امراض روحی به درجات مختلف شدت و ضعف به مرض مانند صرع مبتلا گردد، که اکثراً در اثر رخدادهای مهیب و ترسناک که تاب مقاومت ندارند، بیهوش گشته و پس از آن هر چند مدت این مرض بروز می نماید، ازدواج و تسکین هواجس نفسانی، در بهبود این بیماریها بسیار مؤثر است.

اگر سالک راه رفته چنین بیماری را مشافهه مشاهده کند، و تأثر خاطر بر وی دست دهد، تواند به شخصه یا با توسل، و تمسک به ارواح شامحه در اندک زمانی وی را مداوا سازد.

یا امواج فکری بیمار را بر وجود خود منتقل سازد، و بعد حداکثر در یک یا دو ساعت از وجود خویش خارج سازد، که خستگی مفرط بر چنین عاملی عارض گردد، باید یک ساعت یا اندکی بیشتر به خواب رود و استحمام کند، که کسالت مفرط و آن بیماری از بدن عامل خارج گردد.

قاعدتاً امواج بسیار از نوک انگشتان دست و موی سر و حرکت سر، بیشتر از اعضاء دیگر بدن ساطع می شود، می تواند به نهج دیگر، با خیره شدن به بیمار و دست نهادن بر موضع بیماری امواج مرض را از بدن خارج سازد، که بهبود کامل پذیرد.

به همین نحوه مرد راه رفته مشکلات و گرفتاریهای فرد دیگری را که دفع آن بر دل وی القاء شود، انجام می دهد، نه آنکه خواهشهای دنیوی افراد را که در صورت رفع نیاز و نیل به قدرتهای اجتماعی به بیراهه کشیده شده و موجب اذاء دیگران شوند، که برای عامل مضر بوده و خلاف مشی مکتب روحی است.

به عنوان مثال گوئیم که عارفی به هیتلر کمک کند، که تمامی اقطار زمین را به خاک و خون کشد، تا یکه تاز کره ارض گردد. این عمل خلاف و گناه نابخودنی است.

گویند شمنی<sup>۵</sup> با چنگیز همراه و معاضد بود، که در اعمال وحشیانه آن خونخوار جهانخوار عامل موثر بود. به قطب‌الدین حیدر مدفون در تربت حیدریه، ملتجی شدند، که با قدرت روحی، جلو این تهاجم غیر انسانی را بگیرد، پاسخ داد، من و صد تن چون منی با هم یار شویم، قادر بر جلوگیری نیستیم، زیرا در پشت سر چنگیز درویشی است، که ما قدرت مقابله با وی را نداریم! این سخن لغو است و بیهوده چرا که عارف قادر به دفع شر از جامعه بشری است.

نجم‌الدین کبری با عده‌ای از یارانش به جنگ چنگیز شتافت، گویند نجم‌الدین با نگاه فردی را بدون طی مراحل سلوک به مقام ولی می‌رسانید، و بعد مشهور به ولی تراش گردید، اما نتوانست در قبال چنگیز مقاومت کند، و دست به جنگ زد، که کسی از وی خواستار نبود و کشته شد.

پس نفس عمل نجم‌الدین کبری مشهور به طامه‌الکبری خلاف انزوای عارف بوده، و حضور در جنگ با داعیه‌ای که نجم‌الدین داشت مغایر، و خود نارسائی اندیشه وی را می‌رساند، و این خود برهانی بر بطلان مفهوم قطبیت می‌باشد.

شگفت‌تر آن که، چنگیز در بیرون محوطه لشکریان خود، در چادر زردی به تنهایی روزه وصال به طریق مانویان می‌گرفت، سه شبانه روز نه آب می‌آشامید، و نه غذایی تناول می‌کرد و نه چشم بر هم می‌نهاد، و در طول این مدت به یکی از ستارگان که گویا مریخ بود ملتجی می‌شد تا در جنگ پیروز گردد، و مدعی بود که مطالبی بر وی القاء می‌گردد، که آن را یاسای چنگیز نامیدند، که نزد طوایف مغول وحی منزل بود. چنگیز خون آشام داعیه وصول به حق داشت، تو سیاه کم بهاء بین که چه در دماغ دارد!!!

مغولها مانوی بودند و بیداد در کشتار و نهب و غارت و تجاوز به‌نوامیس مردم بی‌گناه و در قتل نفس از زن و مرد و اطفال شیرخوار خودداری نمی‌کردند. مغولها بر این اعتقاد بودند، که نتیجه این فجایع، توجه به عالم عقبی است.

چنگیز را چه رسد که ابنای بشر را که برگزیده خلقت می‌باشند، از دم

تیغ بگذرانند، و پست‌ترین نوع و بدترین فجایع را به نام جهان آفرین اجرا کند، و ندامت و پشیمانی به خود راه ندهد.

این گونه مکتبها در طول تاریخ در کرهٔ ارض پدید آمد و چون بر خلاف سیرهٔ الهی بود، نپائید و نام و نشانی جز نفرین ابدی برای آنان باقی نگذاشت.

اکنون باز گردیم بر سر مبحث خود: رونده راه حق و حقیقت که به عوالم غیبی نایل گردیده، و به فیض مقدس رسیده، اقتضای حالت روحی وی آن است، که صفت انعدام و ایجاد را دارا می‌شود، اما هیچگاه تمایلات وی یا علقهٔ خویشاوندی و عشیرتی و هموطنی و نژادی و عواطف انسانی در انجام کارهایش مداخلت نداشته، از او بدی پدید نیاید، مگر استثنائاً فردی دست به ظلم گشاید، و همه نوع ستم به‌همنوع خود روا دارد، و احتمال دگرگونی و بهبودی روحی وی داده نشود، و عدهٔ بسیاری دست به‌سوی جانان دراز کنند، و دفع شر او را تقاضا بنمایند، و از جهان غیب بر چنین سالک راه رفته القاء شود که نیروی چنین ستمکاری را از وی باز ستاند، و وی را به مرض صعب مبتلا گرداند، در چنین کیفیتی افراد راه رفته دیگر در بهبود او قدم بر نخواهند داشت، زیرا اشارت از عالم ملکوت است، نه تمایلات شخصی و تقاضای این و آن.

عارف برای کمک به دیگران مزد نطلبید، و خواست دنیوی نداشته باشد، اما سعی کند جلب اعتماد بیمار را نموده و اعتقاد وی را به جهان واپسین مستحکم نموده که این خود مزد عارف خواهد بود.

عارف بایست بیمار را رویت کرده، یا صدای وی را استماع نموده، یا نمونهٔ خط، یا عکس وی را مشاهده کند، تا نحوه و کیفیت امواج بیمار را بسنجد، و نسبت به نحوهٔ کیفیت روحی بیمار آشنا گشته و منظور نظر نهائی عارف از مداوا، ایجاد عقیدت در بیمار و خانواده و دوستانش به جهان غیب باشد، و این نتیجه دستمزد واقعی عارف است.

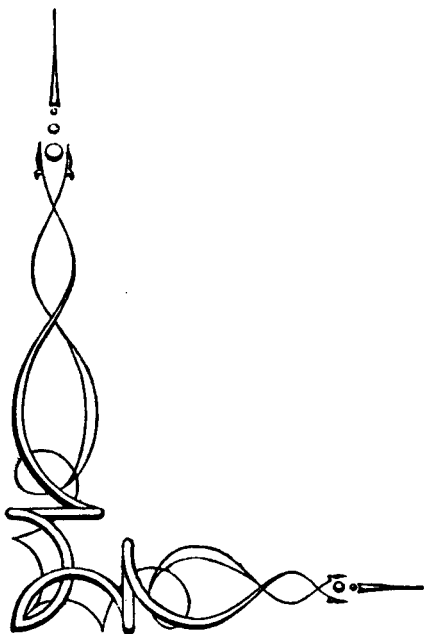
اما به طریق علوم غریبه، نتیجهٔ معکوس می‌بخشد، ولی متد روحی از بیخ و بن بیماری را از بین برده، که بزرگترین اطبای حاذق به‌شگفتی فرو

روند.

عارف در انجام این خواسته بیمار یا اطرافیانش، احساسات خود را ندیده گرفته، فقط روحاً به وی القاء می‌شود و ملزم به انجام این کار می‌گردد.



تناسخ





## تناسخ

یکی از مباحث اساسی کلیه مکتبهای روحی، مبنای آن بر تناسخ نهاده شده است.

اساس مکاتیبی که از چهار رساله ودا متأثر شده‌اند، مانند مذهب جین و بودا و فلسفه سانکهییه و یوگ بر تناسخ نهاده شده است. مکتب بودا پایه کلیه عقاید و آداب آن بر «کرمه» یا گردش چرخ حیات پی‌ریزی گردیده است.

آئین مانی و مزدک و خرم دینان و مبیضه و عقاید کهنه مصر قبل از ظهور حضرت موسی (ع) به تناسخ اعتقادی راسخ داشته‌اند.

بعضی از سلاسل تصوف اسلامی که در هند توسعه یافت، تحت تأثیر مکتبهای هندی قرار گرفته و تناسخ را تأیید نموده‌اند، مانند نقشبندیه، چشتیه، سهروردیه و قادریه.

در ایران نیز سلسله کوثریه که منشعب از سلسله نعمت‌اللهی است و شعبات متغایر هم آن که از آراء کوثر علی‌شاه همدانی متأثر گردیده‌اند، سخت به تناسخ دل بسته‌اند.

تناسخ، عود ارواح است، مکتب نئوسوفی و پیروان اسپری تیزم به شدت تناسخ را به دیده قبول می‌نگرند، بزرگان اسپری تیزم ماوراء ماده را بعد چهارم تصور کرده، در صورتی که وقتی کلمه بعد را بر زبان جاری سازیم، مفهوم بعد چهارم در ردیف سه بعد قرار گرفته و مفهوم تجرد را در بر ندارد. بزرگان این مکتب معتقدند که چه بسا پس از درگذشت، روح انسان، در مجمعی از مجامع عالم ارواح احضار شده، و ممکن است بعد از چند روز در رحم یک زن، در کشوری دیگر و مکان دیگر پا به عرصه وجود نهد.

اعتقاد به تناسخ خلاف ادیان الهی است، زیرا پس از مرگ مجازات بزهکاران و نیکوکاران را به عود دنیا محول می‌دارند. یازده تیره اهل حق با فرقه ملک طاووسی که دوازده شعبه هستند همگی به تناسخ نزولی و صعودی اعتقاد دارند.

تناسخ بر دو گونه است: ۱ - تناسخ نزولی ۲ - تناسخ صعودی. تناسخ نزولی آن است که هر فردی در طول زندگانی خود اگر مرتکب کارهای خلاف گردید، در عود بعدی چه بسا به صورت حیوان یا نبات یا جماد به دنیا عود نماید.

روح انسان در کالبد درندگان درآید مسخ نامند.  
روح در ابدان نباتی درآید رسخ گویند.  
روح در اجسام جمادات و معدنیات ظهور کند، فسخ می‌نامند.  
اما فلاسفه و عرفاء اعتقاد دارند که سیر نزولی در طبیعت امکان‌پذیر نیست.

عده‌ای از علمای بزرگ اسلامی که به ولایت کلیه حضرت علی مرتضی (ع) اعتقاد راسخ دارند، اظهار داشته‌اند که به میمنت وجود پاک حضرت ختمی مرتبت (ص)، دیگر در کره ارض مسخ به وجود نیامده و مسخ یک بیماری خاص بود که هر فردی بدان ابتلاء می‌یافت، بیش از سه روز در قید حیات نمی‌توانست باشد.

ملاصدرا، مصنف کتاب اسفار، انواع تناسخ نزولی را با بیانی فلسفی تشریح نموده و در ابطال آن براهینی اقامه نموده است، اما در مورد تناسخ

صعودی لب فرو بسته است.

دوازده تیره اهل حق به عدد اسماءالاهی اعتقاد دارند یعنی هزار و یک مرتبه که هر انسان می‌بایست به دنیای خاکی عود نماید تا به حد کمال رسد. برخی دیگر از پیروان این عقیدت (تناسخ) معتقدند که هر انسانی لااقل هفت بار می‌بایست عود نماید تا از رفت و برگشت رهایی یابد. اقل قلیل معتقدند که حد اقل عود ارواح سه بار خواهد بود و نادر است که انسانی در یک بار آمدن به دنیا به حد کمال رسد.

تناسخ صعودی آن است که روح اگر سیر صعودی کند و به عالم قدس پیوندد نسخ نامند. تناسخ صعودی بنا بر اعتقاد کلیه مکتبهای روحی و اخص فلاسفه اشراق بر دو گونه وقوع آن امکان‌پذیر است.

قسم اول آن است که یک فرد با دست به گریبان بودن فقر در زندگی و رو برو گشتن با شدائد و سختیها آن‌چنان آشفته حال شود که تمامی ذرات وجودش از حب دنیا و لذائذ مادی آن و هواجس نفسانی پاک شود تا به حدی رسد که آرزوی نیل به مقامات اجتماعی و مکنت و رفاهیت حال به مخیله خود خطور ندهد، گویند طبیعت مربی چنین فردی بوده است.

قسم دوم آن است که صاحب نظران معتقدند، که چنین فردی با مواجه گشتن با شدائد زندگی آماده سلوک روحی می‌شود. مبتدی را چه رسد که سر دهد و گردن بر افرازد و گوید دست ارادت داده‌ام.

استاد از بدو تولد آن مرید، وی را تحت سیطره خود درآورده و سختیها دهد و به نشیب و فراز کشاند تا آماده ثمر دادن شود، در این موقع بسان درختی است که آماده ثمر دادن است.

درخت سیب فی‌النفسه میوه سیب را در دسترس ابناء بشر قرار نمی‌دهد آن روح متعالی کره زمین است که با یازده حرکت اصولی آن را به بار می‌نشانند. هر ذره‌ای از ذرات خاک حرکتی دارد.

حرکت دورانی بیضوی شکل هر ذره و حرکت ذره مجاور و هر دو ذره به تناسب مجاورت و همبستگی حرکت ثانوی داشته، و به همین نهج

هزاران حرکت از زمین بروز می‌نماید که علم بشری قادر به درک آن نیست، و از نظر ظاهر بینان ناپیداست.

کشف اسرار پنهانی عالم طبیعت نه با مکاشفه امکان‌پذیر است نه با مشاهده؛ زیرا مکاشفه به تناسب حال سالک صورت می‌گیرد، و اندکی پرده به یک سو افکنده می‌شود و در مشاهده سالک جهان غیب محاط بر کره زمین را می‌بیند.

می‌بایست امواج سلول مغزی وی امواج محاط بر کره ارض را بشکافد و امواج ماوراء جو را به تناسب استعداد امواج مغزی خود که بدان مرحله فایز گردیده است دریابد، و بر کره ارض افاضه نماید.

تو با گوش پر هوش جان به سخنان بنگر نه با دو دیده احوال و اغراض نفسانی.

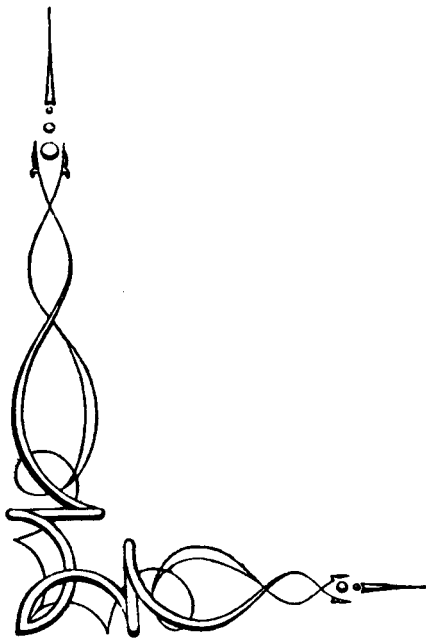
طبیعت حی و بیدار است و دارای حرکت بوده و هر ذره‌ای از ذرات اعم از یک برگ یا یک سنگ ریزه با امواج متناسب وجودیش می‌شنود و پاسخ می‌دهد و ترنمی دلنواز که فوق آوای دلنشین نوازندگان چیره‌دست است سر می‌دهد همت والای عارف عامل از این زیباییها و شگفتیهای شگرف بگذرد و طیران به عوالم علیا نماید.

سیر ادوار تناسخ نه یک بار است، نه سه بار، نه هفت بار، و نه هزار و یک مرتبه؛ زیرا به اعتقاد علمای روحی روح به تمامی مراحل جماد و تمامی انواع نباتات از خار مغیلان و گل‌های الوان و درخت تعلق یابد و طی کند زیرا گویند ذره خاک با ساحت پاک چه مناسبت دارد؟ روح پس از سیر در جماد و طی مراحل نبات و گذراندن مراحل حیوان وقتی به پایه انسانی فایز گردیده و به حد کمال انسانی نرسیده باشد دور و کور می‌تواند پایان یابد. چرا که به عنوان مثال روح آن فرد در همان حالت در ملکوت مخزون می‌شود تا در دور و کور دیگر آید و قانون لایتغیر الهی وی را در زمان حیات استاد بی‌بدیلی قرار می‌دهد تا استاد وی را منجذب خود ساخته و به همت والای خویش از آمد و رفت بی‌نیازش گرداند. تذکر این نکته ضروری است که در

پایان دور و کور هر چه جماد و نبات و حیوان تا انسان باشد روحشان در ملکوت مخزون گردیده و در دور و کور دیگر می آیند تا به کمال رسند. خلاصه تناسخ و جبر مطلق و وحدت وجود از مباحثی است که مغایرت تامه با ادیان الاهی دارد، لذا این بی مقدار به طور فشرده و ایجاز اشارتی نمود و توصیه این ناچیز آن است هر دانشمندی که به مباحث عرفان آگاهی و سلطه دارد از تدریس این مبحث به افراد عامه خودداری نماید زیرا موجب انحراف آنان خواهد گردید.



# انواع رياضت ومقام نيروانا





## انواع ریاضت و مقام نیروانا

در مکتبهای روحی، سالک که به سلوک اشتغال می‌یابد استاد، عرفان علمی را به تلمیذ یا تلامذه خود تعلیم می‌دهد به عنوان مثال در مکتب یوگ چنین معمول است. پس از آن چند نشست مقدماتی از هشتاد و چهار نشست را به شاگردان خود یاد می‌دهد، سپس با ادویه گیاهی قوای رئیسه بدن آنان را تقویت نموده و پس از طی این مراحل دستور سلوک می‌دهد، ابتدا از اکل گوشت تندبار<sup>۱</sup> دستور اجتناب می‌دهد و پس از آن از زندبار<sup>۲</sup> دستور به پرهیز می‌دهد و بعد از آن سالک از جمالی<sup>۳</sup> به دستور استاد دوری کند و به اکل جلالی<sup>۴</sup> روی آورد و پس از پیشرفت در سلوک از هر دو قسم اغذیه جمالی و جلالی بایستی خودداری کند و به اکل نباتات بالاخص زیتون، خرما و نخود اشتغال ورزد و همه روزه سه بار یا حداقل یک بار، آب‌تنی کند، در محل رطوبت و مکانی که در معرض باد است اشتغال به سلوک نورزد، تا استاد به تقلیل غذا دستور دهد. در تقلیل غذا بدن گرم شود و هلیله سیاه بدون آن که چیزی با آن مخلوط نمایند، کوبیده آن را هر شب به اندازه یک مثقال تناول نماید، زیرا در سلوک یبوست دست دهد، و یبوست برای سالک مضر است.

هلیله برای تقویت جهاز هاضمه و نور چشم بسیار نافع است، گل گاوزبان بدون آن که گیاه دیگری با آن منضم نماید، در یک قوری با آب سرد مخلوط ساخته و منافذ قوری را بگیرد و حرارت کم دهد تا به تدریج که آماده شد با اندکی نبات زرد بیاشامد در نبات سپید، جوهر مخلوط می نمایند. که مضر است، و آشامیدن گل گاوزبان برای تقویت قلب بسیار نافع است.

اساتید هند ذکری تعلیم نمی دهند، فقط در مراحل بعدی ضمن حبس نفس کلمه (اوم) را که مقدس می دانند به کار برند.

سالک در ذهن خود سه عدد شمرده نفس را تا ناف برساند و سه عدد شمرده نفس را در محل ناف نگه دارد، و سه عدد شمرده نفس را از منخرین بینی خارج سازد، پس از مداومت به این عمل، عدد سه را به عدد شش رساند و شش به نه و نه به دوازده و دوازده به شانزده، و یکباره از شانزده به سی و دو، و از سی و دو، به شصت و چهار رساند.

یعنی شصت و چهار شماره در ذهن شمرده نفس را فرو دهد تا به ناف رساند، شصت و چهار عدد بشمارد، نفس را در ناف ضبط کند و شصت و چهار بار بشمارد و نفس را از منخرین بینی خارج سازد. در اجرای این دستور این ناچیز برخورد نمودم، که تمرکز سالک فقط به اعداد جلب شده و ترتیب تصاعدی آن و توجه تام به آن نتیجه روحی در بر ندارد. و در نشستها بیشتر نشست مربع به کار می برند که این نشست و این حبس نفس و آن تقلیل غذا قوای نفسانی را تهییج نموده و فقط سلامت بدن و طول عمر را نتیجه می دهد، ترقی روح از این روش به دست نمی آید و نایستی به همه شاگردان به یک نهج تعلیم دهد. بعد از سپری شدن چند سال که سالک در طی این ایام سلوک را پیشه ساخت، با صوابدید استاد طریقت در کنار دریا سطح زمین را به عمق یک وجب بیشتر از ارتفاع بدن سالک در حال نشسته حفر نماید و از مکان نشست تا اول ساحل دریا جوئی احداث کند و امتداد دهد و در حالت مربع جالس شود و آب از فرق سر سالک بگذرد، روزهای اولیه بیش از پنج دقیقه بدین کار ادامه ندهد که برای سالک خطرناک خواهد بود و افزودن دقایق

بایستی با دستور استاد انجام گیرد.

این نکته را عرضه می‌دارد، که این ذره ناچیز در ایام جوانی تحت تعلیم یکی از موبدان زرتشتی که پیرو سلوک آئین هوشنگ بود، به نحو خاصی که بسیار صعب و طاقت‌فرساتر از سلوک هندوان و آیین یوگ بود، بدین عمل مبادرت ورزید.

شش ماه متوالی در چند ساعت از شبانه روز از فرق سر تا دو کتف بدنم، تمام نقاطش به شدت و فوق طاقت درد را تحمل می‌نمود، و از کار باز نماندم، به‌امیدی که دامن مقصود به‌دست آرم.

نتیجه غائی آن شد، چه در بیداری و چه در نوم‌انواری می‌دیدم؛ و تمامی انوار و اشکال آن بسیار بدیع و موجب بهجت و سرور می‌گردید. دانستم سلوک هوشنگ از بدایت تا نهایت امواج است.

اینک به‌ضرس قاطع نظر می‌دهد، که این امواج اثر وضعی سلوک و اذکار و نشستها و حالات روحی سالک است، و حد فاصل ماده و تجرد است، یا برخورد و مشاهده این امواج نبایست دامن از دست داد، و نتیجه و غایت سلوک دانست، شیرینی خاصی است، اختصاص به اطفال مکتب دارد، هر چند سنین عمرشان از هفتاد بگذرد، خدعه و فریب و نیرنگ است. چه بسا استاد خود واقف نباشد. بازی است. شهر شهر فرنگ است و هفتاد و دو رنگ. طالب شایق را به بیراهه کشاند، زمانی به‌خود آید، که عمر سپری شده و قوا به تحلیل رفته است.

این ناچیز مکتب یوگ را به‌دستور پروفیسور مهرین انجام می‌دادم، و پس از آن استادی هندی داشتم سلوک یوگ با آئین هوشنگ فقط در چند نشست اختلاف داشت، و نظریه ما در باره سلوک یوگی همان نظریه‌ای است که در باره مکتب هوشنگ بیان داشته‌ایم.

سالک در سلوک، ذکرش را ضمن ترسیم تمرکز داده، که این یک نحوه ذکر و فکر است، یا در عرفان اسلامی ذکر حیات را در پشت قلب ترسیم می‌کند، ضمن ترسیم کلمه «الله» را این سمت قلب منقوش ثابت در نظر گرفته و بدان می‌نگرد، این نوع هم ذکر و فکر است.

قسم ثالث ذکر قلبی را با قلم خیال در فضای سینه ترسیم نموده، یا در جدار قلب یا در تجاویف قلب که نسبت به اقسام دیگر مشکلتر است و تمرکز بیشتر می‌خواهد. ضمن اجرای این عمل یا مابین دو ابرو، چهره‌ی استاد را مطمح نظر قرار دهد، یا در جوف قلب چهره‌ی استاد را منقوش دائم قرار می‌دهد، یا جهت دیگر قلب که مقابل پستان چپ است، صورت استاد را تمرکز دهد، حق آن است که چهره‌ی استاد خود در خانه دل ظاهر شود، با چهره‌ی ملکوتی که این را «فتح باب» گویند، یا جهت کمک به رونده راه استاد چهره‌ی خود را اجازه می‌دهد که تمرکز دهد، تا به تدریج چهره‌ی ملکوتی تجلی کند. برای توضیح این مطلب که چهره‌ی ملکوتی چیست، اشارتی می‌رود:

چهره استاد با نورانیت خاص و رنگ خاصی از انوار، که مدخلیت تام با قدرت روحی سالک دارد ظهور می‌کند این چهره آن‌چنان زیبا و درخشنده است، که گویی ماه آسمان یا آفتاب جهانتاب، مکان خود را در فضای لایتناهی پشت سر نهاده و بر دل پاک بی غل و غش سالک جای می‌گیرد، در چنین حالتی چه در خواب و چه در بیداری، برای انجام هر کاری صدای غیبی می‌شنود که به انجام کاری یا نهی از آن دستور می‌دهد.

ناگفته نماند این اصوات، این چهره و انوار، باطن خود سالک است، که به نام استاد و انوار غیبی و اصوات ملکوتی بر او نمودار می‌گردد، و یا می‌شنود. اما یک نکته در اینجا است، که استاد اگر در خواب نیز باشد، امواج مرید را گرفته، که این دانه از آن گلستان با دست باغبان چیره دست در زمین مستعد آماده گلستان غرس شده، هم سالک مدخلیت دارد هم استاد. گاهی هر دو. و زمانی فقط استاد و در بعضی ایام برای سالک، این نکات در طی سلوک مکشوف می‌شود.

سالک در مقام سلوک نکات زیر در ترقی و ارتقاء روحی وی مدخلیت

دارد:

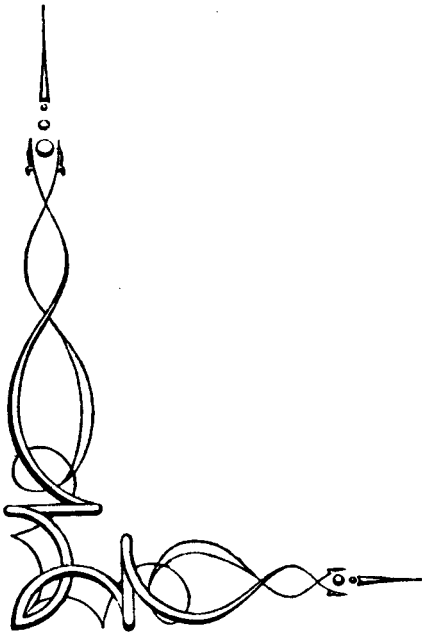
- ۱ - سالک تحت تربیت استاد توانایی قرار گیرد.
- ۲ - از علم عرفان آگاهی بهم رساند.
- ۳ - نشستها را مرعی و محل اجرای ریاضت متناسب با سلوکش باشد و تقلیل غذا و استحمام پیشه خود سازد و البسه سبک و راحت و گشاد که از پنبه یا پشم بافته شده بر تن نماید.
- ۴ - حبس نفس و عدم فاصله زمانی در سلوک و مداومت به آن ضروری است.

۵ - ابتدا سالک با توجه به امواج پاک مداومت به ریاضت پیشه کند و اگر امواج شیطانی به سوی او شدت یابد به دستور استاد و توجه تامه استاد آن امواج منحط از پیرامون وی پراکنده شود، استاد بایست مراقبت نماید که ترس و خوابهای هولناک برای سالک روی ندهد سالک در اثر تمارین بسیار به پایه ای رسد که هر نوع موجی را که طالب است جذب نماید این مطلب بدان مفهوم است که میان امواجهای فراوان از کانال خاصی امواج خاصی را سلولهای مغزی سالک دریافت نماید.

پس از سالهای دراز و تحمل ریاضات صعبه سلولهای مغزی خود را برای نیم ساعت تعطیل سازد و بدین کار و تجربه در این امر بپردازد و به تدریج مدت را افزایش دهد تا پس از چند سال متوالی یکسره و یکباره سلولهای مغزی او تعطیل شود به نحوی که سالک دیگر نتواند سلولهای مغزی خود را به حرکت مجدد وادارد این مرحله را نیروانا می نامند که معنای لغوی اش «خاموشی محض» است وقتی سالک بدین مرحله نایل گردید از تنفس و تغذیه و نوم بی نیاز می شود و وجودش مفید برای دیگر افراد نخواهد بود. این آرزو برای هر سالکی روی دهد به مفهوم عدم توجه به نتیجه غائی سلوک است نه در دنیا مفید خواهد بود و نه در عالم واپسین. در حضور ارواح عالیه

گذشته از آن که سرافراز نخواهد بود شرمگین و مطرود می‌باشد.  
چگونه بودا به مقام نیروانا نایل گردیده و به تربیت افراد پرداخته است و  
مکتب سلوکی را که انفرادی است سفره گسترده و به صورت آئینی در آورده  
است؟

عشق





## عشق

مهر جذاب مهر است، و زمین جذاب سپهر.

عشق چیست؟: اکثر دانشمندان حدّ اعلای فضیلت آدمی را در کمال و رشد عقلی می‌پندارند، و فراگیری دانشها و فنون را با ابزار عقلی مناط اعتبار می‌دهند و عقل را مجرد دانسته‌اند. فلاسفه در اثبات مباحث فلسفه برهانهای عقلی ابراز می‌دارند، (برهان ارجحیت بر اقامه دلیل دارد.) و صادر اول را، عقل اول نامند، اما وظیفه یک فیلسوف در موضوعات فلسفی، بنا به اعتقاد کلیه فلاسفه دریافت حقیقت نفس‌الامری است که فقط توسط عقل، به کنه مطلب راه می‌برند، اما می‌گوئیم که فوق مرتبت علیای عقل بدایت عشق است، و عشق بر خلاف تصور عامه مخالف عقل نیست، بلکه فیلسوفی که در مباحث فلسفه پس از آشنا شدن به غوامض علوم، حیرت بر او چیره شده، سر از پا نشانسد، این حالت بدایت عشق است.

حدّ کمال عقل بدایت عشق است، که فیلسوف را به اشراق سوق می‌دهد، سالکی که در سلوک طی طریق می‌کند، پس از چندی تردید و خلجان بر وی عارض گشته، و حتی بی‌اعتقاد به مکتب روحی، و گاه به استاد می‌شود. و تمنیات و هواجس نفسانی بر او غلبه کرده، خود را از خود باز نشانسد. در چنین کیفیتی چون استاد راستین از روح ملکوتی خود، نهال

ملکوت را در ضمیر پاک روح انسانی وی غرس نموده است و سالک با انجام دستورات استاد روحی باطن خود را آبیاری می‌نماید، تا به وادی عشق کشانده شود.

آیا عاشق به معشوق نیازمند است؟

در پاسخ می‌توان گفت که عشق نیاز نیست و اختیاری نیست تا نیاز مطرح سخن باشد.

از کانال خاصی از ملکوت امواج ناشناخته‌ای به سلول مغزی عاشق مستقیماً می‌تابد لذا عاشق از خود بی‌خود می‌شود و تعلقات مادی را نادیده می‌گیرد، و می‌توان گفت این معشوق ازلی است که با قدرت بی‌زوال و استغنائی کامله اش افراد خاصی آن‌هم کمتر از تعداد انگشتان یک دست را بر می‌گزیند. با قید جسد عنصری و مقیم بودن در عالم شهود، عالم ملکوت درب را به سوی او می‌گشاید که به اصطلاح فتح باب می‌شود. برای روشن شدن این مفهوم گوئیم، یک رادیو ابزارش در حدی است که فقط قادر است تشعشعات ایستگاه رادیویی تهران را دریافت کند، ولی رادیوی دیگر امواج رادیویی اروپا و دیگر قاره‌ها را جذب نموده و قابل سنجش با رادیو اولی نیست.

به نظر این ذره‌نادر معشوق در باطن امر خود عاشق است و به همین دلیل عاشق را به سوی خود می‌کشاند، و الا عاشق در حدی نیست که با این همه قیود مادیت صرف و تنگنای قوای مادی طیران به عالم لامکان نماید، لذا حالت سالک را در این مقام جذبه نامند و خود سالک را مجذوب خطاب کنند.

در بدایت امر الوانی مشاهده کند که با دیده بصر رؤیت می‌کند نه با تجلی در قلب. به تناسب پیشرفت مجذوب رنگها تغییر لون داده، تا به مقام بی‌رنگی نایل آید. عاشق در این مرحله گاهی چند شبانه روز غذایی را تناول نمی‌نماید و آبی نمی‌آشامد و خواب بر وی چیره نمی‌شود تا آن حدّ که نزدیکترین کسان خود را نمی‌شناسد و آواهای بلند را نمی‌شنود، سفر در باطن خود می‌کند، ضمن این که در یک مکان عزلت گزیده به دنیاها و روحی

گام می‌نهد.

سید کاظم رشتی اشارتی به گوشش رسیده بود و مدعی گردید که در فضای لامکان شهرهایی وجود دارد و در هر شهر سگی را نگهبان آن معرفی می‌نمود. ابراز این مطلب خود دلیل عدم دریافت واقعی آن است، چرا که فقط اذهان ساده دلان را به سوی خود جذب می‌کند، عشق مقام رادان و آزادگان و برگزیدگان الهی است. گاهی عاشق در حال جذبه به یکباره به اندازه غذای چند تن را تناول کند، و بیمار نگردد.

آب، آتش، سموم و حیوانات مهیب درنده، اثری در عاشق ندارند.

عاشق خود معشوق است تا آن که هر دو یکی شوند.

عرفای ترکیه افراد مجنون را مقدس می‌شمردند، ولی مجنون بیمار است؛ اما عاشق در عشق و با عشق و عجین شده در عشق است. سرور اندر سرور دارد. حالت دیدگانش نحوه خاصی است که با دیگر افراد متمایز است. تمامی موجودات در کره ارض چون جمادات، نباتات، حیوان و انسان، همگی دارای روحند و تکلم می‌کنند و اصوات دیگر را می‌شنوند، اگر بخواهد زلزله رخ دهد، پرندگان آن را در می‌یابند و اصوات خاصی از منقار خود سر می‌دهند. اسب هنگام عبور از پل چنانچه احتمال انهدام پل را بدهد، گام از گام بر نمی‌دارد. هر یک از ذرات هستی مانند شن در صحرا جذبه‌ای دارند، که بیننده را مسحور می‌سازد. جنگل و کوه شعشعه خاصی از خود دارند، که هر فردی را به تناسب حالات روحی وی مجذوب می‌سازند. شب اگر به ماه بنگریم از خود بی‌خود می‌گردیم. چنانچه هنگام غروب در کنار دریا لحظاتی توقف کنیم، و به امواج دریا خیره بنگریم، رنگ آب دریا متغیر گشته و چه بسا بیننده اگر در شنا چیره دست باشد، خود را به امواج دریا بسپارد قادر به شنا نخواهد بود. طلوع آفتاب جهانتاب انسان را از خود باز می‌ستاند، این همه نشانه کوچکی است که نبات و حیوان دارای شعور بوده و صاحب اراده هستند. انسان که حد و الای خلقت است و مستجمع کمالات و برگزیده حق، هیچ فردی با طی طریق و سلوک در راه حق و حقیقت، به مقصود نمی‌رسد، مگر آن که امواج غیبی بر او بتابد، و او را از خود بی‌خود بسازد، در مقام

حیرت فرو رود و در دریافت حقایق اشیاء خیره شود، از خیرگی، خیره گردد. آنان که مقامهای سلوک را پنج حضرت یا هفت مرتبت یا صد میدان یا هزار و یک منزل تصور کنند با واقعیت کاملاً منطبق نیست. زیرا عوالم غیبی و سیر در آنها حدیقف ندارد. و بعد از طی این مدارج حتماً برایش جذبه حق رخ دهد و در طول و عرض میدان عشق سیر و سفر پیشه گیرد، آن زمان وی را عاشق توانیم خواند.

دانه‌ای در سطح زمین غرس کنیم، روح زمین او را نمو دهد، قد برافرازد، و شاخه‌ها به اطراف خود بگستراند، هر برگ با برگ دیگر تفاوت فاحش دارد، زیرا تجلی تکرار ندارد. اگر تکرار می‌داشت نقص آن و محدود بود، نه بی‌حد.

عاشق در طی طریق میدان عشق از قدرت میدان قانون جاذبه بگذرد و با امواجی که علمای هیئت شناخته‌اند، مطمح نظر عاشق نخواهد بود، بلکه امواج ناشناخته روحی که باطن هر کویکی است، تماس برقرار سازد و یک مفهوم طی السماء همین است. در چنین مرحله چند سلول خفته مغزی عاشق بیدار گشته و به فعالیت پردازد، از شناخت طبیعت و باطن آن، پرس از آگاهی کامل به سموات طیران کند، در چنین حالاتی حتماً بایست در انسلاخ عمیق فرو رود. این گونه انسلاخها هر بار چند ساعت به طول انجامد، حرکات نبض ضعیف گشته که حتی با ابزار پیشرفته پزشکی هم نمی‌توان آن را دریافت. گویی فردی است که حیات عاریتی را پشت سر نهاده است. قلب از حرکت باز می‌ماند پلک چشمها فرو هشته یا نیمه باز، به نقطه‌ای نامعلوم خیره می‌گردد.

عاشق که مجذوب عوالم غیبی و هم عنان افلاک است، قابل سنجش و توصیف نیست و سالکی که در بدایت عشق است و بعد به خود آید، او نتواند این مفاهیم را هضم کند.

فیض مقدس، عاشق را گام به گام به سوی خود جذب می‌نماید، در این مرحله کسی قادر نیست، چنین عاشق پاک‌باخته‌راستین را، به جهان طبیعت سوق دهد، شدت غلیان عشق و تحقق مراتب علیای مافوق منظومه شمسی و

کهکشانهاند کی به خود آمده، و ذات لاریبی چون پیامبران الهی برای هدایت ابنای بشر گسیل نمایند، شعله روحی و قدرت بی حدّ چنین عاشق هنگامی که ماموریت الهی یافت، دستور و آئینش جاودان خواهد بود و نیروی مادی و سیاسی، قادر به از بین بردن آن مکتب الهی نخواهد گردید.

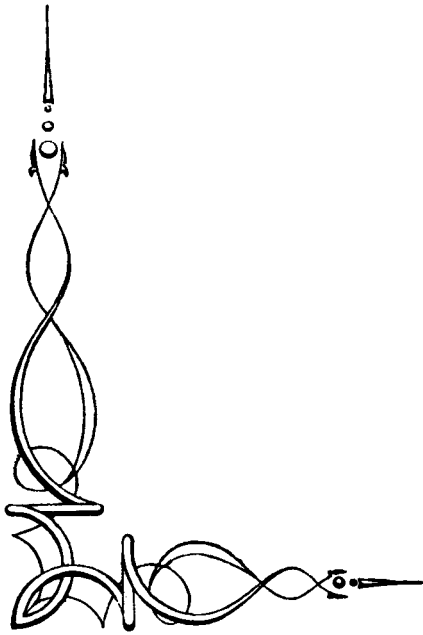
غواص دلداری که فیل طاقت، شتر حوصله، نهنگ شناور، و پشه پرواز باید، که با قید جسد عنصری منسلخ شود. تا به جایگاه والائی که جبرئیل به عجز معترف گشته و مقام والای بی حد حضرت ختمی مرتبت (ص) با قید جسد عنصری، به مقام خاص اخص (قاب قوسین و اوادنی) فایز شود.

اینک برای تفهیم حدّ والای عشق به اختصار در باب عشق مجازی سخنی به زبان خامه بیان می‌دارد:

عاشق که مجذوب فردی می‌شود هنگامی عنوان عشق و فضیلت آن بر عاشق مصداق می‌یابد که هواجس نفسانی به مخیله او راه نیابد و در تمامی لحظات حتی در خواب به یاد معشوق افتد و بهترین سخن برای وی آنست که از معشوق نام برد به مکان معشوق و افرادی که در آن کوچه و خیابان عبور می‌نمایند با دیده محبت بنگرد و از مشاهده عبور حیوانات چون گربه و سگ که از کوی معشوق می‌گذرند خرسند شود و کوی معشوق را برتر از گلستان بداند و هیچ عیبی در معشوق احتمال ندهد عاشقی پس از سالها به معشوق خود گفت از چه زمان در چشمانت لکه به وجود آمده است در پاسخ شنید از ایامی که عشق از وجودت رخت بر بسته است اگر عاشق در عشق صادق باشد شعله عشق معشوق را نیز به وادی عشق می‌کشاند وادی عشق مخالف موازین عقلی نبوده بلکه مرتبت والاتری از عقل دارد اگر به دیده روحی بنگریم دلداری چون زیباتر و والاتر از خود نیافت از جنبه عشق به خود نگرست و این امر موجب جود و تفضل از دیدگاه عشق بوده که عالم هستی در اثر عشق موجودیت یافت پس هستی عشق است و تمام ذرات عالم هستی حرکت دارند چون عشق در سکون نبوده و در حرکت است حرکت زمین و قانون جاذبه و تشکیل منظومه شمسی و کهکشانها همه از عشق بوده و در عشق به سر می‌برند و از جهت سنت عشق حتی در یک آن و در یک مرحله

توقف نداشته و سیر صعودی با تقویت نیروی لایزال به مقام اصلی خود شتابان رو آورند در عشق سرور است و بهجت رنج و زحمت و ریاضت در این میدان راه ندارد عشق دستورالعمل ندارد آغاز و انجام نمی‌شناسد در مقام عشق عنوان قطبیت مفهوم خود را از دست می‌دهد عشق خود نیز مربی عاشق است زیرا عاشق با معشوق سنخیت والایی دارند که نامش عشق است. آنانی که به عقل و به دانش خود مغرور و مفتخرند اندکی از اسرار طبیعت را دریافته و توجه به این نکته نداشته که شهود و غیب همه عاشق و معشوق‌اند دوئیت و فاصله توهم است عشق عاشق را با جذبه اسرارآمیز خود به سوی خود جذب نموده و مجال به‌اغیار نمی‌دهد برگها و سنگ ریزه‌ها و قطرات رودخانه و دریا و حرکت باد و شعله آتش همه و همه با نوای دلکش نغمه عشق می‌سرایند دریافت توحید و شناسایی محبوب ازلی فقط با میزان عشق و شیفتگی بی‌حد و حصر میسر است اگر فردی به‌راستی مدعی طی طریق سلوک روحی باشد عاشق پیشه گردد چون بدایت و نهایت و رونده و مقصد و نتیجه غایی از وجود بی‌حد جهان‌آفرین همه در عشق‌اند و با عشق‌اند و به‌جانب عشق در حرکت‌اند عشق علت غایی حقیقه‌الحایق است لذا با عشقیم و در عشقیم و به‌سوی عشق در حرکتیم، الجنون فنون، لختی عشق، سخن گفت و به‌قانون عشق، لب فرو بست، خواهی دریاب یا با غرورت دست به‌گریبان شو.

# وحدت وجود





## وحدت وجود

یکی از پایه‌های عرفان، وحدت وجود است. عرفاء و بزرگان صوفیه اسلامی، در این مورد بسط مقال داده، و اکثراً در لفافه سخن رانده‌اند. پایه و مبنای کلیه مذاهب هندو که از رساله‌های ودا منشعب گشته، وحدت وجود است، بالاخص از ریگ‌ودا که به زبان سانسکریت تدوین گردیده است، که تمامی مندرجات آن بحث در وحدت وجود است. در طی قرون بعدی مشربها و مکتبهای هند به هشت هزار شعبه بالغ گردید، فشرده سخن آنان همه این است که جهان آفرین را جان منبسط عالم امکان تصور نموده‌اند.

اینک گفتاری که استاد بی‌همالم در مقدمه جلد چهارم تفسیر خود مرقوم داشته‌اند ذیلاً عرضه می‌دارد:

«چهار حرف وجود که بیش از سه نبود با دو عنوان غیب و شهود، به یک نهضت، شش جهت را از خود پر نمود، بی‌آن که مقام عالی، اطلاقش را از خود خالی نماید». چهار حرف وجود که عبارت است از (و - ج - و - د) که به یک تعبیر مفاهیم روحی که در بعضی آیات تورات، همچنین زبور داود، انجیل یوحنا، و حدّ کمال و استغنای کامله آن در قرآن مجید است.

چهار حرف وجود، که بیش از سه نبود، مراد مرتبت جماد و سپس نبات و پس از آن حیوان است، و انسان در مرتبهٔ عالیه خلقت قرار گرفته، و زبده جهان خلقت است، و در حدیث قدسی آمده: «الانسان سرّی و انا سرّه». در حدیث قدسی آمد این سخن که همی فرمود حی ذوالمنن آدمی سرّ من و من سرّ وی آدمی جام است و من در جام می باده نوشاهین بگیر این جام را بر لبش لب بند و بگشای کام را بستن لب از خودی بگذشتن است کام بگشودن به او پیوستن است هر یک از این مراتب، مرتبه‌ای از شهود است. عالم اجسام مرتبه نازله، و باطن آن غیب است، که به تعبیری ملکوت خالق عالم ناسوت است، و ملکوت در ظلّ عالم جبروت، و جبروت ابداع عالم لاهوت است. لاهوت تحت سیطرهٔ مقام نقطه یا هاهوت، یا فیض مقدس می‌باشد، و به یک تعبیر لطیف، حقیقت محمدیه است، و به یک اشاره مقام علویه، یا صادر اول، یا به گفتاری دیگر عقل اول است، و حقیقت کل به استغنای کاملهٔ خود به خود توجه نمود، که تعبیر به فیض اقدس نمایند، و فیض اقدس در خود فرو رفت و تحت شعشعهٔ بیکران هستی کل قرار گرفت. این کیفیت موجب ابداع فیض مقدس گردید.

ذات احدیت قابل رؤیت و قابل توصیف نیست. ندانم چه‌ای، هر چه هستی توئی، هستی کل با توجه تامه و تجلی‌های متوالی و بدون تکرار، هر شش جهت وجود را از خود پر نموده است، توضیحاً عرضه می‌دارد: فلاسفه و عرفاء برای تمامی ذرات عالم هستی، شش جهت قائل شده‌اند و این گسترش پرتوی از احدیت در ایجاد کهکشانهای لایحضا می‌باشد، ذره‌ای از وی کاسته نشده، و جهتی از جهات از خود خالی ننموده، باریتعالی در توصیفش زمان و مکان راه ندارد. اگر این جمله گفته شده، برای تفهیم افراد است، و الا تمامی عوالم غیبی نه زمان در آن مدخلیت دارد، و نه مکان. به قول مولوی: «صد هزاران سال و یکساعت یکی است.» بهترین نحوهٔ دریافت هستی آفرین، دخول در عالم غیب که باطن عالم شهود است می‌باشد، آن زمان سالک عامل در چنین رشد روحی بهتر و بیشتر و رساتر از ابنای زمان، توحید را درک می‌کند،

ولی ادراک این مفهوم عالی با هیچ السنه‌ای از زبانهای معمول به به‌دنیای خاکی قادر به توصیف آن نیست، و تفکر در ذات احدیت فرد را به بیراهه می‌کشاند. به تعبیر زیباتر، سالکی که در سلوک، جذبۀ حق او را دریابد. با قلبی بی‌غل و غش، و گامی استوار بدون آن که تزلزل به‌خود راه دهد، و با مداومت در سلوک، انوار ملکوتی در دیده ظاهر بین وی تجلی نموده، و او را از خود می‌ستانند، و گام در مرحله عشق می‌نهد، در بارۀ عشق مبحثی مستقل عرضه گردید، عرفاء و فلاسفه<sup>۱</sup> خدا را قدیم و خلقت را حادث می‌دانند. ولی عوالم غیبی نسبت به زمان مادی، که در کره ارض حکومت دارد، قدیم است، و دهر نسبت به سرمد حادث، و سرمد نسبت به هستی کل حادث است، این گونه مسائل مبتنی بر آن است که مفاهیم آن را در سلوک دریابد، و سخن حق مطلب را ادا نمی‌کند، عارف پاکنهاد باباطاهر همدانی که دارای کلمات قصار در مبانی روحی است و بیشتر با رباعیات شیرین و لطیفش شهرت دارد، می‌فرماید:

تو که ناخوانده‌ای علم سماوات    تو که نابرده‌ای ره در خرابات  
تو که سود و زیان خود ندانی    به یاران کی رسی هیهات هیهات  
برای توضیح بیشتر این مبحث که پایه عرفان اسلامی و سلوک سلاسل صوفیه است، فراز دیگری از کتاب استاد میوه‌زندگانی عیناً نقل می‌گردد: «پاک است، خدای شش جهت، و پنج حضرت، و چهار طبیعت، و سه مولود، و دو ضد، و یک حقیقت.»

هر ذره از ذرات عالم شهود، شش جهت دارد، و تا شش جهت دارا نباشد، متشکل و متجسد نخواهد بود، مانند شش جهت کتاب و ساختمان و هر شیئی دیگر.

پنج حضرت، عبارت است، از حضرت ناسوت، حضرت ملکوت، حضرت جبروت، حضرت لاهوت، حضرت هاهوت یا انسان کامل، یا مقام نقطه.

سه مولود، جماد، نبات، حیوان است، هر یک از این مراتب دو جنبه دارد، عالم شهود که با بصر مشاهده می‌گردد، و عالم غیب که با چشم دل

روئیت می‌شود، و بالکل عالم شهود مخلوق ملکوت و سایه اوست، و همین نسبت را ملکوت با جبروت دارد، هکذا تا حضرت هاهوت، هر ذره‌ای از ذرات عالم شهود، از آنچه در ظاهر با چشم می‌بینیم، و آنچه باطن آن که غیب آن است، با چشم دل دیدار می‌کنیم، حقیقت آن در عالم ملکوت است و هر یک از پنج حضرت هم ظاهری دارد و هم باطنی، ظاهر عالم ناسوت که برآی‌العین دیدار می‌شود، باطن آن عالم ملکوت است، و عالم ملکوت که در مراقبه با چشم دل مشاهده می‌شود، باطن آن جبروت است، و سه مولود که یکی از آن جماد است، و باطن آن که در ملکوت است، و آنچه به ظاهر جماد مشاهده می‌کنیم، سایه جمادی است، که در ملکوت است، و آنچه به ظاهر جماد مشاهده می‌کنیم، سیاه جمادی است، که در ملکوت قرار گرفته، و اصل آن جماد در ملکوت است، و هر یک از این عوالم، ظاهر و باطن، دو حالت دارند، که ضد هم به نظر می‌رسند، ولی در واقعیت، ظاهر، سایه باطن است، و اصلیت وی در ملکوت موجود می‌باشد لذا حقیقت به یک تعبیر ضد سایه است، چون باطن اصل است و ظاهر فرع آن است. یک حقیقت کلی در هر ذره‌ای از ذرات که شش جهت دارد، موجود بوده، ضمناً در پنج حضرت نیز که از آن یکتای اصیل پر شده، و چهار طبیعت تری، خشکی، سردی و گرمی. یا آب، باد، خاک، آتش، که چهار طبیعت از آن یکتای بی‌همتا پر شده، و سه مولود نیز از وی پرگشته، یعنی تمام عوالم هستی از غیب و شهود، با یک نیرو که حقیقت کلّ و هستی‌آفرین نامند و از اینکه نام بر وی گذاریم، او را محدود کرده‌ایم، و حق مطلب را ادا نکرده‌ایم، به زعم حکیم سخن‌آفرین فردوسی طوسی که روانش شاد باد «ندانم چه‌ای هر چه هستی، توئی» یا به عبارت دیگر، بالا و پائین، ظاهر و باطن، جماد و نبات و حیوان و انسان، ناسوت، و ملکوت همه خدایند. چون هستی، از هستی کلّ تعین یافته، و با تعینات مختلف و اسامی بسیار، که برای تفهیم افراد بشر بر آن نام نهاده‌اند، یکی است، به صورتی که هر یک از ذرات، خداست، باز خدا به خدائی خود پابرجاست، بدون آن که خلقت چیزی بر هستی‌آفرین اضافه کند، یا از وی کاسته گرداند، و این فرمایش حضرت استادی تعبیر دیگری از وحدت وجود

است.

در مقدمهٔ جلد پنجم تفسیر کیوان آمده است «ای هستی آفرین! نیاز و عجز ما، ما را ملزم ساخته است که به هستی تو اذعان کنیم، و عدم پیدائی تو، از ایام دهری و سرمدی، که ارادهٔ کلیت تعلق به ایجاد هستی کرده، و تا پایان دور و کور باز پنهانی و دیدهٔ عامه تو را در نمی‌یابد، این امر موجب گشته که اقرار به وجود تو را نادیده گیریم، ولی اینک در مانده و در حیرتیم، که چه در پیش گیریم، از جهتی نمی‌توانیم سستی در اعتقاد بر این که وجود لایزال بوده و هست و خواهد بود، زیرا بشر فطرتاً ناتوان، و هر ناتوانی نیازمند تواناست، اما بر اعتقاد، بر این که توئی هستی آفرین نمی‌توانیم بدین اعتقاد پا بر جا باشیم، زیرا تو را مشاهده نکرده، و توانائی دیدارت را نخواهیم داشت، ای نادیده، تو خودت فریاد ما درماندگان را به دیدهٔ قبول بپذیر، و از حیرت و درماندگی، ما را رهایی بخش و از اضطراب و خلجان فکری ما را نجات ده، ای کسی که سرچشمهٔ همهٔ عوالم هستی، می‌باشی! ای موجودی که بدون آن که موجودیت خود را به ما درماندگان نشان دهی، آوای رسایت در تمام شش جهت عالم وجود پخش گردیده! بدون آن که این آوای بلند عالمگیر به گوش کسی فرا رسد، تو سزاوار تعظیم و سجده هستی، چه این نیاز و دریافت نیازمندی هم از جانب تو به ما عطا شده، سود سرمایه طول عمر بشری تو هستی، و دیدار تو و دریافت تو، تو هستی که بر روندگان راحت عطا می‌کنی، بدون آن که این عطیه‌ها کاهشی در آن راه یابد، تو نیازمند توصیف و تعریف و تزئین نیستی، ای هستی آفرین تو فراموشمان نمی‌کنی، عنایت فرما که ما نیز توفیق آن یابیم، که همیشه به نامت سرافراز و مسرور بوده، و نسیان در ما راه نیابد، ای کسی که چون تو پناهگاهی دارم، تو خود گو به کجا رو آورم، اگر به سوی تو رو نیاورم، کدام قادری است، که چون من عاجز درمانده را که در حیرت مستغرق شده و سر از پای نمی‌شناسد، پناه دهد، و بی‌نیاز از تو سازد، پس حمد می‌کنم، تو خدای یکتا را، از جهت نیازمندی کامل از تمامی جهات، و ادامه نیازمندی، و تو جهان آفرین من مضطر را فراموش نمی‌کنی، از جهت فضل بیکرانت، و ادامه کرم و بخششت، زیرا هر چه هستی، تو هستی.»

اولین بار پایه عرفان علمی را حسین بن منصور حلاج بنا نهاد در آثار نظم و نثر عرفا حلاج را به اشتباه منصور حلاج می‌نامند در صورتی که نام حلاج حسین بوده و نام پدرش منصور بود.

اکثر افراد در سلوک در حالات مقدماتی که اثر وضعی اذکار است، انواری مشاهده می‌کنند هفت رنگ اصیل در اثر تشعشع آفتاب جهانتاب است، و با ترکیب این الوان رنگها افزوده می‌گردد، البته الوانی که سالک در بدایت سلوک می‌بیند، نسبت به الوان مادی طبیعی کره زمین، یا بعضی امواج ناشناخته از کرات دیگر که بر سطح کره ارض می‌تابد، لطیفتر و زیباتر است، و چون زمینه واقعی در دسترسش نیست، متذکر نبوده، که این الوان به رنگهای متفاوت است و انوار غیبی فوق اثر وضعی است، و بی‌رنگ است، سالک را از خود بی‌خود ساخته، و مداومت دیدار انوار غیبی مقدمه انسلاخ است.

بعضی از دانشمندان غرب خواب را اصلاتی قائل نگردیده و در اثر افکار افراد یا تأثیر افکار دیگران قائل شده‌اند. در صورتی که خوابهای روحی، تمامی آن منطبق با واقعیت بوده، و یک برهان بر اثبات عالم غیب، خواب است.

سالک آزاده که بدون در نظر گرفتن پاداش، یا نیل به مکنات و مقام طی طریق می‌کند، ابتدائاً اصواتی می‌شنود، یا اشباحی را مشاهده می‌کند، یا فشار دستی را بر سمت راست شانه خود حس می‌نماید، و خوابهایی را که می‌بیند، امکنه آن هیچ مشابهتی به ساختمانهای کره زمین نداشته، و قادر نیست برای کسی بازگو کند، لذا مقرر است، که سالک هرگونه رویدادی که بر وی دست می‌دهد، در خلوت با استاد در میان نهد.

به‌طور کلی خوابهای روحی هیچگونه وجه مشابهت با خوابهای افراد عادی ندارد، تا دلایل فلاسفه مادی بر آن منطبق گردد.

یکی از دلایل عالم غیب آن است، که در عالم شهود، دو سنگریزه از جهت اندازه و ابعادش و وزنش و رنگش، با سنگریزه دیگر در کره زمین تطابق نداشته و نخواهد داشت، حتی برگهای درختان و گلها و قوای زمین در یک نقطه با مکان مجاور وی مغایر است.

برهان دیگر بر اثبات توحید آن است که در هر یک از ذرات خواصی نهاده شده، که در دیگری نیست، و هر شیئی به تناسب خود نسبت به دیگر موجودات عالم امکان صفت خلاقیت دارد.

به عنوان مثال دانه‌ای در سطح زمین کاشته، یا شاخه‌ای را غرس می‌کنیم، قوای پنهانی زمین که یازده حرکت اصولی دارد، این شاخه را درخت تناوری کرده، و همه ذرات شعور دارند و دارای حرکت می‌باشند، و حرکت آنها بیضوی شکل است.

ما در مکتب روحی در جهان هستی دو نیرو نداریم، که یکی روح باشد و دیگری جسد. تمام موجودات مادی که دارای ابعاد هستند، و قابل رویت و لمس بوده، در اساس قضیه روح بوده، و در سیر نزولی تجسد یافته، و برای تکامل، روح که مجرد است، بدان تعلق یافته است، و چون روح جوهری است که اگر بدون واسطه در جسد تصرف کند، تمام ذرات بدن سوزانده می‌شود، لذا هر انسانی غیر از جسد عنصری، قالب مثالی دارد، قالب مثالی نسبت به روح در مرتبه نازله قرار گرفته، و روح با وساطت قالب مثالی در جسد عنصری متصرف است. ماکه در خواب دوستان یا آشنایان خود، یا افرادی که فوت نموده‌اند، مشاهده می‌کنیم، روح آنان با قالب مثالی‌شان با ما هم کلام می‌شوند، و خود روح به تنهایی قابل رویت نیست. برای تفهیم قضیه مثالی می‌زنیم، که در دو مورد از این مثال بهره می‌جوئیم:

ما اگر در مقابل آئینه قرار گیریم، عین خود را در آئینه مشاهده می‌کنیم، در صورتی که آن شکلی که در آئینه منعکس شده، نمود بی‌بود است، و آن چهره نمودار شده در آئینه، متشأن به شأن ماست، که در مقابل آئینه قرار گرفته‌ایم، اگر محل خود را تغییر دهیم، چیزی در آئینه مشهود نیست، لذا خلقت نسبت به ملکوت نمود بی‌بود است، و ظل وجودی آن است، که اصلش در ملکوت موجود می‌باشد.

نحوه دیگر از این مثال آن است که روح اگر در عالم بیداری، یا در خواب بر سالکی تجلی کند، قالب مثالی او دیده می‌شود، بدون رویت محض

## روح.

چون سخن بدین جا رسید، نکته‌ای به ذهنم خطور نمود، که جهت مزید استحضار خوانندگان محترم عرضه می‌دارد:

سالک در بدایت سلوک، استاد را در عالم رؤیا مشاهده کرده، و پس از ارتقاء مراتب روحی مکاشفه بر او دست می‌دهد، که در باطن قلب صنوبری با چهره ملکوتی استاد، که نشانگر مرتبت والای روحی استاد است، مواجه می‌شود که اصطلاحاً مکاشفه نامند، و چهره استاد را صورت فکریه نیز گویند. این ناچیز بسیار مدعیان را دیده، که مدعی مراقبه و مکاشفه‌اند ولی دلیلی بر اثبات سخن خود نداشتند.

هر چند نیل به مکاشفه از ضروریات سلوک است، اما به واسطه ملعبه شدن این مفهوم روحی، اعتبار بدان نداده و همت را فراتر برده و به مشاهده حقیقت می‌دهیم. این ذره نادر چهل سال با تمنا و اسرار و توسل و انابه و الحاح بسیار تقاضا نمودم، که مکاشفه رویدادم نباشد، تا جذبه غیبی از حرکت به سوی تعالی بازماند.

اما روح علوی استاد با قالب مثالی با قید آن که در جهان غیب متوطن است و مبتهج است و مسرور و در سکر تام به سر می‌برد، در مشکلات روحی بر تلمیذ خود ظاهر می‌شود، نه آن که در فکر او یا چشم او تصرف نماید، زیرا اگر چنین کند، خدعه و فریب است، و به ساحت پاک این نسبت نتوان داد. این نکته افزوده می‌گردد، که در موارد نادر استاد توانا به واسطه قدرت روحی، جسدی متناسب جسد آخرین لحظات حیاتش ایجاد کرده، و حتی چند شبانه روز با پیرو روحی خود به سر می‌برد.

احتمال انجام این کار روحی که بسیار شگفت و شگرف است، از هزاران سالک راستین که پیرو راه حق و حقیقتند برای، یک تن شرف حضور چنین استادی را نایل آید، بر آن سالک بایست گفته شود زهازه.

اکنون بر سر سخن در باره حلاج باز گردیم لوثی ماسینیون فرانسوی و نیکلسون مستشرق انگلیسی هر دو ذکر نموده‌اند، که حلاج و رابعه عدویه در یک شبانه روز هزار رکعت نماز به جا می‌آوردند.

هزار رکعت نماز پانصد نماز دو رکعتی خواهد بود و برای انجام هر نماز اگر پنج دقیقه وقت تصور کنیم، چهل و یک ساعت و چهار دقیقه به طول می‌انجامد. و اگر سه دقیقه فرض کنیم، بیست و پنج ساعت به طول می‌انجامد، بقیه ساعات را حسین حلاج و رابعه از کجا به دست می‌آوردند؟ حلاج خود را به خدائی معرفی نموده! از جانبی داعیه نیابت خاصه قائم آل محمد (ع) در سر داشت و از طرفی با قرامطه مراوده نزدیک داشت! با یزید به کرات اظهار داشت که باری تعالی در جبهه من است، چگونه خدای لاحدی در جبهه چرکین بایزید جای می‌گیرد!

محبی‌الدین عربی وحدت وجود را بسط بخشید و کتاب فصوص را تدوین نمود و اولین کسی که در تاریخ تصوف اسلامی عنوان قطبیت را ابراز داشت و خود را خاتم‌الاولیاء معرفی نمود محبی‌الدین عربی بود. سالکی که در سلوک گام بر می‌دارد حالت روحی وی اقتضای آن ندارد که گرد دعاوی گزاف بگردد و خود را شاخص میدان وجود معرفی کند. ندای انا و لاغیری سر دهد، متد سلوک در یک جمله گنجانده شده و مفاهیم کلمات این جمله مصداق سالک راستین است.

«هوش در دم، نظر در قدم، خلوت در انجمن، سفر در وطن» که بایست نصب‌العین خود قرار دهد و خلاف قوانین شرع به مخیله خود راه ندهد و در غوامض سلوک روحی به باطن خاتم‌الانبیاء (ص) و ائمه اطهار (ع) ملتجی شود تا رفع قبض شده و بسط بر وی رو دهد.

آنچه به زبان خامه این ناچیز گفته شده، اعتقاد آن است که حقیقت نفس‌الامری بوده و لغزش و اشتباه در آن راه ندارد.

اینک چند بیت از استادم نقل نموده و مفاهیم آنرا که اشارت به وحدت وجود و کنایه‌ای به سلوک است، یک یک ذکر نموده و به طور فشرده تفسیر می‌نماید. این ابیات هفت بیت است که بیت اول فرموده‌اند:

خدا یکی بنده یکی    دوئی بد است بی شکی

یک نیروی لایزال آفریننده جهان شهود است و اگر دو تصور کنیم مانند عده‌ای از زرتشتیان اهورامزدا و اهریمن را در نظر گرفته‌ایم، دیانت مانی

نیز ثنویت را شعار توحید خود قرار داده است. هر دین و هر مذهب و هر مکتب که در عنوان دعاوی خود قادر نباشد توحید صرف را عرضه دارد پذیرش و پیروی را نشاید. چون اساس مکتب بر اشتباه نهاده شده مباحث دیگرش را می‌بایست خط بطلان بر آن کشید.

بیت دوم این است:

سه مایه نفعان دان چهار هم بدتر از آن  
سه مراد سه نوع خلقت است (جماد - نبات - حیوان) - یا تثلیث (اب - ابن - روح)، که ششصد فرق مسیحیت خدا و عیسی و روح القدس را انباز هم دانند و قوه تفکرشان در حدّی نیست که توحید را به ذهن خود راه دهند. چهار، چهار عناصر است (آب - باد - خاک - آتش) یا چهار فصل سال که دل بدینها بستن پشت به توحید کردن است.

بیت سوم این است:

ز پنج رنج خیزدا ز شش مگو و ره بیا  
پنج حواس خمسّه است و پنج قوای پنهانی انسان، چون انسان با این قوا که ابزار و دستیار وی بوده می‌تواند که از مسیر این قوای پنجگانه راه به باطن عالم ببرد و تا نیل به مقصود نیافته، در رنج و زحمت است. هر فردی که با قوایی که جهان آفرین به وی عطاء نموده، در قید عالم ناسوت است و تا هنگامی که از خود بگسلد و به جهان غیب راه یابد، با درد و رنج هم‌عنان است.

شش، شش جهت است که فلاسفه و عرفاء برای هر شیئی شش جهت قائل شدند و این جهات سته ما را مقید به عوالم مادی کرده و در قعر ظلمات و نابینائی کشانده سالک می‌بایست از این قیود پیچ در پیچ خلاصی یابد و قوای مادی را ابزار ترقی خود سازد. در آن زمان ماده در تحت سیطره وی در آید.

بیت چهارم این است:

نهفته هفت را بهل به هشت هم مبند دل  
هفت، هفت طبقه کره زمین و هفت طبقه افلاک است که قدام چنین

تصور می کردند.

به تعبیر دیگر هفت مرحله طریقت است، این دسته بندیها از اصطلاحات صوفیه است، در ایامی که سلوک روحی را به صورت مکتبی در آوردند، افرادی که در رأس این تشکیلات بودند، برای جلب اذهان پیروان خود و اشتغالات فکری آنان، اصطلاحات را بنا نهادند.

هر ذره ای از ذرات عالم هستی، ضمن آن که ظاهراً سکون دارد به سرعت در حرکت بوده، و هر آنی از آنات دگرگون می شود، همچنین رونده راه حق و حقیقت در هر یک از دقائق شبانه روز، در سلوک گامی به جلو می نهد، و با دقائق قبل فرق کلی دارد، و به ضرس قاطع نتوان گفت که سلوک روحی هفت وادی بوده، و پس از آن حدیقف دارد، این نکته را اگر حقیقت فرض کنیم، دچار لغزش شده ایم.

سیر به سوی حقیقه الحقایق اگر نیز نایل شود، و همای اقبال با عنایت خاصه الهی بر سر وی نشیند، به ساحل اقیانوس رسیده، و اقیانوس بیکران وحدت، کرانه ندارد و امواج بی پایانش به شماره در نیاید، و کس به عمق اقیانوس راه نبرد.

چگونه شناوری تواند طول و عرض اقیانوس را بپیماید و کدام غواص چابک دستی در اعماق اقیانوس فرو رفته و شگفتیها را یک یک بررسی کرده و در وجود خود پیاده نموده و با نوای رسا گوید واصل به حق گشته ام.

این سخن فریب است و خدعه، همان اندازه که توفیق رفیقش گشته و منسلخ از تعلق مادی گردیده مجذوب ملکوت شده و سر از پا نشناسد و دامن از دست دهد، خود کمالی است به سزا و پس از آن سیر تکاملی در مقابل او عرض وجود نموده و انوار غیبی و توجهات ارواح عالیه شامخه سالک را تحت سیطره خود در آورده مگر در زوایای قلب و اندیشه او تعلق دنیوی هنوز سترده نشده باشد.

اینکه مشایخ و بزرگان سلاسل صوفیه به مریدان ذکر قلبی تعلیم می دهند همه به یک منوال است مانند آن که پزشکی به بیمار و بیماران دیگر آسپرین تجویز کند بدون در نظر گرفتن جهات دیگر، زیرا هر مبتدی یک نوع

دارو در بهبود وی مؤثر است، این نکاتی است دقیق که در عمل می‌بایست به کار گرفته شود، همچنان که قبلاً عرضه داشتیم، هیچ سنگریزه یا برگی از برگهای گل یا برگ درختان با سنگریزه دیگر و برگهای دیگر در عرصه زمین مشابَهت ندارد، و در باطن هر یک استقلال وجودی دارند، هر فردی از افراد کیفیت خاص جسمی و روحی دارد، که استاد می‌بایست بدین نکات واقف باشد، و برای مثال و روشن شدن سطور بالا می‌گوید که یک استاد چند نفر را قادر است تحت تعلیم خود قرار دهد؟ طالب راه سلوک چه آئینی باید داشته باشد؟ کدامیک از افراد کشورها را می‌تواند دستور دهد؟ یک مفهوم قطب آن است که اگر تمامی آحاد بشر در کره زمین طالب راه حق شدند، او بتواند همگان را تحت تعلیم قرار دهد، این امر امکان‌پذیر نیست، لذا اصطلاح قطبیت یک مغلطه‌ایست که اذهان ساده دلان را به سوی خود جذب نموده خود مدعا برهان ابطال عنوان است.

بر سر سخن باز گردیم.

هشت، مراد بهشت است که سالک به نیت دگرگونی حال و ارتقاء روحی خود و دریافت حقایق با عزمی استوار گام پیش می‌نهد. و از زشتیها و بدیها از جهت آن که ذات بدی نکوهیده است دوری گزیند نه از بیم دوزخ و یا پاداش اخروی بلکه از جهت نفس نیکی آن را مشی خود قرار می‌دهد. این بدان معنا نیست که دوزخ و بهشت را باور نداشته باشد، بلکه همت بلند داشتن است و به سوی معشوق لایزال گام برداشتن و از همه تعلقات گسستن و به او پیوستن است مقام عشق است و طی طریق جذبۀ عشق است. طالب و راه و مقصد یکی است، و او نمود بی بود است، تا به معشوق ازلی رسد.

بیت پنجم این است :

ز نه فرار بایدت ز ده ملال زایدت

نه، نه فلک است، که متصرف در عالم کون است، عدد یک در اثر استمرار از واحد بودن خارج شده، به عدد نه بالغ می‌گردد، و نه همان یک است، حدّ تصاعدی یک نه می‌شود. سالک می‌باید از این قیود نیز بگذرد، هر چند نه ترکیب ندارد، و صوفیه اندونزی عدد نه را مقدس می‌شمارند. اما در

قرون بعد بابیه نه و نوزده را از اعداد مقدس شمرده و این معنی از مذهب نقطویه اخذ گردیده بود. پایه گذار مکتب نقطویه محمود پسیخانی است، که در ششصد هجری ظهور نمود<sup>۱</sup>.

سالک از قید کثرات و تقید موالید ثلاث و عناصر اربعه و شش جهت رها شده و همه این عناوین را نادیده انگارد و ده کثرت است که فردیت را در خود از بین برده و از عنوان سالک بودن بیرونش نموده، و آمادگی را از وی گرفته دیگر محلی برای صعود و ارتقایش باقی نمی گذارد.

بیت ششم این است:

ز نه نگفت بایدت ز ده شگفت آیدت  
تعبیراتی که در بالا از نه گفته شد، موجب نگرانی شدید سالک می شود و نتیجه امر عدم بروز اشراقات است. سالک بایستی این رنج روحی را بر خود هموار سازد و حتی حدیث نفس به عنوان شکوه با خود نکند زیرا نتیجه دخول در کثرات که همان ده است می باشد و به شگفتی فرو خواهد رفت.

بیت هفتم این است:

توده به یک حساب کن بگیر و فتح باب کن  
سالک در بدایت سلوک که تمام قوای خود و افکار خود و نیت خود را فقط جهت سیر در وحدت مطمح نظر قرار دهد، ضرورت ندارد که از وظایف دینی و خانوادگی و ملی خود رو بر تابد، بلکه مزید بر اجرای اعمالی که ملزم به اجرای آن است با خود خلوت کند و سلوک خود را برای این و آن فاش نسازد، کارهایی را که ملزم است به جا آورد، اما ضمناً دلبسته دنیای دنی نباشد. دست در کار و دل با یار، تا به تدریج تعلق قلبی به مادیات سست شده تا بدان حد رسد که گام به گام بر ماده و جهان ماده سلطه روحی یابد مکنت و مقام او را در طی طریق نلغزاند و از اتلاف مال و مکنت روحیه خود را نباخته و تقدیر حق داند، و آنچه آن معشوق ازلی کند چون و چرا با خود نکند؛ از تعداد تعلقات از کم و زیاد از یک تا نه و از نه تا ده که نشانه کثرات است، از جان خود بیرون کند، اگر شیفته مظاهر گیتی شود، نتوان او را عاشق نامید، تمایل و اعتقاد به سلوک روحی عطیه الاهی است، در سلوک

اگر اشراقی دست نداد، بر بطلان طریق حکم نفرماید و به علوم غریبه رغبت نکند، چون علم فریبنده و جاذب است، سالک اگر در سلوک علم را وجه همت خود سازد از راه بیرون افتد.

علوم غریبه بالکل افرادی را که در سلوک هستند متزلزل می‌سازد و در اعتقاد آنان سستی رخ می‌دهد.

سالک می‌بایست از شکار و قتل حیوان استنکاف ورزد، و بخصوص از تناول گوشت حیواناتی که تحریم شده اجتناب ورزد. به‌زعم این ذره‌نادر اگر سالکی راه را ادامه دهد در مقام مشاهده می‌رسد و گاهی از جهت آن که در مقابل مدعیان لاف‌زن بایستد کلیه علوم غریبه یا اهم آن بر وی القاء می‌شود.

وحدت وجود در شبه قاره هند

طبق مدارکی که موجود است، وحدت وجود از سرزمین هند به دیگر اقطار جهان سرایت نموده است، و قبلاً گفته شده که رساله‌های ودا فقط انحصار به مبحث وحدت وجود دارد. مستشرقین غرب قدمت تدوین ریگ‌ودا، را از هزار و پانصد تا دو هزار و پانصد ق. م. می‌دانند، در ششصد قبل از میلاد، اوپانیشاد، که سر تا سر مندرجات آن، وحدت وجود است تدوین یافت که، منقح شده رساله‌های ودا است، و دیگر در شاهنامه مه‌ابهارات چند فصل به نام بهگود گیتا که انجیل هند نامند در باب وحدت وجود و مکتب یوگ سخن رانده شده که در ششصد و پنجاه بیت به زبان سانسکریت است، استاد فقیدم پروفیسور عباس مهرین معروف به شوشتری که روانش شادباد، این رساله را از سانسکریت به فارسی برگردانید، و بار اول به نام کریشنا و بار ثانی به نام نغمه ایزدی مبسوطاً شرح نموده و به خوبی بهتر و منقح‌تر از دیگران حتی از دارا شکوه از عهده بر آمده است.

علمای هندو در باره وحدت وجود چنین ابراز عقیده می‌کنند:

جهان‌آفرین را تشبیه به اقیانوس بیکران نمایند، که این اقیانوس از جهت وسعت و عمق و طول بیکران، اقیانوس بهتر و زیباتر و رساتر از خود نیافت،

ذات اقیانوس به خود توجه نمود، چون چیز دیگر که درخور سنجش باشد به دست نیاورد، زیرا قدرت لاحد و لایوصف موجب زیبایی مطلق می گردد، این توجه به ذات خود موجب تحرک شد، که نشانه عشق است، و امواج پدید آمد، از امواجهای بی حد قطره ای به فضای اقیانوس صعود می کند، قطره در مجاورت هوای فوق سطح اقیانوس سرد شده، در دل کوه می چکد، تشکیل چشمه داده، و چشمه به جوی، و جوی به رود، و رود به دریا، و دریا به اقیانوس ملحق می گردد.

این تشبیه و مثل برای بیان وحدت وجود با مثل تطبیق نمی نماید، زیرا ما اقیانوس بیکران را ذات هستی بخش فرض کرده ایم، فضا از کجا پدید آمد؟ و هوا در کدام مکان مستقر بود؟ که قطرات را سرد نموده تا در دل کوه بچکد، و کوه از چه جایی سر بر آورد؟ دیگر آن که خلقت اگر به منزله یک قطره باشد، که از هستی بخش که اقیانوس تصور شده، جدا گردیده است، پس با ایجاد خلقت حفره ای در ذات جهان آفرین پدیدار می شود، این تشبیه و توضیح علمای هند، نارساست، برای توضیح و اشارت به مفهوم وحدت وجود توانیم گفت که در سطح اقیانوس حبابهایی می زند، آن شکل حباب، خلقت است، و آن شکل حباب متشان به شان آب است، نه خود آب.

خلاصه اگر وحدت وجود را به عنوان اینکه همه عالم شهود خدای لایزال است، و ماورای آن ذات احدیت وجود ندارد تصور کنیم خلاف اصول عرفان و مکتب توحید است، این خود، انکاری از توحید است، ولی نسبت به گفتار فلاسفه مادی لطیفتر است، لذا نتیجه می گیریم که هستی آفرین مقام عالی خود را، از خود خالی نمی نماید، و توان گفت، اگر مراد از وحدت وجود توحید است، توحید در هند با مفهوم اوتار شرک محض است.

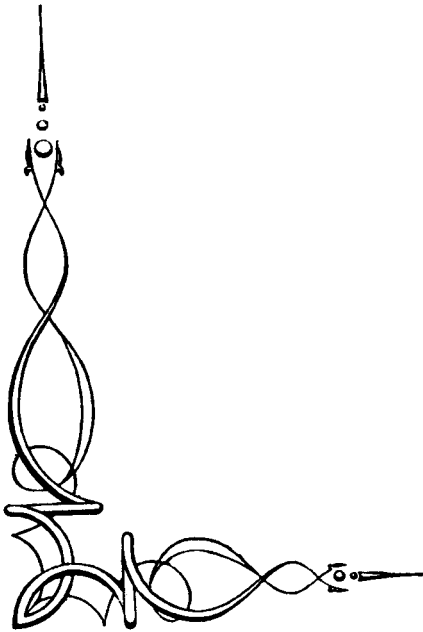
عرفا معتقد به این گفته هستند: «کل الموجودات واحد» دو عبارت منسوب است به مولای متقیان حضرت علی علیه السلام، عبارت اول: «داخل فی الاشياء لا بممازاجه».

ممازجه در لغت به معنای آن است که دو شیئی مخلوط به هم گردند. و گفتار دیگر در همین مورد فرموده اند: «خارج عن الاشياء لا بمزابله». مفهوم این عبارت آن است که خارج از هر شیئی، بدون آن که جدا از آن شیئی باشد.

استنباط این ناچیز آن است که این دو گفته را به شرط صحت انتساب به سرور موحدان جهان علی علیه السلام بدانیم، باید گفته شود که هستی کل به طور سیطره در داخل هر ذره‌ای از ذرات هستی، وارد شده و در خارج هر موجودی از موجودات عالم شهود، با سلطه تام قرار گرفته، بدون آن که منفک از آن شیئی باشد.

به عبارت دیگر در داخل اشیاء آنچنان موجودیت یافته که گویی خارج از آن ذرات وجود ندارد، بی آن که مقام عالی اطلاقش را از خود خالی نماید.

## اذکار قلبی





## اذکار قلبی

اذکار قلبی از اسرار سلاسل صوفیه اسلامی است. هر استادی به وسیلهٔ پیر دلیل یا بدون حضور وی طالبی را که آمادهٔ تشرّف در مکتب تصوف است ضمن دستوراتی که تعلیم می‌دهد، یکی از اسماء الله را به وی تلقین نموده که سالک در خلوت و گاه در جلوت بدان اشتغال ورزد. صوفی محق نیست که ذکر قلبی خود را برای دیگران فاش سازد، و نبایست حتی بر زبان راند.

در بعضی از سلاسل در بدایت امر استاد یکی از اذکار را به مرید تعلیم می‌دهد که در طول شبانه‌روز به عدد معین یا بدون شماره بر زبان جاری سازد، مانند «لااله الا الله» و بعد ذکر انفسی که در نای گلو آن نام را که از اسماء الله است در دل بگوید، مانند «الله» و پس از آن ذکر قلبی را به مرید تعلیم می‌دهد. پس از مدتها که صوفی حالاتی بر وی رخ داده مانند رویدادهای عالم خواب مشاهده می‌کند، یا انواری که بالعیان می‌بیند.

شیخ طریقت ذکر قلبی او را تغییر می‌دهد، و بعضی از سلاسل به مرید دستور می‌دهند که ضمن اجرای ذکر ثانی، ذکر اوّل را نیز مداومت دهد. برخی ذکر اوّل را رها ساخته و بدان اشتغال نمی‌ورزند، اما حق آن است که ذکر خفی اوّلیه را نیز انجام دهد.

بعضی از سلاسل نشست را مراعات کرده و عده‌ای همان دوگنده زانو نشستن را مناط اعتبار می‌دهند.

عده‌ای از مشایخ دستور حبس نفس داده و تنی چند حبس نفس را مناط اعتبار نمی‌دهند.

این ناچیز کلیه سلاسل تصوف اسلامی از بدایت تا نهایت تمامی اذکار قلبی را یکی پس از دیگری تحت تعلیم قرار گرفته و طی سالیان دراز به کار بسته است.

#### اربعین

بعضی از مشایخ و اقطاب بالاخص کسی را که آماده ارشاد می‌سازند، دستور اربعین می‌دهند.

ذکر قلبی او را به ذکر حیات یا ذکر ذات تلقین می‌کنند و پس از مدتی که این ذکر را انجام داد، از مرید دیگر جوش می‌گیرند. برخی از اقطاب مشایخ خود را که سالها در مقام ارشاد جالس بوده‌اند، دستور بر پاداشتن دیگر جوش را اجازت می‌دهند.

#### اربعین سه قسم است:

۱- اربعین صغیر که در بیست و یک روز انجام می‌گیرد، و از اکل حیوانی می‌بایست اجتناب نمایند.

۲- اربعین اوسط که در چهل و یک روز می‌بایست خلوت گزیده و به هیچ کار دنیوی نپردازند.

۳- اربعین کبیر که هزار و یک روز است.

حال به نحوه اذکار قلبی می‌پردازیم:

۱. مربع نشسته، ذکر «الحی» را در پشت قلب «الف»، از پائین به بالا ترسیم کند، و «لام» را بر «الف» چسبانده و انحناء دهد، سپس «حاء» به دنباله آن چسبانده و در انتها «یای» را معکوس که نزدیک «الف» برساند و مجدداً تکرار کند. این را ذکر حیات نامند.

۲. ذکر «الحی» را مجدداً در انتهای قلب، معکوس ترسیم نماید. که در شماره ۱ بیان گردیده، انجام دهد.

«الف» الحی را از انتهای قلب از پائین به بالا ترسیم کرده، و «لام» را به انتهای الف بچسباند، و «حاء» را دنباله «لام» ترسیم کند و «یاء» را معکوس با قلم خیال ترسیم نموده، تا پائین «الف» برساند.

۳. اذکاری که ذکر می‌شود مراعات ترتیب را تعمداً ملحوظ نظر قرار نداده که مبدا خواننده از مطالعه این اذکار به صوابدید خود مشغول شود، لذا ناچار شدم که ترتیب را مراعات ننمایم. وقتی که سالک مدتها سلوک نمود، استاد آشنا به امور روحی سالک را دستور می‌دهد که اذکار قلبی را بر روی پیشانی ترسیم کند، و انتهای بینی یا مابین دو ابرو تمرکز دهد، مانند «الحی» یا «العلی» که از سمت راست پیشانی از منتهای ابروی راست «الف» العلی را تا رستنگاه مو ترسیم نموده و «لام» را به «الف» اتصال دهد و «ع» را مابین دو ابرو در وسط پیشانی رسم نماید، و «لام» را دنباله عین به سمت چپ پیشانی، به رستنگاه مو برساند و دنباله آن «یاء» را معکوساً در زیر این حروف بالای ابروان رسم نموده، تا به اول نقطه «الف» برساند.

۴. به سمت قبله مربع بنشیند و کلمه «الله» را از سمت راست سینه به سمت چپ سینه ترسیم نموده و بر زبان جاری نسازند.

۵. مربع بنشیند «الله» را از ناف، به سمت چپ سینه منقوش سازد.  
۶. مربع بنشیند، دستها را بر روی رانها بنهد، پلک چشمها را فروهشته زبان در کام برگرداند کلمه «لا» را از زیر ناف به پیشانی و امتداد آن به رستنگاه مو برساند، و از رستنگاه مو تا به ترقوه کتف راست (اله) را ترسیم نموده و (الاالله) را محکم بر قلب صنوبری بکوبد.

۷. پلک چشمها را بر هم نهاده کلمه (هو) را، از بین دو ابرو به فرورفتگی ناف رسانده و بدون تأمل از مابین دو لب فرو بسته (هو) را به رستنگاه موی سر برساند.

۸. کلمه (الله) را به نحوی که الف به لام چسبیده باشد، بر صفحه قلب منقوش ساخته و بدان بنگرد.

۹. از ناف به ترقوه کتف راست کلمه (لا) را ترسیم نموده و دنباله آن (اله) را از کتف راست به رستنگاه موی سر رسانده و (الاالله) را از رستنگاه موی سر، به قلب صنوبری به شدت بکوبد. که کوبیدن الاالله را به صورت

افشان و چند شاخه و به رنگ خون در جوف قلب بکوبد. تو گویی تیغ بر آن خون چکان بر قلب نشیند.

۱۰. کلمه (الحی) که ذکر حیات نامند، در پشت قلب که داخل بدن بوده منقوش نموده و جدار دیگر قلب که به سمت سینه چپ بدن است، کلمه (الله) که الف با لام چسبیده باشد، به طور ثابت منقوش شده ضمن ترسیم (الحی)، بدان به استغراق بنگرد.

۱۱. (هو الحی) که نوع دیگر ذکر حیات است، معکوس بر قلب منقوش سازد، به نحوی که هو از سمت چپ به سمت راست ترسیم شود. کلمه (الله) ذکر ذات نامیده می شود.

۱۲. الف (الله) را از ناخن پای راست به (ام الدماغ) رسانده و لام (الله) را از (ام الدماغ) به ناخن پای چپ ترسیم نماید. هر را بدون تأمل به ناف رساند.

۱۳. (هو الله) را از ناخن پای چپ به قلب ترسم کند و در ضمن ترسیم حواس خود را به نحوه ترسیم این کلمات توجه دهد و سعی بسیار به کار برد، که افکار دیگر به مخیله وی خطور نکند. دو «ها» چسبیده بهم «هو» مانند عدد ۵ را به ناف رسانده و «و» را دور ناف چرخانده و انتهای او را به شدت به قلب بکوبد. در استمرار بدین تواند صدای ضربه را بشنود.

۱۴. مربع نشسته زبان را برگردانده، چشمها بر هم نهد (لا) را از ناف به (ام الدماغ) و از (ام الدماغ) به بالای سر به نحوی که آب فوران می کند تجسم دهد و از (ام الدماغ) (اله) را بر کتف راست و از کتف راست (الا الله) را به شدت بر دل بکوبد.

۱۵. به نک بینی یا میان دو ابرو با استغراق تامه توجه دهد و کلمه (الله) را بر قلب منقوش سازد.

۱۶. کلمه (العلی) که سرّ السرّ نامند، الف به لام چسبیده، بر قلب ترسیم نماید، به نحوی که (یای العلی) معکوس زیر الف العلی قرار گیرد.

۱۷. زانوی راست را ستون کرده و زانوی چپ بر سطح زمین بگستراند، (لا اله) را به شدت بر زانوی راست، و (الا) را بر زانوی چپ، و (الله) را بر دل بکوبد.

۱۸. زانوی راست را ستون کرده و زانوی چپ را بر سطح زمین قرار دهد و (لااله الا الله) را به طریق دستور هفدهم عمل کند. به شرطی که در سمت راست خود کانونی از آتش و در سمت چپ آئینه‌ای قرار داده باشد. به آتش و آینه استغراقاً بنگرد.

۱۹. آئینه‌ای در مقابل خود قرار دهد و مربع بر سطح زمین جالس شود به قلب توجه کند و (انا) بر دل بکوبد و بر زبان دل جاری سازد بعد سر را به سوی آسمان نموده و (هو) بر زبان دل راند. این ذکر و دو ذکر ما فوق آن اختصاص به سلسله شطاریه دارد.

۲۰. آئینه‌ای در مقابل خود قرار دهد، به آسمان نگاه کند و (هو) گوید، و پس از آن (انا) گفته و بر دل بکوبد. اختصاص به سلسله قادریه دارد.

۲۱. از تحت ناف الف (الله) را به منخرین رساند و سپس (له) را از منخرین به ناف رساند، و در ضمن اجرای آن حبس نفس را مرعی دارد و این عمل را هفت مرتبه متوالیاً تکرار کند و پس از ختم عمل، هوا را از منخرین بینی به تدریج بیرون ساخته و تجدید تنفس نماید و دهان نگشاید، مگر هنگامی که نفس به آرامی به حال طبیعی درآید.

۲۲. مربع بنشیند (لااله) را از زیر پستان چپ دور زده به انتهای نای گلو که زیر فک چپ است برساند و بدون مکث (الاالله) را از روی پستان راست قوس داده، به قلب بکوبد.

۲۳. مربع نشسته کلمه (الله) را در طول چند دقیقه بدون آن که در دهن بکدراند و یا ترسیم یا منقوش شده ببیند، در فکر خود تکرار نماید، و چند دقیقه مکث نموده و مجدداً بدین کار پردازد تا در اثر تمرین، طول مدت افزوده گردد.

۲۴. پس از تمرین به ذکر که در شماره ۲۳ تشریح گردیده، کلمه (الله) را از ناف به طرف سینه چپ فکر از مخیله بگذراند، چند دقیقه حبس نفس کند و بدین کار پردازد، بعد هوا را از منخرین خارج ساخته و مجدداً بدین کار اشتغال ورزد، در تمرکز فکر مؤثر است.

۲۵. مربع نشسته چشمها بر هم نهد، سر را به سینه بجسباند، (ها) را از زیر ناف ترسیم کرده به منخرین بینی رساند و بدون این که مکث کند (واو) را

از منخرین بینی به ناف ترسیم کند.

۲۶. مربع بنشیند روازن بدن را مسدود سازد، از رستنگاه موی سر تا شست پای چپ کلمه (الله) را در طول بدن ترسیم کند.

۲۷. پنج انگشت دست راست بر پیشانی نهد و در دل (الاالله) گوید. پنج انگشت دست چپ بر کتف راست نهد و در دل (لااله) بر زبان راند پنج انگشت دست راست بر کتف چپ نهد، و (الاالله) در دل بگذراند و سپس (الاالله) را بر دل بکوبد.

۲۸. مربع رو به قبله بنشیند، چهره به سمت راست بر گرداند و بر دل (یا احد) گوید. سپس صورت بر سمت چپ گردانده و در دل (یا محمد) گوید و به دنباله آن (یا رسول الله) بر زبان دل راند.

۲۹. مربع بنشیند و جهت چهره وی به سمت شمال باشد، و (یا احد) بر دل راند و صورت را به سمت راست توجه کند و (یا صمد) بر دل بگذراند که این نحوه اذکار را ذکر انفسی نامند اختصاص به سلسله سهروردیه دارد.

۳۰. دو کنده زانو یا مربع بنشیند، (لااله) را از زیر ناف به سمت ترقوه کتف راست ترسیم کند و دنباله آن (الاالله) را از کتف راست به (ام الدماغ) منقوش سازد.

۳۱. سر را به سینه بچسباند و روازن بدن را مسدود سازد و به طریق مربع جالس باشد و از زیر ناف به زیر پستان چپ (الله) را به نحوی ترسیم کند که به زیر پستان چپ کوبیده شود.

۳۲. در شبانه روز صبح و ظهر و مغرب (الله) را محکم به دل بکوبد. در هر نوبت ده دقیقه بدین امر مبادرت ورزد.

۳۳. به طریق شماره ۳۲ در صبح و مغرب (الله) را بر سینه بکوبد.

۳۴. مابین دو ابرو (هو) را ترسیم نموده تا به ناف رساند.

۳۵. در صبح و ظهر و مغرب مربع نشسته، (هو) را از مابین دو لب که دهان بسته شده باشد، تا فرق سر ترسیم کند.

۳۶. مربع بنشیند و روازن بدن را مسدود سازد. از (ام الدماغ) (هو) را به سمت بالای سر مانند فوران آب که پرتاب می شود، ترسیم نماید.

۳۷. روازن بدن را مسدود سازد، (هو) را از (ام الدماغ) تا انتهای صورت ترسیم کند.

۳۸. در حالت مراقبه، رو به سمت قبله بنشینند و در تمامی انجام اذکار قلبی، البسه پاک بر تن کند و با وضو باشد.

مراقبه نشستی است که پای چپ را ستون کرده و سپس پای راست را به حالت ستون در آورد، و پنجه پای راست بر روی پنجه پای چپ بنهد، به نحوی دست چپ را قرار دهد که زانوان را در بغل گیرد و دست راست روی دست چپ باشد. دگمه یقه گشوده باشد، پیشانی روی دو زانو قرار دهد و دو حلقه چشم روی دو استخوان بر جسته زانوهای قرار گیرد. سعدی در دیباجة گلستان فرماید: «سر به جیب تفکر فرو بردم» و بعد «های» هو را تصور کند که از دو منخرین بینی ترسیم نموده، و پس از آن یک خط مستقیم تا ناف امتداد دهد و «واو» را به اتصال آن خط مستقیم دور ناف یک گردش داده و دنباله «واو» را به طریق خط منحنی به زیر پستان چپ ترسیم نماید. بدون وقفه «الف» الله را به جای خط سیر ترسیم دنباله «واو» رسم کند و وقتی که به ناف رسید «لام» الله را از ناف تا منخرین امتداد دهد و «های» الله را در دو منخرین بینی ترسیم نماید. در طول مدت که مسلط بر این امر شد، سه بار این ذکر را تکرار نموده و در پایان نفس را تجدید کند و به همین منوال در اثر تمارین بسیار دو بار که شش مرتبه باشد این ذکر را ترسیم کند که اصطلاحاً سه ضرب نامند، و بعضی مشایخ دو ضرب و چهار ضرب دستور می دهند و اصح آن است که سه ضرب باشد یعنی زوج را مطمح نظر نگیرد، نظر این ناچیز فرد است نه زوج.

۳۹. مربع بنشینند یعنی پنجه پای چپ را بر کشاله ران راست قرار دهد و پنجه پای راست را بر کشاله پای چپ و دو کف دست بر روی رانها بنهد، و بر نوک بینی تا پایان ترسیم ذکر به طور استغراق بنگرد. این ذکر خفی مانند ذکر شماره ۳۸ است، با این تفاوت که تا «واو» را ترسیم نمود، «الف» الله را به دنباله واو تا زیر استخوانهای کتف چپ ترسیم کند و «لام» الله را در سطح بالای سینه و دنباله «الف» الله را امتداد داده و «های» الله را دنباله «لام» وصل به ناف کند، که نتیجه امر آن باشد که «هوالله» تمام فضای سینه را از خود پر می نماید.

۴۰. در بعضی از فرق صوفیه شیخ طریقت به جای «هوالله» «اللهو» را تجویز می نمایند که به جای «های» هو، «الف» را از منخرین فرو برده و

پس از اتصال به ناف دنباله ترسیم «الف» «لام» را و بعد «ها» را و در انتها هر را ترسیم کند، اما به نظر این بی مقدار «هو الله» ارجحیت بر «الله هو» دارد، و مفهوم این اسم الاهی زیاتر و رساتر از «الله هو» است.

۴۱. سلسله ذهبیه، نقشبندیه، قادریه، مولویه، و چشتیه همگی ذکر «لا اله الا الله» را نفی و اثبات و زد و برد. و ذکر تهلیلی و ذکر حمایلی و رفت و روب می نامند، این ذره نادر در یکی از اسفار خود به سنندج با شیخ سلسله نقشبندیه برخورد نمودم، وقتی ذکر خود را بیان داشت به وی عرضه داشتم که در دیانت مقدس اسلام نشانه توحید لا اله الا الله است، ولی در سلوک روحی توجه بر نفی و سپس اثبات خلاف است، از پاسخ عاجز ماند. سالک در انجام این ذکر مربع نشسته، با شست دو دست خود روزه های گوش را مسدود و دو انگشت سبابه را روی دو پلک چشمها نهاده و با دو انگشت وسطی منخرین و با چهار انگشت دیگر لب بالا و پائین را و با پاشنه پای راست محل دفع مدفوع را و با پاشنه پای چپ محل مجرای بول را مسدود می سازد. پس از تمارین بسیار با تمرکز قادر است بدون به کار گرفتن دست ها و پاها روان را مسدود سازد. بعد «لا اله الا الله» را به طریق زیر اجرا کند:

«لام» لا را از محل ترقوه دست راست با «الف» لا به ام الدماغ ترسیم کرده، و «اله» را به ناف رسانده و دور ناف مانند دایره ای حلقه زده و «الا الله» را بر دل بگوید.

۴۲. مرتاضین هند، اعداد را مطمح نظر قرار می دهند.

سه عدد شمرده نفس را فرو داده به ناف رسانده و سه عدد در ذهن بشمارند، و نفس را در ناف ضبط کنند و سه عدد دیگر دنباله آن در ذهن تصور کرده، نفس را هماهنگ اعداد از منخرین خارج سازند، بدون آن که ذکر را ترسیم نمایند، و به تدریج عدد سه به شش و بعد به نه، سپس به دوازده و همچنین به شانزده و یک دفعه به سی و دو، و پس از مداومت بسیار از سی و دو به شصت و چهار ارتقاء دهند. یعنی شصت و چهار عدد در ذهن شمرده، نفس را تا ناف رساند و شصت و چهار عدد در ذهن محسوب داشته، نفس را در ناف ضبط کنند و بعد نفس را از منخرین بینی با شصت و چهار عدد خارج سازند، شبها ماه را در نظر گرفته و روزها بالاخص هنگام طلوع آفتاب به آفتاب بنگرند، یا در نظر گیرند، نتیجه صحت بدن و طول عمر دست

دهد، و از اکل حیوانی می‌بایست پرهیز نماید.

۴۳. هندوان معتقدند که انسان دهان را بگشاید، کلمه «اوم» که صوتی است بالطبیعه در نهاد انسانی از مجرای دهان خارج می‌شود، لذا این کلمه را «سرکبر» می‌پندارند.

ضمن اینکه در حالت مربع بر سطح زمین جالس بوده و روازن بدن را مسدود می‌سازند «اوم» را به کار برده و به ماه و آفتاب تمرکز دهد که این مرحله آخرین مرحله از مراحل سلوک سرزمین هند است.

۴۴. «هوالحی» را از انتهای پستان راست، به سمت پستان چپ بدون آن که فاصله بدهند، یعنی انتهای «واو» را به «الف» اتصال داده و بالای «الف» را به بالای «لام» الحی متصل ساخته و وقتی «الحی» ترسیمش به اتمام رسید، انتهای «یای» «الحی» را مجدداً به «هوالحی» دیگر که از زیر پستان چپ بدن به سمت قسمت پائین سینه راست ترسیم می‌نماید، که نتیجه امر دو «هوالحی» یکی از راست به چپ و دیگری با اتصال «یای» «الحی» اول به «هوالحی» دوم از چپ به راست اتصال یافته و در طول این مدت نفس را حبس نماید، بعضی از سلاسل که حبس نفس را جایز نمی‌شمارند، به جای حبس نفس ذکر دو ضرب و سه ضرب معمول می‌دارند. که خود در واقع حبس نفس است.

۴۵. ذکر (لاهو - الاهو) در ابتدا دو کنده زانو یا مربع بنشینند حتماً در اشتغال به اذکار قلبی وضو داشته باشد، رو به قبله بر سطح فرش پاک بر زمین نشسته و نبایست بر تخت، یا صندلی جالس شود و ترسیم این ذکر را با توجه تام که افکار دیگر به مغز خود خطور ندهد انجام دهد، لا را از زیر نای گلو به طریق معوّج به طوری که امتداد «لام» از سمت چپ ناف به اندازه دو بند انگشت بگذرد و بعد از آن دایره‌ای ترسیم نموده که ناف در وسط آن قرار گیرد و «الف» لا به محاذی قلب برسد و انتهای «الف» را به سمت قلب به‌های دو چشم اتصال داده و پس از ترسیم «ها» «واو» را مانند یک دایره دور زده و دنباله «واو» با انحناء به وسط قلب کشیده شود، انتهای واو را به الف الاهو وصل کند و حرکت «الف» یک خط منحنی تا زیر شانه راست

برسد و بعد از آن انتهای «الف» را به طور معوّج به «لام» وصل نموده و به سمت چپ ناف برساند. و «الف» الا را یک دایره دور ناف ترسیم کند و بعد امتداد «الف» را به انتهای قلب امتداد دهد، و «های» هو را به انتهای «الف» وصل کند و پس از ترسیم «ها» واو را به وی اتصال داده و منحنی در تمامی جوف قلب سیر کند و انتهای «واو» را به شدت به قلب بکوبد.

سالک پس از تمرین بسیار در این باب سه بار ذکر را، با قلم خیال در تمام سطح سینه و قلب ترسیم نموده، و به آهستگی نفس را فرو دهد. در انجام این ذکر سر و بدن همراه با ترسیم به حرکت می آید.

فرق صوفیه و مرتاضین مقیم شبه قاره هند که اعداد را به جای ذکر خفی به کار می گیرند و عدد را به شصت و چهار ارتقاء می دهند اکثراً شصت و چهار عدد شمرده، نفس را فرو می دهند و بیست و دو عدد در ذهن به شمارش در آورده و نفس را در ناف نگه می دارند این عمل خلاف سلوک روحی است زیرا در هر سه حالت اندازه حبس نفس به یک نهج و شماره اجرا می باید گردد، و این خود نتیجه معکوس می بخشد.

در ذکر شماره ۱۹ سالک می بایست در ترسیم ذکر و حبس نفس، خودی و انانیت از خود دور سازد، وقتی «انا هو» و «هوانا» بر دل می کوبد موجب می گردد که مانند بایزید بسطامی خدا را در جبهه چرکین خود قرار دهد، یا حلاج «انا الحق» بسراید و نکته دیگری که تذکر آن ضروری است، صوفیه در سلوک بر روی پوست گوسفند یا آهو یا مرغز که پوست بزی از نژاد مخصوص است که بیشتر در منطقه کشمیر به دست می آید، جالس شود، زیرا این نوع پوستها، حایل امواج زمین و امواج فضا که محاط بر سطح زمین است، می باشد بالاخص پوست آهو و مرغزار حیت دارد، و اگر این پوستها مهر باشد یعنی سر و دو دست و دو پا و دم آهو از پوست جدا نشده باشد مزیت و برتری دارد. و مرتاضین هند در کنار برکه یا رودخانه سه بار برگ های نیلوفر را بر روی هم نهاده تا از سرایت امواج زمین و رطوبت آن به سالک جلوگیری شود، زیرا در خطالرأس کوه و در جلگه و کنار رود شدت باد و رطوبت امواج بدن سالک را تقلیل می دهد. و مرتاضین هند که در سنین

شصت سالگی با همسر خود به اعماق جنگل می‌روند، مباشرت زن و شوی در مرحله واسطه سلوک یا نزدیک به پایان کار مضرت است هم‌چنان که در بدایت سلوک که قوا تشدید می‌یابد عدم مباشرت سم مهلک است و تشتت فکری مانع ادامه سلوک می‌شود. صوفیه هند و هندوها در نشست مربع به سمت مشرق توجه دارند.

۴۶. در آئین سیک‌ها جانشینان گرونانک را «گرو» می‌نامند و بعضی از بزرگان دینی این مکتب کلمه «گرو» را که مقدس می‌دانند به مرید تعلیم داده که بدون آن که بر زبان جاری سازد در وسط نای گلو منقش ساخته تمرکز دهد و در فکر این کلمه را از ذهن بگذرانند، این دستور به منزله ذکر انفسی در نزد سلاسل صوفیه اسلامی است و این آئین دیگر سلوکی ندارند و جنبه سپاهی‌گری پیشه ساخته‌اند.

۴۷. بعضی از موبدان یا هیربدان زرتشتی حالت مراقبه را به مرید به طریق زیر تعلیم می‌دهند، که دو کنده زانو نشسته یا مربع بر سطح زمین جالس شود، دست چپ را خم نموده تا کف دست چپ زیر پستان راست قرار گیرد، آرنج دست راست را بر سطح کف دست چپ نهاده و کف دست راست را بر روی چشم‌ها نهاده به نحوی که انگشتان دست راست بر روی پیشانی قرار گیرد و کلمه «یا لطیف» یا «یا خبیر» یا «یا مزدا» یا «یا هورا» بر بالای سطح پیشانی از مابین رستگاه مو تا ام‌الدماغ که «یا» را با کلمه منضم آن چسبانده و ترسیم نماید، به استغراق تفکر کند. اما اضافه نمودن «یا» قدرت کلمه اصلی را که «لطیف» یا «مزدا» یا «اشا» که به مفهوم راستی است نیرویش را کاسته می‌کند. این ناچیز شش ماه متوالی به دین‌کار ادامه دادم از فرق سر تا شانه‌ها به شدت درد می‌نمود، و چشم‌ها متألم و در رنج به سر می‌بردم تا پس از شش ماه رنج بر طرف شد و نتیجه آن شد که در بیداری انوار رنگارنگ که توأم با نشئه خاصی بود مواجه گشتم، ولی اثرات این نحوه ذکر در مرتبه نازله بود و ارتقاء روحی را در بر نداشت. تربیت مرید فقط با تلقین ذکر به پایان نمی‌رسد، هزاران نکته باریکتر از مو اینجاست.

غرض نگارنده از ذکر این مبحث آن بود که بیان داریم مشایخ و اقطاب سلاسل صوفیه اذکار انفسی و قلبی را که جزو اسرار دانسته و تلفظ ذکر را حتی برای عامل ذکر نیز نهی نموده‌اند مطلبی شگرف و غیر عادی قلمداد نموده و بعضی از اسرار الهی را بر خلاف مشی و دیانت اسلام به تقلید از فرق هندو به کار می‌برند که باعث آشفتگی خیال و بی‌اعتقادی سالک به اساس مکتب روحی می‌شود اگر برای آزمایش از قطب پرسش شود که اذکار ده تن از مریدانی که شش ماه قبل بدانان تلقین نموده‌ای یکبار دیگر ذکر آنان را برای خودشان به کتابت در آورد عجز و ناتوانی وی آشکار می‌شود تا چه رسد به این که خود عامل باشد چون استاد موظف است به هر فردی که دستور داده در زمانی که مرید مشغول به ذکر شود خود نیز به مراقبه نشیند و امواج روحی سالک را دریابد و به‌وی یاری رساند.

کلیه سلاسل صوفیه از اواخر قرن سوّم هجری قمری یکی پس از دیگری پدیدار شدند به تدریج هر کس به تصوف روی می‌آورد در خانقاه سکونت گزیده و به کار و پیشه‌ای نمی‌پرداخت و در قرن هفتم هجری برای زیاد شدن مریدان ضابطه‌ای به وجود آوردند که هر کس مایل به تصوف شد در بدو امر هزار و یک روز در بیست و پنج اربعین متوالی خدمت نماید و پس از طی این مراحل به تصوف با آدابی خاص پذیرفته می‌شد.

اگر می‌خواستیم همه اذکار را در تمامی سلاسل موجود ایران و دیگر سلاسل موجود بلاد اسلامی ذکر کنیم حداقل به صد ذکر قلبی بالغ می‌گردید.

اکتفا به همین اندازه جهت آگاهی اجمالی خوانندگان بود نه شرح تمامی اذکار چرا که به عنوان مثال سلسله شطاریه لااقل ده ذکر قلبی را معمول می‌دارند.

اگر بنا بر این بود نحوه اذکار در تمامی سلاسل صوفیه اسلامی و سلوک متد هندی و آئین هوشنگ به زبان خامه جاری سازم خود کتاب مستقلی می‌شد. نظریه نهایی این ذره‌نادر آن است که بعضی از اذکار که به زعم صوفیه حد والای سلوک می‌باشد صرفاً زمینه آمادگی برای سالک را

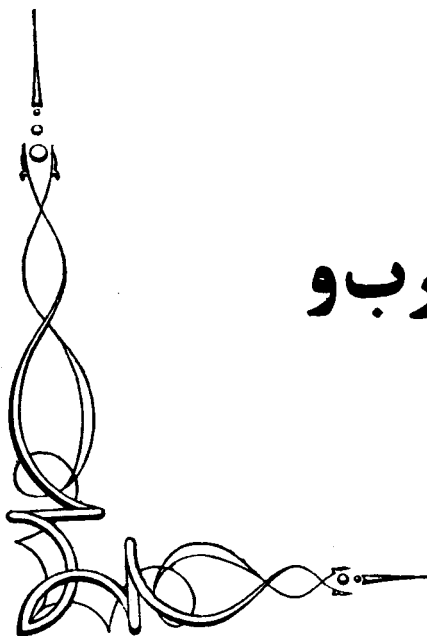
فراهم می‌سازد نه آن که نتیجه غائی سلوک باشد.

زیرا مبتدی باید پس از طی اذکار لسانی آنهم در مدت قلیلی که تقویت ایمان او را نماید دستور ذکر انفسی و سپس ذکر قلبی تعلیم گیرد. آن زمان استاد توانا و آگاه از نشیب و فراز سلوک و ترس و وحشت یا نشاط بی‌حد سالک مبتدی را که در خواب و بیداری بر وی دست می‌دهد حفظ نموده مرید را آماده ذکر می‌سازد که با سلول‌های مغزی انجام می‌گیرد و در این نحوه سلوک یکی از نشسته‌ها «مُرده خُسَب» است و در همان حال به تدریج ضمن حبس نفس اذکار خاصی را می‌بایست به دشواری انجام داده تا به مرور به ذکر انس گیرد و چند سلول خفته مغزی وی بیدار شده و به فعالیت پردازد و گاهی در اجرای عمل قلب از حرکت به ایستد و نبض از کار بیافتد که استاد می‌بایست در بدایت این نوع سلوک مرید را در تمامی ساعات شبانه روز در دسترس خود قرار دهد و کلیه اعمال از خواب و بیداری و اکل غذا و آشامیدن آب و کیفیت غذا و مقدار آن و نحوه البسه وی را تحت نظر قرار دهد. خلاصه مدتها استاد به کاری نپرداخته و تمامی ساعات و لحظات از نزدیک مراقب مبتدی این نوع سلوک باشد. اگر چنین استادی به حق نه به ادعا وجود خارجی داشته باشد حداکثر بیش از چند تن که به تعداد انگشتان دو دست می‌رسد تحت تربیت قرار ندهد و به پاسخ‌های روحی دیگر افراد پاسخ ندهد و از نام و شهرت و گردآوری ثروت و عناوین اجتماعی با تمامی قوا اجتناب ورزد.

اگر نادره مردی در طول حیات تفضل الهی شامل حالش شد که در دسترس چنین استادی قرار گیرد لیاقت و استعدادش مدخلیت نداشته بلکه عطیه الهی است و بس که شامل حالش گردیده است.



پرسش از  
علمای روحی غرب و  
دیگر نقاط





## پرسش از علمای روحی غرب و دیگر نقاط

۱. کلیه پیروان و معتقدان علوم، جهان شهود را نسبت به عالم غیب، نمود بی‌بود، یا سایه و ظلّ ملکوت می‌دانند، و عالم ملکوت را خالق عالم ماده می‌شناسند. اقلّ قلیل از خواص علمای روحی نیز اظهار می‌دارند که در عالم هستی دو نیرو یعنی روح و ماده وجود ندارد، بلکه این روح است که در سیر نزولی خود لباس مادیت پوشیده است. لذا پرسش می‌شود، که اجزای عالم مادی مانند دریا، جنگل، در ملکوت به چه هیئت و نحوه‌ای وجود دارند؟ و وجه تناسب عالم ناسوت و ملکوت به چه کیفیتی است؟

۲. هر فردی که تن به زناشوئی داد، و دارای فرزند اعم از دختر یا پسر گردید، بدون آن که قبلاً مطلع باشد ثمره این ازدواج چیست، باز در نهادش نسبت به آن فرزند محبت و علاقه بی‌سابقه‌ای، وجود دارد، ریشه این علاقه و سابقه والدین نسبت به فرزندان از کجا سر چشمه گرفته است؟ این علاقه عمیق حتی نسبت به نوادگان نیز به چشم می‌خورد، چه سابقه و ارتباطی قبل از تولد اطفال وجود داشته است؟ تقاضا دارد، علمای این فن زبان بگشایند، و پرده از روی کار برگیرند.

۳. استنباط این ذره‌نادر آن است که در زمانهای آتی دانشمندان موفق به کشفیاتی از جمله در باره تغذیه خواهند شد که بشر را از کشت و زرع بی‌نیاز می‌سازند، تنی دیگر موفق به کشفی گردیده که از البسه و زحماتی که امروزه در تهیه لباس متحمل می‌شوند، بشر را بی‌نیاز می‌سازند، چه موقع این اعمال انجام می‌گیرد؟ و از چه کشورهایی این افراد برگزیده، موفق به انجام این کارهای شگفت می‌شوند؟

۴. در علم ستاره‌شناسی تحولی بی‌سابقه رخ خواهد داد و در می‌یابند که خورشید از ستاره دیگری نیرو گرفته، و تحت سیطره اوست، سپس از امواجی که از بعضی ستارگان ساطع می‌شود، در آبادانی کویر استفاده می‌کنند، چه هنگام این رویداد به وقوع می‌پیوندد؟

۵. در باره باستان‌شناسی چند تمدن مفقوده که نامی از آنان باقی نمانده، مکشوف خواهد شد، این امکان در کجا کره ارض قرار گرفته؟ و کشف این روی داد در چه زمانی رخ می‌دهد؟

۶. کشفیاتی در اعماق اقیانوسها می‌شود، که در تغذیه حیوانات و پیشرفت کلی انواع کشاورزی بسیار مفید است. با ترکیب موادی که از اعماق اقیانوس به دست می‌آید، گل‌های زیبای بی‌مانندی به عمل می‌آید، چه زمانی این واقعه به وقوع خواهد پیوست؟ و آن دانشمند با چهار تن از یاران خود از چه سرزمینی بر می‌خیزند؟

۷. از طریق علم ستاره‌شناسی و کشف چند ستاره ناشناخته و مدد دو نوع از امواج که خارج از منظومه شمسی است، بهبود در زندگی و زیبائی در باغ و بوستان، و تحولی در کشت و زرع پدید می‌آید نظریه صریح خود را در باره زمان وقوع این امر اعلام فرمایند؟

۸. در ایران باستان و در سرزمین کلدان آشور و مصر با ترکیباتی از ادویه گیاهی آشنا بودند که کلیه امراض صعب غیر قابل علاج را که هنوز مداوای آن به طور قاطع کشف نگردیده، یک یا دو تن قادر بودند، به مداوای آن بپردازند، و در طب قدیم اصطلاحی تحت عنوان کیمیای بدن معمول بود، که موجب ازیاد عمر افراد بشری و تقویت قوای مغزی او می‌شد،

در زمانهای آتی دو تن از دانشمندان، نه بر سبک و سیاق ایام باستان، بلکه با اندک تغییراتی همه نوع بیماری را قادرند به سبکترین طریق با هزینه کم مداوا کنند، و در همین هنگام یک تن موفق خواهد گردید که چند سلول مغزی را که اکنون گوئی در خواب فرو رفته بیدار سازد. پس از کشف این مطلب به تدریج این دانش در شرق و غرب توسعه خواهد یافت، و موجب ترقی و تعالی جامعه بشری در علوم خواهد شد و حتی بعضی با کمک اجزاء دیگر بدن عضوی را که آسیب دیده، یا موضع بیماری است، مداوا می نمایند، و در همین ادوار به وسیله اشعه ماه، و در بعضی موارد با کمک اشعه خورشید در مداوای بیماریها اقدام می نمایند، بدون آن که شربت یا کپسول یا آمپول یا جراحی را به کار گیرند، و برای استفاده از امواج ماه و خورشید از ابزاری استفاده نخواهند کرد، یک مرد روحی شروع این تحول و گسترش آن را بیان فرماید.

۹. عوارضی که در کره ارض رخ می دهد، مانند آتشفشانی یک کوه، یا سیل مهیب، یا زلزله و دیگر پیش آمدهای مهلک که موجب اثرات شوم خواهد گشت، آیا غیر از عوامل طبیعی کره ارض، یا تأثیرات دیگر کواکب در سطح زمین، علت اساسی دیگر که تا کنون علت العلل آن مکشوف نگردیده، وجود دارد یا خیر؟ یا احتمال آن که یک مرد روحی در عصر خود بر انجام این اعمال با اراده پنهانی وی تحقق می پذیرد وجود دارد یا خیر؟ و این رخدادها به نفع جامعه بشری است، یا به ضرر آن؟

۱۰. کشف اصوات بزرگان مذهبی و فلاسفه در قرون ماضیه و سرداران سپاه و انعکاس و پخش آن به وسیله ابزار علمی، برای افراد ساکن در کره ارض و نمودار شدن چهره آنان را که فضا ضبط می نماید، و کشف کردن اهم مطالب تاریخی و بطلان بعضی رویدادها که در کتب تاریخی ثبت گردیده و روشن ساختن اشتباه مورخین در چه زمان به وقوع خواهد پیوست؟

۱۱. در چند سده قبل از میلاد در شرق بالاحص فلات ایران، شبه قاره هند، سرزمین تبت و مصر تعداد انگشت شماری به علومی واقف بودند که استاد تلمیذ خود را در مقابل خود به سوی شرق بر سطح زمین می نشانند و

بدون این که سخنی بر زبان راند یا شاگرد از استاد پرسشی کند، و گاهی استاد پلک چشمها را روی هم می‌نهد، مطالبی را به سلول مغزی شاگرد منتخب شده انتقال می‌داد، بدون آن که مرید استاد نیازی به پرسش از معضلات آن دانش استعلام کند، به نحوی که نسیان در فراگیری این علم برای شاگرد رخ نمی‌داد. مرید با تعهد روحی که نزد استاد به عهده گرفته بود، لااقل یک تن از پیروان خود را تحت تعلیم دانشهای فراگرفته خود قرار می‌داد. این علوم غیر از مباحثی است، که به اشارت در کتب فلاسفه بزرگ به کتابت در آمده است، این دانشها مدون نمی‌گردید، لذا چند قرن است دیگر کسی داعیه چنین علوم نفس‌الامری را ندارد، حال پرسش این ناچیز این است، که این دانشها به تدریج از استتار و پرده نسیان ظهور کرده و توسط چندتن آشکار خواهد گشت، زمان پدیدار شدن این مباحث عالیه چه هنگام خواهد بود؟

۱۲. آیا افرادی که موفق به کشف این علوم می‌شوند و دگرگونی شگفت‌شگرفی در کره ارض پدید می‌آورند، افراد روحی هستند، یا دانشمند مطلق، و موجب تحرک فکری این افراد یک مرد روحی است که در کره ارض به سر می‌برد یا القاء روحی از عالم غیب است؟

۱۳. بعضی از عرفا معتقدند که بوعلی سینا، بهمنیار را که تلمیذ و پسر خوانده وی بود، در مقابل خود اجازه جلوس می‌داد و با نگاه به چشمان بهمنیار نکات پنهانی فلسفه الهی را به وی تلقین می‌نمود، و این عمل یک ساعت به طول می‌انجامید، و هر دو عرق از چهره‌شان سرازیر می‌گشت و خستگی مفرط بر هر دو عارض می‌شد. با توجه به این نکته که بوعلی فیلسوف اشراقی است، آیا امکان وقوع این عمل امکان‌پذیر است؟

در ثانی آیا بوعلی قادر به انجام چنین کاری بود؟

در ثالث آیا بهمنیار در خور این کار بود؟

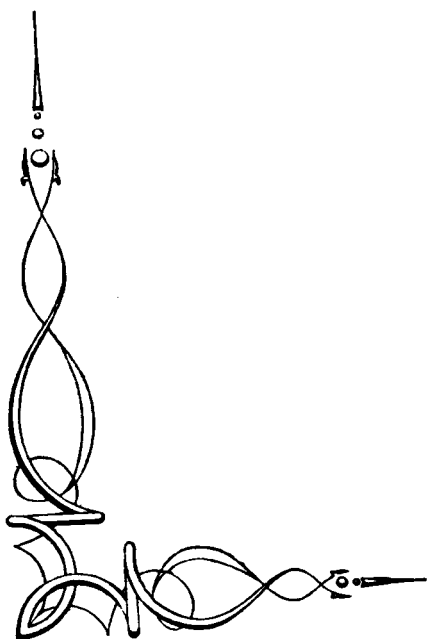
۱۴. در داستانهای شرق و غرب بعضی متذکر شده‌اند که انسان می‌تواند، نامرئی شود، این پرسش را برای یاری به پاسخ دهندگان به دو طریق مطرح می‌کنیم:

۱. فردی می‌تواند با چند گیاه ناشناخته که در بعضی از کوهستانها به‌طور طبیعی روئیده می‌شود و با منضم ساختن آن به چند گیاه شناخته شده، به بدن بمالد، و یا تقطیر نموده بپاشاند که برای مدت معینی در طی چند ساعت جسد عنصری وی دیده نشود، اگر موفق شد، اثرات سوئی بر وی عارض نمی‌گردد؟

۲. شبیه به نحوه طی الارض جسد را به امواج تبدیل کرده بدون آن که محو سازد یا در فضا پخش شود، در مکان دیگر تجسد می‌دهد، آیا در مکان اول وجود دارد؟ یا به مکان دوم انتقال یافته است؟  
پاسخ بدین پرسشها یا روشن ساختن یک یا چند مطلب تفضل است و کرامت.



جبر است  
یا اختیار،  
یا هیچکدام؟





## جبر است یا اختیار، یا هیچکدام؟

در اواخر قرن دوم هجری، در فضای پاک اسلام که آراء مانویان و مسیحیت و زرتشتی و آراء فلاسفه یونان به زبان عربی ترجمه گردید، هر یک عده‌ای را به سوی خود جلب و جذب نمود. در این اوقات موضوع جبر و اختیار مورد بحث قرار گرفت، و هر یک پیروان و طرفدارانی یافت و از ابزار فلسفی برای اثبات گفتار خود به اقامه دلایلی پرداختند، اکثر صوفیه بدون آن که به کنه مطلب واقف باشند، خود را جبری محض معرفی می نمودند، اگر جبر را مناط قرار دهیم، و بیان داریم که خالق جهان هستی برای افراد بشر اراده‌ای باقی نگذاشته، و همه تحت سیطره یک اراده کلی الهی قرار گرفته‌اند، لذا انزال کتب آسمانی و بعثت انبیاء عظام مفهوم خود را از دست خواهد داد، همچنان که در مباحث قبل گفته شده، که سالک در ضمن سلوک مجذوب استاد خود گشته و سر از پا نشناخته، تا به حدی که پیر طریقت را خالق جهان شهود تصور کند، این حالت را فنا فی الشیخ می نامند، و اضافه نمودیم که اگر سالک در این حال بپاید، و از این ورطه رهایی نیابد، با شرک همعنان است، چون سلوک یک حالت روانی بوده و مداوایی است، برای سالکین راه ترقی و تعالی، که غایت، وصول به جهان غیب است، این کیفیت روحی سالک خلاف شریعت نبوده، حالت سلوکی وی اقتضای جبر را دارد، که در اوّل و

اوسط و انتهاء، همه او بیند و داند، نه آن که اعتقاد به جبر داشته باشد، اما در مدت معینی به این حال در آید، اما نباید، زیرا اگر اختیار نداشته باشد، استاد را نسزد که دستور به سالک دهد، زیرا در بدایت امر طالب به اراده خود طی طریق را پذیرا شده، ولی در طی سلوک از بیم آن که با غرور دست به گریبان شود، همه تفصلات را از حق داند.

این که هر انسانی در کدام مکان، و چه خانواده‌ای پا به عرصه وجود نهد، و با چه طول مدت عمری، و در چه امکان‌های تدفین شود، در اختیار انسان نیست. والدین هر فرزندی قادر نخواهند بود، که قبل از تولد نوزاد دریابند، که آن طفل دختر است یا پسر به همین نهج اگر دقت کنیم، در می‌یابیم که اراده ما مداخلیت نداشته که حتماً در یک خانواده مسلمان به دنیا آییم. این گونه امور از اختیارات بشر خارج است، و کیفیت آن که چگونه این ناچیز در عتبات عالیات متولد گردیده، و برادرم در گیلان پا به عرصه وجود نهاده، جبر است اما این که چگونه رفتار کنیم، و این که چه عقایدی را پذیرا شویم، و به کدام یک از علوم یا هنر یا صنعت رو آوریم، تا اندازه‌ای اراده ما مداخلیت دارد اما اگر تصور کنیم در همه امور کلی و جزئی اراده ما حاکم بر سرنوشت است، راه خطا پیموده‌ایم.

نظر نگارنده آن است که نه اراده ما به طور اعم و اتم در کلیه امور مداخلیت دارد، و نه جبر مطلق، زیرا اعتقاد به جبر بهانه به دست هوسناکان داده، و مرتکب هر عمل زشت و خلافی شوند، به حق تعالی نسبت می‌دهند، لذا حضرت ختمی مرتبت (ص) صریحاً بیان فرموده‌اند:

«القدریه مجوس هذه الامه»

در این اختلافات دامن‌دار که موجب تشتت فکری ابنای زمان بود، انگشت گره‌گشای صادق آل محمد (ع) جمله گهرباری تقریر فرمودند، که جای ابهام باقی نگذاشت، و این معضل لاینحل را با یک عبارت به روشنی آفتاب آشکار ساختند:

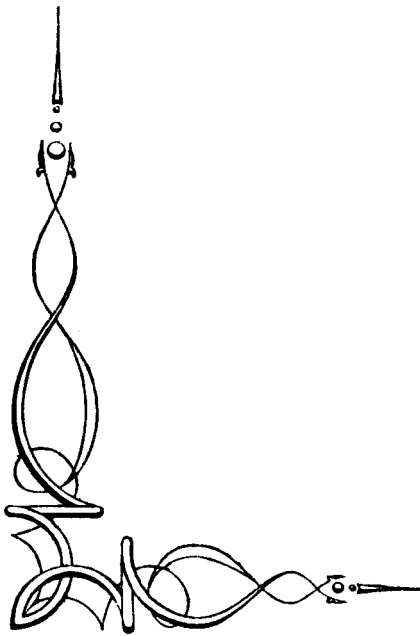
«(لا جبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین)»

نه باری تعالی بشر را بالکل رها ساخته، و نه اراده را از وی گرفته که

مسلوب‌الاراده شوند، زیرا اگر چنین می‌شد، دیگر کتب آسمانی مفاهیم عالیه خود را از دست می‌دادند.

این ناچیز اغلب صوفیه را معتقد به جبر دیدم که اعمال نکوهیده خود را از خود سلب می‌نمودند، جبر مکتب افراد ضعیف‌الاراده و هوسناک است، و آنان که به اراده به تمامی اعتبار می‌دهند مغروراند و خود خواه، پس می‌بایست گفتار حضرت جعفر بن محمد (ع) آویزه گوش پر هوش قرار داده، از بی‌راهه دوری گزینند، و در ظلّ لوای خاندان عترت درآید، تا از کژی باز ایستد و از خطا و زلل محفوظ و مصون ماند.





تكملة



## تکمله

اکنون در پایان سخن، تذکر چند نکته ضروری است:  
۱ - همانطور که در مقدمه گفته شد مباحث این کتاب مربوط به یکدیگر بوده و از جهت همین همبستگی بعضی از مطالب برای تذکر و بی‌نیاز ساختن خواننده از مراجعه به مباحث دیگر چند مرتبه در فصلهای مختلف تکرار شده است.

۲ - در مبحث اصطلاحات سخنی از ذکر و فکر رفت و گفته شد که بهتر است فکر تجلی ملکوتی باشد، نه تمرکز اختیاری، در اینجا لازم می‌بیند که اضافه نمایم که سالک پس از فکر قرار دادن کلمه «الله» که در جدار قلب منقوش ثابت ساخته و بدان نظر استغراقی می‌کند چهره استاد را صورت فکریه قرار می‌دهد و پس از سالها تمرین در بعضی از سلاسل صوفیه قدیم که متأثر از متد سلوکی هندو بودند، دستور می‌دادند که شبها به قمر و روزها به شمس تمرکز داده و فکر خود می‌ساختند و در انجام این عمل حبس نفس را مرعی می‌داشتند.

آری خواننده عزیز مدعیان و مسندنشینان طریقت، خورشید را حد والای فکر دانند چرا که مسندنشینان طریقت لاف‌زنان عشقند نه رهروان طریق عشق و جاذبه بیکران آن، و غافلند از آن که سالک پس از سالها سلوک بدان

پایه رسد که از تعلقات گسیخته و کثرات در مقابل وی رنگ وحدت یافته و در وجودش دوئیت رخت بر بسته و هنگام فکر حقیقی فرا می‌رسد که صورت خودش می‌باشد بدان معنی که سالک صورت باطنی خود را (و نه کالبد جسدی) فکر ساخته و از باطن خود مدد می‌گیرد. بشکستم هر بتی که در راهم بود

باقی است بت خداپرستیدن من

۳ - با لطف الاهی و تصویب ارواح شامخه سالک بدان پایه رسد که از قلب گذشته و در سلوک سلولهای مغزی را ابزار کار قرار داده و اذکار خاص و نشستهای خاص (یکی از آن نشستها مُرده خُسَب است) به کار گیرد در این هنگام تمامی اعمالش تحت نظر استاد توانا قرار گرفته و با سلیقه خود حق نداشته که به کار پردازد چرا که سلوک با سلولهای مغزی بسیار دشوار بوده و اگر بخواهد اراده و سلیقه خود را مداخلیت دهد با خطر جنون و یا مرگ دست به گریبان خواهد بود.

سلوک با سلولهای مغزی حد والای سلوک است که نتیجه بیدار شدن چند سلول خفته مغزی سالک را در پی خواهد داشت، سالک این راه امواج محاط بر کره زمین و قانون جاذبه را پشت سر می‌نهد و در اثر انسلاخهای متعدد به جایی رسد که قادر خواهد بود در طی سلوک با سلولهای مغزی جسد عنصری را نهاده و با قدسیان ملاء اعلاء هم جلیس شود که اصطلاحاً خلع بدن گویند، اما سالک بایستی با اعتقاد راسخ تزلزل ناپذیر در سلوک شتر حوصله، فیل طاقت، نهنگ شناور و پشه پرواز باشد تا مصداق این عمل شود.

این زمان این عاشق از خود گسسته بی عشق نتواند به سر برد، از عوارض مادی بی نیاز گردد، انسلاخها نزدیک به هم رو آورد و طول هر انسلاخ نسبت به زمان انسلاخ گذشته، بیشتر و به اسرار ایام دهری و سپس به سرمدی واقف شود.

در این مرحله یک نوع خاصی از انسلاخ به سالک دست می‌دهد که ضمن اینکه در قید جسد عنصری بوده و دارای قالب مثالی و روح می‌باشد،

روحش با قالب مثالی در مقابلش قرار می‌گیرد. این نشانه از آن بود تا کیفیت این حالت را متذکر باشد و کسی قبل از نگارنده پرده را آنچنان که به یکسو افکندیم نه به صراحت، نه به اشارت متذکر نشده بود. بر سفالین کاسه‌رندان به خواری ننگرید

کاین حریفان خدمت جام جهان‌بین کرده‌اند

۴ - چند بار پیشنهادهایی فریبنده بر این ذره‌نادر عرضه داشته‌اند که دست به احداث مذهب نوی غیر از مذاهب موجوده زده و یا سلسله‌ای جدید تصوفی تأسیس نمایم اذعان می‌نماید که خلجانی در دل و جانم رخنه نمود که با پذیرفتن این پیشنهاد وسعتی غیرعادی از جنبه مادی و اجتماعی برای افراد خانواده‌ام مهیا سازم، با خود خلوت نمودم، بر طبق قانون مکتب روحی، استاد راستین می‌بایست تلمیذ خود را از خطر باز دارد و وی را به کنه مطلب و پس پرده واقف سازد، خدای را سپاس که نلغزیدم و به اعتقادی که با تمامی ذرات وجودم به دست آورده بودم پشت پا نزدم. هم خداخواهی و هم دنیای دون

این جنون باشد جنون باشد جنون

۵ - این بی‌مقدار کلیه ادیان و مذاهب و مکتبها و مشربها را، علمی و عملی تحقیق عمیقانه نموده و انواع سلوک که در ادیان معمول به است و در سلاسل صوفیه از بدایت تا نهایت همه و همه را با نوک مژگان و اعتقاد راسخ گام برداشته و به ضرس قاطع گوید:

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

۶ - قطب، که سفره گسترده و بارعام داده و خود را مرد روحی معرفی نموده چرا مداوای امراض صعب غیرقابل علاج را آشکار نمی‌سازد؟ یا به یک طبیب حاذق القاء کند تا به نام او کشفی رخ دهد امراض صعب مانند سرطان قبل از آن که بیماری گسترش یابد می‌توان با اشعه خورشید مداوا نمود و به همین نهج در صحت بدن و جلوگیری از بروز بیماریها و طول عمر اقدام ورزید.

خواننده لختی بیندیشد و پس از آن انصاف دهد تا دام، دام گستران  
برچیده شود.

۷ - این ذره نادار خواننده را به وادی عشق فرا می خواند تا با ایمانی  
راسخ و گامی استوار و التجاء به ساحت جانان تقاضا و تمنای صدور امواج  
عشق نماید. عشق افاضه الهی است.

مکتب ما، مکتب عشق است، رونده راه حق و حقیقت عاشق، و در  
حقیقت معشوق است. حداعلای مرتبت عقل بدایت عشق است. دل و جان  
یکی ساز، به کانون عشق سر فرود آر، که اینجا وادی طور سیناست و مقام  
حیرت و مجذوب عنایت ازلی شدن، عشق عطیه است و افاضه، نه استحقاق و  
شایستگی، تواضع است و مهر و محبت نه جای غرور و گردن افرازی.  
در مهریم با مهریم و شما را به مهر و محبت فرا می خوانیم و از ساحت  
باری تمنا داریم که این عطیه الهی شامل حال خواننده شود و او را به حقایق  
عالیه روحی واقف سازد.

بینایی در این میدان با عشق است نه جای گفتار است و چون و چرا،  
تو خود دانی با عشق، سکوت است و سرور.

سلامم در پیامم به عاشقان راستین میدان عشق.

تا آفتاب باشد بر تو سلام بادا

تا شب به روز آید روزت به کام بادا

نورالدین چهاردهی

## پاورقی

۱. سیدعلی رودبند جدّ شاه اسماعیل صفوی، در دزفول در محله سیاهپوشان مدفون است.
۲. هفتمین پیامبر بنی اسرائیل، که به اعتقاد فرق یهود در سیصد و شصت و پنج سالگی به آسمان صعود کرد، و علوم پنهانی را بیان نمود.
۳. مدیوم کسی است که به خواب مغناطیسی فرو می‌رود.
۴. تألیف و تصنیف «کیخسرو اسفندیار» پسر «آذرکیوان»، که نام آذرکیوان «اسفندیار» بود.
۵. بزرگ دینی در دیانت مانوی
۶. حیوانات اهلی و حلال گوشت
۷. حیوانات درنده
۸. حیوانی
۹. آنچه از حیوان گرفته می‌شود
۱۰. مراد فلاسفه اشراق است.

